



به پیش

ارگان سیاسی - تیوریک
سازمان انقلابی افغانستان

شماره دوم

خزان ۱۳۸۷

«جامعه ی جهانی» یا امپریالیست های خونخوار؟

تجاوز عریان امپریالیست های خونخوار به رهبری ایالات متحده امریکا به افغانستان که با آتش و گلوله همراه بود، کشور ما را به مستعمره و محل استقرار دایمی نیروهای امپریالیستی مبدل کردند، چیزی که تا امروز با کشتار توده های مردم و چپاول ثروت های خلق ما ادامه دارد. مزدوران کثیف سرمایه جهت کتمان این تجاوز و خاک زدن به چشم مردم ما مقوله ی «جامعه جهانی» را ابداع نموده و تقلا می نمایند که ماهیت تجاوز را بپوشانند و با کشیدن پرده ی ساتر در برابر دیدگان خلق های افغانستان طوری وانمود سازند که ۴۰ کشور «فرشته خو» جهت رهایی خلق ما از چنگال القاعده و طالبان (جریان فاشیست و بنیادگرایی که خود امریکا موجد آن است) برای آزادی و آبادی کشور ما «تشریف» آورده و به اینصورت توده های افغانستان به «فرصت طلایی» نادری دست یافته و هر وقت غایله تروریزم پایان یابد و افغانستان آرام و شکوفان گردد، دوباره به خانه های شان بر می گردند!! و اینگونه با تمام قوا زور می زنند تا اشغال عریان را اینگونه توجیه نمایند. به قول این قلاده بندان سرمایه، چون نظم نوین جهانی امریکا بر اصول «دموکراسی» و آزادی های اقتصادی - سیاسی استوار است، لذا استقلال و مرزها مفهومی نداشته، تجاوز امپریالیزم دیگر مفهوم «عصرحجری» پیدا کرده، معنایی ندارد!!

نوشته ی حاضر این مفاهیم را به بحث گرفته، نشان می دهد که افغانستان توسط نیروهای نظامی امریکا، انگلیس، فرانسه و لاشخواران دیگر غربی اشغال شده است. این کشورها با مفاهیم امپریالیستی دیروز و بدتر از دوران جنگ سرد به استثمار و بهره کشی جهانی مصروف اند و تلاش می نمایند که در کنار تبدیل کشور ما به محلی برای استقرار دایمی شان و چپاول کمپنی های غربی، راه ورود شان را برای چپاول ثروت های آسیا ازین طریق هموار سازند. به این خاطر دولت های بعد از کنفرانس بن در افغانستان جز مزدوران و سرسپردگان امریکایی که به پای این تجاوز گل بردند و گل ریختند، چیز دیگری به حساب نمی آیند، بگذریم ازینکه دولت های بعد از کودتای ثور (خلق، پرچمی، جهادی و طالبی) همه سرسپرده و مزدور بودند، ولی قلاده بندان «جامعه مدنی» آن ها را به عنوان منجیان مردم قلقله نمی کردند.

سازمان انقلابی افغانستان با پافشاری بر اصول مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و درک این رسالت که با درد و دریغ حتی بعضی از سازمان های مدعی چپ انقلابی افغانستان نیز به شکلی در دام تزویر شیادی های امپریالیزم و «فضای باز» آن ها گیر مانده و با آویختن مدال های کثیف امپریالیستی بر سینه، اخذ پول و فغان بردن بر درگاه یوناما (کثیفترین مرجع جواسیس استعماری) در برابر آنان زانو زده، هرچه زودتر باید به این نوشته پرداخته می شد و «جامعه جهانی» اشغالگران و مزدوران وطنی شان را بی پرده می ساخت که اینک تا حد ممکن به این مامول دست یافته است و آن را به پیشگاه جنبش انقلابی کشور تقدیم می نماید.

ما به این باوریم که نوشته حاضر نمی تواند خالی از عیب و نقص باشد که فقط با انتقادات رفیقانه می توان آن را غنی تر ساخت. لذا چشم به راه انتقادهای سازنده ی شما هستیم تا باشد در روزگاری که پیروان بورژوازی و مزدوران سرمایه عربده ی شکست کمونیسم و پیروزی ابدی سرمایه را قوله می کشند، این نوشته چون تیر زهراگینی شقیقه های شان را بدراند.

سازمان انقلابی افغانستان

خزان ۱۳۸۷

«جامعه ی جهانی» یا امپریالیست های خونخوار؟

تغییر و تحولاتی که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی در سطح جهان به وجود آمد و بعد چین سوسیالیستی به کشور سرمایه داری تغییر ماهیت داد، تیوریسن های بورژوازی که طی هفتاد سال در برابر علم مارکسیزم به زانو درآمده و فقط با پول و سلاح ایستادگی می کردند، یک باره چنان غرق شادی شدند که گویی آنان این فروریزی را رقم زده اند، فروپاشی ای که حتی این تیوریسن ها آن را پیشبینی کرده نمی توانستند، این در حالی که رهبران ریویزیونیست شوروی سال ها قبل به این اندیشه پشت کرده و بعد از مرگ مائو، باند دنگ شیائوپنگ در چین به لجن خیانت فرو رفت. فروریزی به اصطلاح کمونیزم نه به علت نادرست بودن تیوری های مارکسیستی، که به علل نارسایی در تطبیق درست این علم و خیانت رهبران خاین این احزاب در کشورهای سوسیالیستی بود.

تا قبل از به اصطلاح فروپاشی کمونیزم، چپاول زحمتکشان جهان به وسیله ی امپریالیست های خونخوار برای مردم دنیا اظهر من الشمس بود. جنبش های رهایی بخش و انقلابی در برابر دژ سرمایه و استثمار چنان توفنده می بالیدند که دفاع از امپریالیزم و ابزارهای آن (دموکراسی، حقوق بشر، بازار آزاد، مدرنیته، عدالت اجتماعی، پلورالیزم و جامعه مدنی) جز ابزارهایی برای حیات و نفوذ استعماری آن ها در کشورهای نیمه سرمایه داری نزد روشنفکران انقلابی مفهومی نداشت و دفاع از آن ها شرم تاریخی محسوب می گشت. به این خاطر اهماله شدگان امپریالیزم، مخصوصاً در کشورهای نیمه سرمایه داری در برابر انقلابیونی که با نبرد خلق راه انقلاب پرولتاریایی را سرخ تصویر می نمودند، جرئت ابراز نظرات شان را نداشته، چون موش های مفلوکی در زیر چکمه های امپریالیزم جا خوش می کردند و به سوراخ می خزیدند.

امپریالیست ها علاوه بر استثمار و سرکوب در کشورهای خود جهت سر پا نگه داشتن سرمایه های استعماری در کشورهای نیمه فیودالی سگ های پاسبان شان را بر قدرت سوار کرده، با به راه انداختن کودتاها، جنایتکاران مزدوری چون پینوشه، نوریگا، ضیالحق، مارکوس، ملک فهد، رضاشاه، شارون و ده ها جنایتکار دیگر را یا بر اریکه نگه داشته و یا به اشکال گوناگونی از آنان حمایت می کردند. اما بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، یکباره اصطلاح امپریالیزم به «جامعه جهانی» مبدل گشت. نه تنها مزدوران سرمایه در کشورهای امپریالیستی، که «تیوریسن های جدید» در کشورهای نیمه سرمایه داری از جمله افغانستان نیز به این مقوله چسبیده، تلاش می نمایند تا امپریالیست های خونخوار دیروز را که فقط با استثمار و استثمار به بهره کشی جنایتباری دست می زدند و امروز بیشتر از آن استثمار و جنایت روا می دارند، فرشته وانمود سازند و بر پایان تاریخ و ابدیت بورژوازی، مخصوصاً استثمار مهر جاودانه بگذارند.

در کشور ما که اکنون مورد هجوم امپریالیزم امریکا و همکیشان خونخوار آن قرار گرفته، مزدوران کهنه و جدید آن ها تلاش می نمایند تا توده های مردم را با کلمات و مقولات «انسانی» در برابر امپریالیست ها وادار به تسلیم و تعظیم نمایند و اشغال کشور را «فرصت طلایی» وانمود سازند. درین میان دردآور آنکه بعضی ها با ادای چپ، «تیوری مداخله» را عوض تجاوز و اشغال مود کرده، می خواهند این اشغال را کمرنگ کرده، دشمن اصلی را در تیررس دید مردم مغشوش نمایند و چه بسی که با ایستادن بر آستان سفارت امریکا اعلان نمایند که ما معتقد به اشغال کشور خود توسط نیروهای شما نیستیم (این بی شرمی در حالی صورت می گیرد که حتی مدیران امپریالیزم نمی توانند ازین حقیقت عریان چشم ببوشند. چلمرز جانسون سیاست شناس امریکایی که مدت ها مشاور سازمان جاسوسی سیا بود و حتی احتمال می رفت که رییس این سازمان شود، در اوایل اشغال کشور ما در مورد جنگ های ایالات متحده در بین سال های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳ گفت: «این جنگ ها عملاً جنگ های امپریالیستی بود که به بهانه دخالت انساندوستانه و یا آزادی زنان از اسارت و یا مقابله با تهدید سلاح های کشتار جمعی و یا هر شعار دیگری که برای کاخ سفید و یا پنتاگون مناسب به نظر می رسید، براه انداخته شد.») به این خاطر سازمان انقلابی افغانستان ضرورت چنین نوشته ای را نسبت به هر جای دنیا در کشور ما جدی تر احساس کرده و اینک بنابر این ضرورت ماهیت تغییر ناپذیر امپریالیزم را به بحث و ارزیابی می گیریم. ما درین بحث نشان خواهیم داد که «جامعه جهانی» ای روشنفکران وطنفروش، همان امپریالیست هایی اند که بدتر از دیروز با هزار خدعه و نیرنگ (تا وقتی که استثمار و ارزش اضافی وجود دارد) خلق های جهان را می چاپند و قادر نخواهند شد ماهیت ضد انسانی شان را تطهیر نمایند، چون نه در ماهیت این پدیده (تمرکز تولید و انحصار، الیگارشلی مالی، صدور سرمایه، تقسیم جهان میان اتحادیه های سرمایه داری و تقسیم ارضی جهان) کوچکترین تغییری به وجود نیامده و هم دنیا به پایان خود نرسیده است. لذا درین نوشته کوشش خواهیم کرد تا امپریالیزم، مشخصات و برخورد با آن؛ سیر تاریخی امپریالیزم، سوسیال امپریالیزم و رقابت های جدید امپریالیستی؛ جهانی سازی امپریالیستی و ظهور قدرت های جدید (از نظر سیاسی، نظامی و اقتصادی)؛ «نظم نوین جهانی» و بدبختی های بشریت؛ امپریالیست ها

و اشغال افغانستان (جنايتكاران اتحاد شمال، طالبان و القاعده، تكنوكرات ها، خلق و پرچم، چپ انقلابي، توده های مردم، ايران، پاكستان، كنفرانس پاریس، آغاز اسارت رسمي، نیروهای اشغالگر، اشغال با سیل سلاح، سازماندهی اردوی ملی، امنیت ملی، سرمایه گذاری و جامعه مدنی)؛ جامعه جهانی و پیامدهای آن در افغانستان (فساد اداری، مواد مخدر، فقر و بیکاری) و بالاخره با کلام آخر این موارد را به ارزیابی بگیریم.

امپریالیزم، مشخصات و برخورد با آن

لنین پیشوای کبیر پرولتاریای جهان در پرتو ارزیابی های علمی و فنا ناپذیر اقتصادی کارل مارکس، دوره ی انحصار و امپریالیزم را زمانی کشف کرد که رقابت آزاد سرمایه با ایجاد انحصارات گلوگیری به پایان می رسید. وی در اثر جاودانش «امپریالیزم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری» مشخصات و موضعگیری در قبال امپریالیزم را اینطور خلاصه نمود:

۱- تمرکز تولید و انحصار

۲- بانک ها و نقش نوین آن ها

۳- سرمایه ی مالی و الیگارشی مالی

۴- صدور سرمایه

۵- تقسیم جهان بین اتحادیه های سرمایه داران

۶- تقسیم جهان بین کشورهای معظم

۷- امپریالیزم به مثابه ی مرحله خاصی از سرمایه داری

۸- طفیلی گری و گندیدگی سرمایه داری

۹- انتقاد از امپریالیزم

۱۰- مقام تاریخی امپریالیزم

با ختم رقابت آزاد، سرمایه داران بزرگ در کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری با ایجاد تراست، کارتل و سندیکا به رقابت درونی میان خود پایان دادند. در اکثر رشته های تولیدی ابزار تولید، مواد خام، نیروی ماهر کار، مدیران متخصص (هر چه این مرحله پیش می رود، به همان پیمانه تولید و صدور سرمایه افزایش یافته، مدیران رهبری بانک ها، تولید و تجارت را به دست می گیرند و سرمایه داران به زایده ی سرمایه مبدل می گردند که کاری جز مصرف و لذت ندارند)، بازار و تعیین قیمت مواد خام و پخته به این انحصارات تعلق گرفته، با اینکه تولید کوچک و عرضه کوچک که بورژوازی بزرگ به سود کوچک آن ها تا مدت ها نیازی ندارد، دوام می آورد، اما نقش اصلی و تعیین کننده را در تمام این زمینه ها انحصارها به دست می گیرند و رقابت آزاد به سر می رسد.

بانک ها که قبل ازین دوره نقش میانجی در پرداخت ها را داشت و سرمایه های پولی غیرفعال را به سرمایه فعال یا سودآور مبدل می کرد و عواید پولی را جمعآوری کرده در اختیار سرمایه داران قرار می داد، با پیشرفت تدریجی، معاملات بانکی توسعه یافته در دست عده ی قلیلی از موسسات تمرکز یافت و بدینگونه نقش ساده ی میانجیگری را رها و به صاحبان انحصارات پر قدرتی مبدل گشتند که تقریباً تمام سرمایه ی پولی سرمایه داران بزرگ و قسمت اعظمی از وسایل تولید و منابع مواد خام در یک سلسله از کشورها در اختیار آن ها قرار گرفت. این یکی از پروسه های اساسی رشد سرمایه داری و رسیدن آن به امپریالیزم است. بدین صورت هر چه سرمایه داری به انحصار می گراید، به همان اندازه تمرکز تولید به وجود آمده، سرمایه ی بانکی و صنعتی به هم می آمیزد، که سرمایه ی مالی نامیده می شود. این بانک ها هدایت گردش پول، صدور سرمایه، تولید و تجارت را درین دوره به عهده می گیرد (درین دوره تجارت بیشتر به تولید وابسته می شود). تسلط بانک بر تمام شئون اقتصادی در این دوره را الیگارشی مالی می نامند که تا آن وقت تاریخ به یاد نداشت. وقتی انحصار به جای رقابت آزاد می نشیند، انباشت بزرگ پول در بانک ها به وجود می آید و به این صورت صدور پول جای صدور کالا را می گیرد. هر بخش انحصاری در رشته ی خاصی سرمایه گذاری کرده، در همان بخش مواد خام، بازار و نیروی کار را در داخل به اختیار می گیرد و در کشورهای نیمه سرمایه داری به پرورش بورژوا کمپرادور پرداخته و ازین طریق به انحصار بازار و نیروی کار می پردازد. با این همه در عصر امپریالیزم کماکان صدور کالا ادامه می یابد، چنانچه قبل از استقرار امپریالیزم در روزهای آخر دوران غیرانحصاری صدور سرمایه نیز در سطح محدودی انجام می شد. اما عصر امپریالیزم نشانگر چرخش تعیین کننده در اهمیت صدور سرمایه برای تداوم عملکرد امپریالیست ها می باشد. همین اکنون کالاهای بسیاری، مخصوصاً تسلیحات پیشرفته به پیمانه ای وسیع

توسط کشورهای امپریالیستی صادر می گردد. به خاطری که صدور سرمایه بی دغدغه صورت گیرد و سرمایه داران از امنیت سرمایه ی شان مطمئن گردند، رژیم های وابسته به خود را درین کشورها به قدرت می رسانند؛ فعالیت های جاسوسی را تشدید می بخشند و به کودتاها دست می زنند. سود حاصله از صدور سرمایه به مراتب با صرفه تر از صدور کالا می باشد. این کشورها با صدور سرمایه به مستعمرات امپریالیستی به شیوه ی جدید مبدل شده، استثمار کهن یا کلونیالیزم که با لشکرکشی انجام می گرفت، به استثمار نوین یا نیوکلونیالیزم که با صدور سرمایه انجام می گیرد، مبدل می شود. ولی این هرگز بدان معنی نیست که دیگر لشکرکشی از برنامه ی استعماری این کشورها حذف می گردد. مگر همین حالا شاهد لشکرکشی عریان امریکا و انگلیس به عراق و لشکرکشی امریکا و ناتو به افغانستان نیستیم؟ لشکرکشی درین دوره نهایتاً برای خدمت به صدور سرمایه، چپاول مواد خام و یا اهمیت استراتژیک مناطق مختلف جهان صورت می گیرد.

درین دوره اتحادیه های انحصاری سرمایه داران قبل از همه بازار داخلی را میان خود تقسیم می کنند و بازارهای داخلی ناچار به بازارهای خارجی وابسته می گردد. لذا سرمایه داری، بازاری به مقیاس جهانی به وجود می آورد. هر چه صدور سرمایه افزایش می یابد، روابط خارجی، مستعمرات و منطقه ی نفوذ بزرگترین اتحادیه های انحصاری وسعت می یابد و به همان پیمانه سازش جهانی بین آن ها پیدا شده، کارتل های جهانی ایجاد می گردد و تمرکز جهانی سرمایه با شدت هرچه بیشتر رقم می خورد.

در دوره ی انحصارات که سرمایه داران بزرگ در رأس کارتل ها، تراست ها و سندیکاها قرار دارند، دولت ها با تمام اجزا و ارکان آن ها مانند کابینه، پارلمان، قضا، ارتش، استخبارات، پولیس، احزاب رهبری کننده و ده ها ابزار دیگر در دست آنان قرار دارد. دولت های امپریالیستی از طریق پرداخت مالیه ی انحصارات به حیات شان ادامه می دهند. دولت ها درین دوره از مدیرانی ساخته شده که فقط برای تأمین منافع این طبقه کار می کنند و عموماً این مدیران از کمپنی ها می آیند. بوش پدر، بوش پسر، دیکچینی، ریچارد چینی، بریژنسکی، الکساندر هیگ، هنری کیسنجر، جیمز بیکر، خلیل زاد، رایس، دونالد رامزفیلد و غیره که مدیران به نام دولت امریکا بوده اند، همه از کمپنی ها، مخصوصاً کمپنی های نفتی آمده اند. به این خاطر اچسن وزیر داخله ی روزولت نوشته بود: «هیچکس در امریکا نمی تواند انتخابات را ببرد، مگر اینکه مورد حمایت شرکت های نفتی قرار داشته باشد.» جورج بوش در انتخابات ریاست جمهوری بار دوم خود مبلغ ۷۵۰ میلیون دالر از کمپنی های نفتی «کمک» گرفت. با استقرار انحصارات جهانی، دول امپریالیستی میان خود به تقسیم جهان می پردازند و هر یک از آن ها به اندازه ی سرمایه ی شان در بانک های جهانی، مواد خام، بازارها، آبراه ها، نیروی کار و غیره سهم معین داشته، وقتی تغییر در سرمایه ی مالی و به تأسی از آن تغییر در صدور سرمایه ی آن ها به وجود آمد، در سهم آن ها نیز درین تقسیم تغییر به وجود می آید که گاه این تغییرات به صورت مسامحه و مصلحت و گاه با پرخاش و جنگ حل می گردد. دو جنگ جهانی بر سر این تقسیم در گرفت.

امپریالیزم آخرین مرحله و یا مرحله ی خاص سرمایه داری است (قبل از آن کوپراسیون، مانوفاکتور و رقابت آزاد گذرانده شده) که در آن تولید بزرگ کالایی، تولید کوچک را از صحنه رانده، بانک ها با میلیاردها دالر رهبری تولید و تجارت را به عهده می گیرند و سرمایه های خود را به اقصی نقاط جهان می فرستند. به این خاطر امپریالیزم این پنج مشخصه را دارد:

۱- تمرکز تولید و تشکیل انحصارات

۲- درآمیختن سرمایه ی بانکی و سرمایه ی صنعتی و تشکیل الیگارش مالی

۳- صدور سرمایه به جای صدور کالا

۴- تشکیل اتحادیه های بین المللی انحصاری برای تقسیم جهان

۵- تقسیم مجدد ارضی جهان توسط بزرگترین دول سرمایه داری

امپریالیزم، دوران احتضار و گنبدگی سرمایه داری است. با اینکه درین دوره سرمایه داران به تولید بزرگ و لجام گسیخته فکر می کنند، اما از پیشرفت تولید و مخصوصاً کشفیات و اختراعات علمی در بخش های معینی تا مدت ها جلوگیری می نمایند، به خاطری که باید از ابزار تولید دست داشته، هزاران برابر ارزش آن ها سود بکشند. اگر سرمایه داران هر روز ابزار تولید شان را عوض کنند و جریان تولید را تغییر دهند، این کار برای شان سودآور نیست، لذا کوشش می کنند که با جلو اختراعات جدید را بگیرند و یا دانشمندان و تحقیقات شان را در کنترل خود داشته، در زمان های لازم از آنان استفاده نمایند (به این منظور امپریالیزم در سطح جهان پنج انحصار را به میان آورده است: انحصار مالکیت تکنالوژی مدرن، انحصار کنترل جریان های مالی در سطح جهان، انحصار کنترل راه های بهره برداری از منابع طبیعی کره زمین، انحصار کنترل وسایل ارتباطی و رسانه ای و انحصار سلاح های کشتار جمعی). این شیوه

باعث می گردد که امپریالیست ها قادر به جهش و پیشرفت در تولید به طور لازم نگردند و بالاخره به گندیدگی مواجه گردند. نمونه ی آن را می توان حداقل در عدم تداوی یک تعداد از امراض از جمله مرض قند و ایدز به روشنی دید. مثلاً برای مریضی شکر ده ها کارخانه به تولید ماشین های تست، تولید انواع خوراکی برای این مریضان، تولید دوا (مخصوصاً انسولین قیمتی)، ایجاد رستوران های خاص و غیره مصروف است که بورژوازی به آسانی تن به تداوی آن نداده، به هر قیمتی از آن جلوگیری می کند.

شیوه ی برخورد با امپریالیسم از زمان پیدایش آن تا امروز یکی از بحث ها و جدل هایی است که ماهیت انقلابی و ضد انقلابی افراد و سازمان های مارکسیستی را محک زده است، زیرا با تشکیل سرمایه ی مالی و صدور سرمایه عوض صدور کالا اثرات ایدئولوژیکی امپریالیسم در جهان رونما شده که بر طبقات مختلف و حتی بر پرولتاریا نیز اثرگذار بوده است. لذا عده ای خرده بورژوا مابانه از آن انتقاد کرده، این انتقادها به پیشنهادهایی شباهت دارد که گویی می خواهند در شیوه ی کار انحصارات امپریالیستی تغییراتی ایجاد کنند، ریفورم های بشردوستانه پیشنهاد می کنند و به این صورت با این عالی ترین سیستم استثمار بر خورد دوستانه می نمایند، کاری که همین اکنون به نام چپ انقلابی در کشور ما توسط بعضی از سازمان های به اصطلاح کمونیستی انجام می گیرد که در جایش به آن خواهیم پرداخت. عده ای از مزدوران معلوم الحال سرمایه در وطن ما تلاش می نمایند تا جنایات امریکا، انگلیس و ناتو را در افغانستان و عراق چنان توجیه نمایند که گویی دو دوست بر روی یکدیگر گل و یا پر طلاوس می زنند. مثلاً بسیاری از تحلیلگران مزدور ورد زبان خود دارند که «رفتن» امریکا به عراق «اشتباه» بود، درحالیکه این سیاست روشن امپریالیستی امریکاست. اشغالگران ازین طریق می خواهند ذخیره گاه های نفت عراق را در اختیار بگیرند و خاورمیانه را کنترل نمایند. از نظر تاریخی کائوتسکی بارزترین نمونه ی این طرز تفکر بود. او معتقد بود که سیستم امپریالیستی می تواند با تقسیم مسالمت آمیز جهان، از جنگ های جهانی که یقیناً نقش مخرب دارند، گریز نماید. وی به پرولتاریا موعظه می کرد که بورژوازی کشورهای شان را زیر فشار قرار دهند تا از جنگ پرهیزند.

انتقاد یا سرنگونی امپریالیسم، دو برخورد ایدئولوژیک نسبت به این پدیده است که موقف انقلابی و ضد انقلابی تمامی جریانات سیاسی - ایدئولوژیک از دید مارکسیسم را محک می زند.

و بالاخره امپریالیسم موقعیت معین تاریخی دارد که یا باید برای ابد بماند و یا چون سه دوره ی سرمایه داری ماقبل خود به سر برسد و نظام نوین اقتصادی - اجتماعی جانشین آن گردد. نظام امپریالیستی که به گندیدگی سرمایه داری می رسد و آخرین مرحله ی این دوره است، با تملک سرمایه به دست عده ی خیلی و جلوگیری از رشد ابزار تولید به خاطر سود بیشتر از ابزار دست داشته و در بیرون با تشکیل اتحادیه های انحصاری و رقابت بر سر تقسیم جهان که گاهی دنیا را به آتش می کشند و به نفی خود می پردازند، می توان موقعیت گذرای تاریخی امپریالیسم را مشاهده کرد. تسلط موقتی امپریالیسم بر جهان و کاهش موقتی در رویارویی میان آن ها هرگز به معنی حل تضاد میان شان نبوده، اعلان پایان تاریخ از سوی نمایندگان بورژوازی حماقتی بیش نیست.

سیر تاریخی امپریالیسم

امپریالیسم مثل تمام پدیده ها خلق می شود، به بالاترین درجه از تکامل خود می رسد، بعد از میان می رود و جایش را به پدیده ی جدیدی باز می کند. این قانون تغییر ناپذیر ماتریالیسم تاریخی جوامع بشری است که امپریالیسم را هم از آن گریزی نیست. در آغاز شکل گیری دوران انحصار و امپریالیسم، کشورهای پیشرفته ی صنعتی چون انگلستان و فرانسه، بعد امریکا، آلمان و جاپان و بعدتر روسیه، بلژیک و ایتالیا وارد این جرگه شدند. اوج شکوفایی سرمایه داری رقابت آزاد، سال ۱۸۷۶ بود و از آن به بعد در اثر رویارویی قدرت های بزرگ در بازارهای جهان، بار اول تیورینس های انگلیسی مسئله ی صدور سرمایه و انحصارات ملی و بین المللی را مطرح نمودند. چمبرلین در دوران رقابت آزاد که دیگر قادر به پاسخگویی نیازهای سرمایه ی ملی آن زمان نبود، امپریالیسم را به مثابه ی «سیاست واقعی، مدیرانه و صرفه جویانه» موعظه می کرد و به خصوص به آن رقابتی اشاره می نمود که آلمان، امریکا و بلژیک در بازارها، انگلستان را زیر فشار قرار می دادند و به این خاطر چندی بعد که بورژوازی بزرگ به تأسیس سندیکا، کارتل و تراست آغاز کرد، اعلام نمود که «راه نجات در انحصار است». آن ها نه تنها برای جلوگیری از رقابت در بازارها و مستعمره نمودن کشورها به تشکیل انحصارات رو می آوردند، که معتقد بودند با این شیوه از جنگ داخلی هم جلوگیری به عمل می آید. لذا هر چه پول در بانک ها متمرکز می شد و سرمایه ی مالی تقویت می گشت، به همان پیمانه بزرگترها، کوچکترها را می بلعیدند و انباشت سرمایه بیشتر و بیشتر می شد. با عبور از سال ۱۹۰۰ دیگر نه تنها رقابت های داخلی از درون کشورهای بزرگ سرمایه داری برچیده شد، که تقسیم جهان نیز

تکمیل گشت و رویارویی برای تقسیم مجدد به راه افتاد. به گونه ی مثال در ۱۹۰۸ بیشتر از ۲۲ میلیارد فرانک در بانک های انگلیسی، حدود ۴ میلیارد فرانک در بانک های فرانسه و ۷ میلیارد فرانک در بانک های آلمان جمع شده بود که با تجمع چنین ارقامی انحصار تولید و تجارت تا حدی تکمیل گشته بود. صدور سرمایه از سوی این کشورها جهت کنترل بر مواد خام و بازار، بار دیگر تقسیم جهان را ناگزیر پیش پای آن ها می گذاشت. جدول زیر نشان می دهد که کشورهای امپریالیستی در روزهای آغاز جنگ عمومی اول چگونه جهان را قسمت کرده بودند:

متصرفات شش کشور امپریالیستی در ۱۹۱۴

کشور	مساحت به میلیون کیلومتر مربع	نفوس به میلیون نفر
انگلستان	۳۳،۸	۴۴،۰
روسیه	۲۲،۸	۱۶۹،۴
فرانسه	۱۱،۱	۹۵،۱
آلمان	۳،۴	۷۷،۲
ایالات متحده	۹،۷	۱۰۶،۷
ژاپن	۰،۷	۷۲،۲
مجموع	۸۱،۵	۹۶۰،۶

در میان کشورهای امپریالیستی؛ آلمان، امریکا و ژاپن درین سال ها پروسه ی رشد سریع خود را می پیمودند، اما انگلیس و فرانسه امپریالیست های پیر نامیده می شدند. لذا گروه بندی های جدیدی در میان دول معظم شکل گرفت و جهان باید از نو تقسیم می شد. تسلط بر کشورهای نیمه مستعمره و کشورهای مستعمره ای که با صدور سرمایه استقلال شان را از دست داده بودند، بیشتر از دیگران به تضاد امپریالیستی حدت می بخشیدند و راهی جز اینکه این متصرفات و نیمه متصرفات بر حسب سرمایه ی جدید مالی تقسیم می شد و هر کس به تناسب آن سهم می برد، باقی نمانده و همان بود که با حمله ی اتریش به صربستان، جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸) در گرفت و هر یک از امپریالیست ها با تشخیص منافع خود در جهتی قرار گرفتند. درین جنگ کشورهای بزرگ امپریالیستی چون آلمان، فرانسه، انگلیس، روسیه، امریکا، ایتالیا، ترکیه و اتریش شرکت داشتند. در نتیجه آلمان و ترکیه مغلوب و هر دو تجزیه شدند و انقلاب کبیر اکتبر در روسیه به پیروزی رسید.

امپریالیست هایی که در جنگ شرکت داشتند، گرچه بعد از جنگ عمومی اول تا مدت ها قادر به صدور سرمایه نبودند، اما بعد از تثبیت دوباره دست به این صدور زدند. اروپا که قدرت های مهم امپریالیستی (انگلیس، فرانسه، آلمان و ایتالیا) در آن قرار داشت و بیشترین صدور کالا و بعد صدور سرمایه توسط آن ها در سراسر جهان صورت می گرفت، زمینه ی درگیری درین قاره را به وجود آوردند که درین جنگ اروپا خسارات و تلفات بسیاری را متحمل گشت. آلمان درین جنگ شکست خورد، انگلستان بسیاری از مستعمراتش را که آفتاب در آن ها غروب نمی کرد، از دست داد و تلاش کرد که این مستعمرات را زیر نام کشورهای «مشترک المنافع» با خود داشته باشد، اما دو غول قدرت (ایالات متحده و اتحاد شوروی) از درون اینهمه آشباری سر برآوردند و معادله ی قدرت در دنیا به گونه ی دیگری رقم خورد.

جنگ دوم و تقسیم مجدد جهان

جنگ جهانی اول درستی تیوری های لنین در باره ی امپریالیزم را به اثبات رساند. این جنگ رشد ناموزون سرمایه در کشورهای امپریالیستی و تقسیم مجدد جهان بین کشورها و انحصارات دول معظم سرمایه داری را ثابت ساخت. این جنگ که از حدت تضاد امپریالیستی در میان سه تضاد عمده ی جهان (تضاد میان کار و سرمایه، تضاد میان خود امپریالیست ها و تضاد میان خلق و امپریالیزم) به وقوع پیوست، با اینکه ویرانی های بسیاری به بار آورد، اما تیوری دیگر لنین را که انقلاب می تواند در حلقه ی ضعیف امپریالیستی در یک کشور صورت بگیرد، نیز به اثبات رساند و انقلاب کبیر اکتوبر به پیروزی رسید. به اینصورت لنینیزم، مارکسیزم عصر امپریالیزم تعریف شد.

پیروزی سوسیالیزم در ششم حصه ی کره ی زمین، سوسیالیزم را عملاً در برابر امپریالیزم قرار داد و بر سه تضاد اساسی جهان، تضاد چهارم (تضاد میان سوسیالیزم و امپریالیزم) اضافه گشت. اتحاد شوروی به وسیله ی چهارده کشور امپریالیستی محاصره شد که با هوشیاری بلشویک ها و استفاده از تضاد میان آن ها این محاصره شکست. با پیروزی انقلاب اکتوبر تضاد میان کشورهای امپریالیستی تا حدی از شدت باز ماند، زیرا همه در برابر اتحاد شوروی متحد شدند. پیروزی این انقلاب، شوروی را به گهواره ی انقلابات کارگری مبدل ساخت. این جنگ بار دیگر جهان را میان دول معظم امپریالیستی تقسیم نمود.

روسیه ی پیش از جنگ که یکی از کشورهای بزرگ جهان به حساب می آمد و سرمایه داری در آن ۲۰ درصد رشد نموده بود و لنین آن را «فیودال امپریالیزم» می نامید، درین جنگ شکست خورد و بعد از پیروزی انقلاب، دولت سوسیالیستی از یک طرف زیر فشار نیروهای ضد انقلاب در داخل و از سوی دیگر در محاصره کشورهای امپریالیستی قرار گرفت که با امضای قرارداد برست این محاصره شکسته شد و بعد ساختمان سوسیالیزم، تشکیل دولت شوراها و سروصورت دادن به اقتصاد سوسیالیستی در شوروی آغاز گردید.

با اینکه بعد از پیروزی انقلاب اکتوبر در بسیاری از کشورهای جهان احزاب کارگری ساخته شد و خلق های هر پنج قاره شعار انقلاب سر دادند، اما استثمار امپریالیستی بر جهان تسلط داشت و با صدور سرمایه، بسیاری از کشورهای جهان زیر تیغ استثمار جان می دادند. اتحاد شوروی که مصروف ساختمان سوسیالیزم به عنوان اولین تجربه ی پرولتاریا و آن هم در کشور واحد بود، منطقاً قادر به اثرگذاری جدی بر سیاست های جهانی شده نمی توانست. تصفیه با گروه های متعدد بورژوازی و خرده بورژوازی، جنگ با ارتش های سفیدی که از سوی امپریالیست ها تمویل و تسلیح می شدند؛ اصلاحات ارضی که آخرین بقایای کولاک ها تا سال ۱۹۳۲ دوام آورد؛ گسترش پایه های حکومت شوراها در آسیای میانه؛ اولین تجربه ی رهبری تولید توسط پرولتاریا؛ تشکیل کلخوزها و سوخوزهای دهقانی در سرتاسر اتحاد شوروی و بر فرق همه درگذشت ناپهنگام لنین که با به قدرت رسیدن ستالین حزب را درگیر رقابت های درونی کرد؛ تروتسکی به انقلاب پشت نمود و انترناسیونال چهارم را در امریکای لاتین بنا کرد و انقلابیون بسیاری چون بوخارین درین کشمکش ها جان باختند و عوامل خرد و کوچک دیگری باعث شد که ضربات کاری بر پیکر جنبش بین المللی کمونیستی وارد گردد، اما با تمام این مشکلات احزاب کمونیستی در اکثر کشورهای جهان جوانه زدند تا راه خرابین انقلاب خلق ها را در سراسر جهان، سرخ ترسیم نمایند.

رهبری حزب کمونیست شوروی بعد از سال ۱۹۳۵ متوجه رشد فاشیزم در آلمان و جاپان شد. بعد از حمله ی جاپان به چین و تشکیل حزب نازی در آلمان و به قدرت رسیدن هیتلر، این واقعیت که جهان به زودی در یک جنگ تمام عیار امپریالیستی خواهد سوخت و به برده کشاندن خلق شوروی یکی از اهداف اساسی این جنگ خواهد بود، رهبران شوروی را بر آن داشت که در کنار ساختار سوسیالیزم با جدیت به تدارکات نظامی و غیرنظامی جهت مقابله با این جنگ پردازند تا دولت نوپای شوراها را از گزند فاشیزم در امان نگه دارند. همه ی این ها منطقاً بخشی از فعالیت های حزب کمونیست را در بیرون از اتحاد شوروی محدود می ساخت.

آلمان ها که در جنگ عمومی اول به شدت شکست خوردند و دول معظم فاتح نه تنها تمام امکانات استثماری آن را در جهان گرفتند، که غرامت های کلانی را نیز بر آن تحمیل نمودند. حزب نازی با شعار برتری آلمان ها بر اقوام دیگر، برتری ناسیونالیزم آلمانی با انتقام از دولت هایی که در جنگ اول چنان تحمیل هایی را بر آن اعمال کرده، بازار و مواد خام را از آن گرفته بودند، جهت خروج ازین تنگنا راهی جز جنگ نداشت. آلمان که با وضعیت نه چندان قوی اقتصادی مخصوصاً که با کمبود نفت و پولاد (دو ابزار مهم پیشبرد جنگ) رو به رو بود، نمی توانست در برابر دول قدرتمندی چون انگلیس، فرانسه، امریکا و اتحاد شوروی بایستد.

ارتش های قدرتمند کشورهای درگیر در ۱۹۳۹ (آغاز جنگ) عبارت بودند از:

کشور	نفر	کشور	نفر
آلمان	۱۰۰۰۰۰۰	جاپان	۴۰۰۰۰۰
انگلستان	۴۶۸۳۰۰۰	رومانیا	۶۰۰۰۰۰
لهستان	۱۰۰۰۰۰۰	بلژیک	۸۰۰۰۰۰
امریکا	۱۶۳۵۳۰۰۰	چین	۵۰۰۰۰۰۰
یوگوسلاو یا	۳۷۴۱۰۰۰	فرانسه	۵۰۰۰۰۰۰
اتریش	۸۰۰۰۰۰	هالند	۵۰۰۰۰۰
مجارستان	۳۵۰۰۰۰	اتحاد شوروی	۲۰۰۰۰۰۰۰
ایتالیا	۴۵۰۰۰۰۰		

بدین صورت در آغاز جنگ، کشورهای امپریالیستی و کشورهایی در تهدید جنگ از جمله اتحاد شوروی بیشتر از ۷۵۱۲۷۰۰۰ نفر را سازمان داده بودند. اتحاد شوروی دفاع از میهن سوسیالیستی؛ آلمان، جاپان و ایتالیا تقسیم مجدد جهان و انگلیس، فرانسه و امریکا خواهان حفظ وضعیت موجود بودند. به این خاطر بار دیگر دول معظم سرمایه داری تانک ها را به حرکت درآوردند.

این جنگ که شش سال دوام کرد و جان پنجاه و هفت میلیون انسان را گرفت، امپریالیست های پیروز چون امریکا، انگلیس و فرانسه را بر بخش بیشتری از جهان مسلط گردانید و در مقابل آلمان شکست سختی خورد و تجزیه شد؛ جاپان و ایتالیا در کنار آلمان شکست خوردند و با اینکه دوباره به کشورهای امپریالیستی مبدل شدند، اما این دو کشور چون دو مستعمره کفاره ی گناهان شان را می پردازند. چهل هزار نیروی امریکایی در جاپان پایگاه مادام العمری داشته، آلمان پذیرای صد پایگاه نظامی امریکا با یکصد هزار نیروی امریکایی می باشد و ایتالیا به سنگری برای فعالیت های استخباراتی و دفاع از آبراه مهم مدیترانه برای امریکاییان مبدل گشت. ایالات متحده امریکا که دور از صحنه اصلی جنگ قرار داشت و تا سال ۴۳ در جنگ شرکت نکرد، کمترین تلفات نظامی و غیرنظامی را متحمل شد و به خاطریکه در بعد از جنگ به عنوان امپریالیزم غالب و آقای جهان عرض اندام کند، دو بم اتومی را در حالی بر دو شهر جاپان فرو ریخت که این کشور با شکست آلمان و ایتالیا هیچ زمینه ای برای مقاومت نداشت. امریکا خواست با این جنایت موقعیت امپریالیستی اش را با نشان دادن زخم چشمی به اتحاد شوروی، در جهان تثبیت نماید.

اتحاد شوروی به همت خلق کبیرش که فاتح اصلی این جنگ بود و ۲۷ میلیون نفر تلفات نظامی و غیرنظامی داشت، در رقابت و رویارویی با ایالات متحده قرار گرفت. امریکا بر اکثر مستعمرات انگلیس تسلط حاصل نمود. در جریانی که انگلیس مستعمراتش را به غول جدید امپریالیستی (ایالات متحده امریکا) تحویل می داد، نوعی اختلاط سرمایه میان آن دو به وجود آمد و به این صورت روز تا روز وابستگی اقتصادی انگلیس به امریکا از طریق سرمایه گذاری و تأسیس کمپنی های سهامی مشترک بیشتر گردید. امریکا با طرح مارشال تلاش نمود که اقتصاد کشورهای اروپای غربی را در برابر بلوک شرق بازسازی نماید. با شکست هیتلر و پیشروی ارتش سرخ به سوی برلین، احزاب کوچک کشورهای اروپای شرقی (پولیند، مجارستان، چکوسلواکیا، هنگری، بلغارستان، رومانی و آلمان شرقی) توسط ارتش سرخ بر قدرت سوار شدند. اما یوگوسلاویا و البانیا که با احزاب کمونیستی قدرتمند شان رهبری جنگ ضد فاشیزم را بر عهده داشتند، به زور و توانایی خلق های قهرمان خود به قدرت رسیدند. به این صورت اروپا میان دو نیروی امپریالیستی و کمونیستی، با پیمان های ورشو و ناتو که در برابر هم قرار گرفتند، تقسیم گشت و جهان وارد رقابت های جدیدی شد. رقابت هایی که در آنسو ایالات متحده امریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان غربی، هالند، بلژیک، ایتالیا، اسپانیا، کانادا، استرالیا و جاپان با استعمار و جنایت علیه خلق ها و درین سو اتحاد شوروی، کشورهای اروپای شرقی و چین که در ۱۹۴۹ انقلاب دموکراتیک نوین را پشت سر گذاشت، با دفاع از زحمتکشان جهان، رو در رو قرار گرفتند.

با ایجاد سازمان ملل، کشورهای امریکا، روسیه، انگلیس، فرانسه و چین در آن حق ویتو به دست آوردند. با اینکه جنگ امپریالیستی دوم مدنیت های بسیاری را به نابودی کشاند، ۵۷ میلیون انسان را به کام مرگ برد و جهان بار دیگر بین دول معظم تقسیم گردید، اما امپریالیست ها با ضعیف شدن درین جنگ باز هم با جنبش های عظیم خلق ها در بسیاری از نقاط جهان مواجه گشتند. چین، کیوبا، کوریای شمالی، ویتنام، کامبوج و لائوس یکی پی دیگری امپریالیست های امریکایی، انگلیسی و فرانسوی را در هم شکسته به آزادی رسیدند. نبرد در الجزایر، فلسطین، انگولا، اریتره، صحراء نامیبیا، افریقای جنوبی، ظفار، کردستان، آسام، کلمبیا، تیمورشرقی و نقاط دیگر در قالب جنبش های کمونیستی، ناسیونالیستی و تجزیه طلبانه در اشکال مسلحانه ی آن ادامه پیدا کرد.

سوسیال امپریالیزم و رقابت های جدید امپریالیستی

جنگ دوم ضربات سختی بر پیکر ساختمان سوسیالیزم در اتحاد شوروی زد و با اینکه عده ای از خلق های جهان را به استقلال رساند، اما این ضربات نمی توانست در تحولات بعدی اردوگاه سوسیالیزم بی اثر باشد.

ستالین رهبر شوروی و یکی از رهبران پرولتاریای جهانی در ۱۹۵۳ پدرود گفت و خروشچف سردمدار ریویزیونیسم معاصر با کودتای درون حزبی و تزه های ریویزیونیستی اش به قدرت رسید و به اینصورت اتحاد شوروی آرام آرام با تصفیه ی کادرهای بلشویک، تسلط باند خروشچف و بعد برژنف بر تمام ارگان های حزبی و دولتی، تغییر در شیوه ی تولید کارخانجات صنعتی با استقرار بروکراسی بورژوازی، سرمایه گذاری در اقتصاد دولتی کشورها با نظام های متفاوت و اخذ سود از آن ها زیر نام راه رشد غیر سرمایه داری، به راه انداختن کودتاها و پشت کردن به انقلاب سوسیالیستی و در آغاز دهه هفتاد میلادی با مداخله در امور کشورها و تجاوز نظامی به کشور امپریالیستی تمام عیار مبدل گشت و در رقابت تسلیحاتی، فعالیت های جاسوسی، ایجاد پایگاه های نظامی، سرمایه گذاری در پروژه های مختلف در سطح جهانی و غیره با ایالات متحده در صدد تقسیم جهان برآمد.

امریکا با متحدانش در اروپای غربی، جاپان، کانادا، استرالیا و کشورهای نفت خیز عرب و در مجموع در قاره های اروپا، امریکای شمالی، مرکزی و جنوبی؛ افریقا و آسیا مسلط بود، شرق میانه و جنوب شرق آسیا را در مجموع زیر کنترل داشت. اما سوسیال امپریالیزم شوروی هفت کشور فقیر اروپای شرقی (پولند، چکوسلواکیا، بلغارستان، رومانی، مجارستان و آلمان شرقی)، کشورهای فقیر عربی (سوریه، الجزایر، لیبی، یمن جنوبی و سازمان آزادیبخش فلسطین)، کشورهای فقیر افریقایی (انگولا، موزامبیک و اتیوپی)، کشورهای فقیر آسیایی (ویتنام، لائوس، هند، مغلستان و افغانستان) و در امریکای لاتین (کیوبا و نیکاراگوا) را زیر نگین داشت. اتحاد شوروی در جهان متحد نیرومندی نداشت و باید به تنهایی بار مصارف تمامی وابستگانش را به دوش می کشید. اتحاد شوروی به بحر راه نداشت و تمام ثروت هایی که در دل زمین های آسیای میانه و قفقاز نهفته بود و امروز امپریالیست های غربی برای بیرون آوردن آن ها دندان خایی می کنند، تا فروریزی اش دست نخورده باقی ماند. لذا در رویارویی دو ابرقدرت فکتهورهای بسیاری به نفع ایالات متحده و به ضرر سوسیال امپریالیزم شوروی بود. دهه ی هشتاد با تهاجم شوروی در پنج قاره برضد رژیم های وابسته به امریکا و امپریالیست های دیگر غربی همراه بود. از جنگ دوم و ظهور دو ابرقدرت به بعد، شوروی با کودتای پینوشه به رهبری سیا بر ضد آئنده، شیلی را از دست داد و مصری ها از شوروی رو برگرداندند، اما در نقاط دیگر جهان، غربی ها به حالت دفاعی قرار گرفتند. امریکایی ها بعد از جنگ دوم تا فروریزی اتحاد شوروی مبلغ ده هزار میلیارد دالر بر تولید تسلیحات اتمی و غیراتومی مصرف نمودند و به همین پیمانه اتحاد شوروی نیز بر زرادخانه ی تسلیحاتی اش خرج نمود، لذا هر دو ابرقدرت، جهان را به ورطه ی جنگ خطرناکی کشاندند.

تجاوز شوروی به افغانستان و فرو رفتن ارتش آن کشور در باتلاقی که روز تا روز به وسیله ی امریکا و متحدانش لغزنده تر می شد، اتحاد شوروی را با چلنج مرگ و زندگی رو به رو ساخت. تیورپسن های بورژوازی در اواخر دهه ی هشتاد میلادی ضعف اقتصادی اتحاد شوروی را درک کرده و به این خاطر ایالات متحده، مزدورانش را از نقاط مختلف دنیا باسلاح های پیشرفته درین جنگ متمرکز ساخت. رهبران شوروی زمانی تصمیم به خروج نیروهای شان از افغانستان گرفتند که کارد به استخوان رسیده بود و چهار سال بعد اتحاد شوروی فرو پاشید و امریکا با نظم نوین جهانی و گلوبالیزیشن به دنبال تثبیت آقایی بر جهان به فعالیت های نظامی، استخباراتی، تجاوز و تهدید دست زد که دنیایی پر از فقر، تیره روزی، قتل و غارت امروز نتیجه ی چنین فعالیت هایست.

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی؛ امریکا، انگلیس و فرانسه به عنوان کشورهای مقتدر امپریالیستی عرض اندام نمودند. این کشورها در مبارزه و وحدت میان خود برادرانه به غارت جهان ادامه دادند، اما این بدان معنی نیست که امپریالیست های آلمان، جاپان، ایتالیا و روسیه به استثمار خلق های جهان نمی پردازند. جاپان و آلمان دومین و سومین کشورهای برتر اقتصادی جهان اند که بعد از امریکا

بیشترین تولید ناخالص ملی را در اختیار دارند. روسیه بعد از امریکا کلان ترین زرادخانه ی نظامی جهان را در دست دارد، اما انگلیس و فرانسه علاوه بر اینکه کشورهای چهارم و پنجم برتر اقتصادی جهان اند، دارای زرادخانه ی هستوی، بزرگترین تراست ها و کمپنی های استثماری، پایگاه های نظامی در خارج از کشور، مناطق خاص سرمایه گذاری، حق ویتو در شورای امنیت سازمان ملل متحد، هماهنگی و رویارویی با امریکا و فروشندگان مهم تسلیحاتی در جهان می باشند که سایر امپریالیست ها از چنین موقعیت های ممتازی برخوردار نیستند. جاپان و آلمان بعد از جنگ دوم جهانی زیر حمایت مستقیم امریکا قرار دارند و در سیاست گذاری های شان تا حد زیادی گوش به فرمان امریکا عمل می کنند. گرچه آلمان با تشکیل اتحادیه اروپا و نزدیکی با فرانسه مقداری احساس استقلال و صلاحیت کرد، اما با آن هم امریکایی ها یکصد پایگاه نظامی در خاک آلمان دارند، درحالیکه آلمان ها در هیچ نقطه ای از جهان پایگاه نظامی ندارند و حق ارسال سرباز را بدون چوکات ناتو نداشته، به تولید سلاح ذروی نمی پردازند. درین میان جاپان گوش به فرمانتر عمل می کند، امریکا به ارزش میلیاردها دالر دفاع موشکی پتریوت را به آن می فروشد و در جنگ های عراق و افغانستان از آن باجگیری می کند. به این خاطر عملکردهای امپریالیستی امریکا، انگلیس و فرانسه با چهار کشور دیگر تفاوت دارد.

جهانی سازی امپریالیستی و ظهور قدرت های جدید

جهانی سازی، سیاست اشغالگرانه ی اقتصادی سرمایه داری است که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی توسط امریکا و امپریالیست های متحد غربی آن مطرح گردید. با این سیاست کشورهای جهان مکلف شدند که به زور، سیاست اقتصاد بازار را به اجرا درآورند و مرزهای اقتصادی شان را از میان بردارند. با این سیاست مواد خام و بازارها در کنترل کمپنی های ملباردر امریکایی، اروپایی و جاپانی درآمد. سازمان تجارت جهانی به عنوان ابزار مهم استعماری «جهانی شدن»، دست این کمپنی ها را در چپاول ثروت های کشورهای جهان باز گذاشت و زمینه ی تمرکز منافع امپریالیستی را در سطح جهانی بیشتر از پیش هموار کرد. بر اساس «جهانی سازی»، امریکا برای کشورهای مختلف جهان سهمیه ی سرمایه و ثروت تعیین نمود و استثمار جهانی شکل قانونی به خود گرفت. بورژوازی کشورهای استثمارشونده باید یا ورشکسته شوند و یا به بورژوازی دلال مبدل گردند. کمپنی های فراملیتی کشورهای بزرگ سرمایه داری با پول فراوان و تکنالوژی پیشرفته که پشتوانه ی بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و بانک انکشاف آسیایی را با خود دارند؛ چاه های نفت، حوزه های گاز، معادن یورانیوم، ذخایر الماس، تل های مواد مخدر، تجهیزات و تسلیحات، درختان رابر، میدان های قهوه، کنف، کاکائو و غیره را در کنترل می گیرند و به این ترتیب هر چه تناب اسارت «جهانی شدن» بر گلوی کشورها و ملت ها فشرده تر می گردد، به همان پیمانه بر ثروت استثمارگران افزوده می شود و فقر توده ها افزایش می یابد.

«نظم نوین جهانی» که توسط تیوریسن های امریکایی فورموله شد و سودهای بلندی به دامن بورژوازی می ریزد؛ فرانسه، انگلستان، آلمان، جاپان، ایتالیا، هالند، اسپانیا و کشورهای دیگر اروپایی در کنار امریکا ایستادند و با ابزاری چون دموکراسی، جامعه مدنی، دنیای آزاد، حقوق بشر، پلورالیزم، مدرنیزم، رفاه و آسایش به تبلیغ آن پرداختند. وضعیت ظاهراً جدید نه تنها تغییری در ماهیت استثماری و استعماری امپریالیست ها به وجود نیاورد، که استثمار سرمایه داری با شکستن مرزها و نابودی اقتصاد ملی کشورها توأم با کشتار، چپاول، فقر، تفاوت طبقاتی، درگیری ها، تجاوزات امپریالیستی، نابرابری جنسیتی، مواد مخدر، اعتیاد، بیکاری و ده ها تیره روزی دیگر نسبت به گذشته عمیق تر گشت. ما درینجا این جهانی شدن و نظم نوین امریکا را از دریچه های سیاسی، نظامی و اقتصادی به ارزیابی می گیریم:

۱. **از نظر سیاسی:** با اعلان نظم نوین و جهانی شدن، امریکایی ها و متحدان غربی شان تمام دنیا را به قبول دموکراسی لیبرالی و در تمام زمینه ها مکلف به پیروی از سیاست های امریکا ساختند. آنان رسماً اعلان کردند که عدم قبولی سیستم سیاسی مورد قبول سرمایه داری از سوی هر کشوری به معنی دشمنی با این سیستم می باشد. دولت های ایران، لیبی، کوریای شمالی، کیوبا و سوریه به عنوان پنج اژدهای کوچک نامیده شدند و رسماً اعلان گردید که این نظام ها باید سرنگون گردند و برای این سرنگونی به مخالفان هر یک ازین کشورها مقدار معین پول از سوی سنای امریکا به تصویب رسید و عده ای از سازمان هایی که بر ضد نظام های استبدادی شان مبارزه کرده و به نحوی در مخالفت با منافع امریکا قرار داشتند و به وابستگی تن نمی دادند، در لست سیاه امریکا به عنوان تروریست درج شدند. امریکا در جنگ های درونی و تجزیه ی یوگوسلاویا به شش کشور کوچک و تجزیه ی البانیا مستقیماً دخیل بود، جنایات بی شماری را در حوزه ی بالکان مرتکب شد و تلاش های امپریالیستی آلمان را درین منطقه به نفع خود خنثی نمود. در درگیری های ارمنستان و آذربایجان، درگیری های ابخاز، اوستیای جنوبی، لبنان، چیچن، افغانستان، پاکستان، ازبکستان و

«انقلاب های نارنجی» اوکراین، گرجستان و قرغیزستان مستقیماً دست داشت؛ برای از پا درانداختن روسیه و ایجاد درگیری میان ۲۰ جمهوری آن از طرق مختلف تلاش کرد؛ برای تجزیه ی چین به دو بخش چین و تبت دالایی لا ما بودایی فرتوت که به عنوان رهبر مخالفان و طرفدار استقلال تبت از سوی امریکایی ها، متحدان و مزدوران آن پذیرفته شد، مورد حمایت جدی قرار گرفت و گروه های مسلمان بنیادگرای سین کیانگی را سازماندهی نمود؛ انگلیس ها و امریکایی ها متحداً رهبران القاعده را پرورش دادند و امکانات بسیاری به صورت مستقیم و یا از طریق کشورهای مزدور چون عربستان سعودی، امارات و پاکستان در اختیار آن ها قرار دادند. فرانسوی ها جنگ های درونی رواندا که قتل عام حدود دو میلیون نفر را به دنبال داشت؛ جنگ های درونی سودان را با قتل عام های بی سرانجامی که تا هنوز ادامه دارد، رهبری کردند؛ درگیری های چاد، جنگ داخلی در زئیر و ده ها قتل عام دیگر را در قاره ی افریقا به راه انداختند، به این خاطر فرانسوی ها قاتلان اصلی توده های این قاره شناخته می شوند. نظم نوین امریکا جز ترفندی که با تمسک به آن تجاوز نماید؛ دست کمپنی های چپاولگر را در مکیدن شیره ی جان و خون انسان ها باز گذارد؛ با دامن زدن جنگ ها به فروش تسلیحات پردازد؛ شبکه های استخباراتی، رسانه های همگانی و احزاب سیاسی را زیر کنترل بگیرد؛ به استقرار هر چه بیشتر نیرو در نقاط حساس و نفت خیز جهان پردازد؛ به امضای معاهدات ستراتیژیک با دولت های مزدور برسد؛ به محاصره ی روسیه و چین شدت بخشد؛ مواد مخدر را در کنترل خود در آورد؛ سیستم استثماری را جاودانه سازد و غیره چیز دیگری نبوده و به این ترتیب نزد بسیاری از خلق های جهان دموکراسی، جامعه مدنی و حقوق بشر امپریالیست ها با اینهمه زورگویی، کشتار، قتل و غارت بعد از یک و نیم دهه حایش را باخته و ماهیت نظم نوین امریکا و متحدان اروپایی اش با تجاوز به عراق و افغانستان کاملاً برملا شده است.

۲ - از نظر نظامی: نظامیگری یکی از خصوصیات مهم امپریالیزم است. در نظام های امپریالیستی کمپنی های تولید اسلحه ی کشتار جمعی از مهم ترین منابع سودآور برای این نظام ها به حساب می آید. امریکا، روسیه، آلمان، فرانسه و انگلستان به ترتیب پنج کشور بزرگ فروشنده ی سلاح در جهان می باشند. به این خاطر امپریالیست ها از یک طرف تلاش می کنند که برای فروش تسلیحات شان جنگ های خونینی را در تمام نقاط جهان به راه بیندازند و از سوی دیگر برای سد نمودن پیشروی حریفان که بر سر بازار، مواد خام (در شرایط کنونی مخصوصاً نفت و گاز) و نیروی کار ارزان رقابت دارند، پیوسته زرادخانه های خود را گسترش دهند. سرمایه گذاری های کشورهای امپریالیستی بر کارخانه ها و تولید سلاح از سال ۲۰۰۱ به اینسو توأم با گسترش «نظم نوین» امریکا ۱۸ درصد افزایش یافته است و سرمایه گذاری های امریکا بر نظامیان و مخارج نظامیگری این کشور همانقدر که در دوران ریگان، جنگ با ویتنام و جنگ کوریا بود، بالا گرفته است. تمام این ها نشان می دهد که امپریالیست ها به سوی درگیری های خونین تری پیش می روند. مصارف کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به خاطر خریداری سلاح باعث می گردد تا توده های مردم، مخصوصاً زحمتکشان این کشورها را در فقر چند لایه فرو برند.

امپریالیزم امریکا در فاصله میان جنگ دوم جهانی و فروپاشی اتحاد شوروی ده هزار میلیارد دالر (ده تریلیون) را صرف تولید زرادخانه هستوی و غیرهستوی خود کرده و اکنون بودجه ی نظامی آن سالانه به بیش از ۵۰۰ میلیارد دالر می رسد، متحدان اروپایی آن زرادخانه های تسلیحاتی شان را با صرف میلیاردها دالر تا دندان پر نمودند. بعد از فروپاشی اتحاد شوروی همه (به خصوص امریکا، انگلیس و فرانسه) به دنبال بازار فروش اسلحه سرگردان ماندند، به این خاطر با تمام قوا تلاش نمودند که کشورهای مختلف از جمله کشورهای ثروتمند عربی را با خطرات مرئی و نامرئی مقابل سازند. رژیم صدام حسین را که سال ها در برابر ایران تقویه کرده و به ارزش ۱۲۰ میلیارد دالر برایش سلاح فروخته و او را زیر بار قرض گور کرده بودند، با تجاوز بر کویت چنان تبلیغ نمودند که نه تنها کشورهای حاشیه ی خلیج فارس، که بسیاری از کشورهای دیگر آسیایی را سخت ترساندند و زمینه ی استقرار نیروهای ۴۰ هزار نفری امریکایی در ظهران عربستان سعودی و ۳۰ هزار آن در کویت مساعد گردید. این موهبتی بود که امریکا بستر آن را با هزار مشکل آماده ساخت و بر شاهرگ های نفت این منطقه شکم انداخت (در بخش اقتصادی آن را به بحث می گیریم). امریکا در ۱۹۹۱ با ۴۰۰ هزار نیرو به معیت سی هزار نیروی انگلیسی و تعدادی از نیروهای متحد دیگرش به عراق حمله کرد. امریکایی ها درین حمله ۸۰ هزار عراقی بی گناه را به قتل رساندند و بیشترین کارخانه های تولیدی عراق را نابود ساختند و بالاخره با مصرف ۶۲ میلیارد دالر این جنگ را بردند، اما امریکا توانست از عربستان سعودی، کویت، قطر، امارات، جاپان و آلمان برای پیروزی این جنگ ۹۰ میلیارد دالر باج بگیرد. فرانسه درین جنگ صرف با شش فروند طیاره شرکت کرد و با سقوط صدام سی میلیارد دالر قرض آن بر عراق سوخت. امریکا بعد از اشغال عراق در ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ حدود ۱۲۰ هزار میل کلاشینکوف، ۸۰ هزار هفت تکه و ۱۳۵ هزار واسکت ضد گلوله به آن کشور

فرستاد که به علت انارشی و بی ثباتی حاکم در عراق همه ی آن ها لادرک شد و در ۲۰۰۷ به ارزش سه میلیارد دلار تفنگ های ام-۴ و ام-۱۶ جهت جانشینی کلاشینکوف به عراق فروخت که در آن موترهای زرهی نیز شامل بود.

امریکا بعد از جنگ دوم تا حال ۷۳۷ پایگاه نظامی در ۷۰ کشور جهان ایجاد کرده و دو و نیم ملیون نظامی و غیرنظامی در خارج از امریکا جهت تأمین منافع آن کار می کنند. مساحت مجموعی پایگاه های امریکا در جهان به ۲،۸ ملیون کیلومتر مربع می رسد و با هشتاد کشور جهان معاهده ی ستراتیژیک به امضا رسانده که هر وقت بخواهد درین کشورها مداخله می کند. نیروهای دفاعی و تهاجمی امریکا در تمامی آبراه های جهان، در بحرالکاھل، دریای جنوب چین، بحر هند، دریای عمان، بحیره ی احمر، تنگه ی هرمز، خلیج فارس، بحیره ی مدیترانه، دماغه ی امید نیک و ده ها بحر و بحیره مستقر اند و چون سگ پاسبان منافع کمپنی های امپریالیستی سوسو می زنند.



امپریالیزم خونخوار امریکا جهت کنترل هر چه بیشتر خاورمیانه سفارتی را در بغداد تدارک می بیند که بی شباهت به یک پایگاه بسیار مهم نظامی و استخباراتی نیست. این سفارت که دو برابر واتیکان وسعت دارد، مصرف اعمار آن ۱۸۰۰ میلیارد دلار در نظر گرفته شده که در تاریخ، چنین سفارتی اعمار نشده است. درین سفارت که ۱۲۰۰ دیپلمات و سرجاسوس فعالیت خواهند کرد، ۶۰۰ منطقه ی رهایی در آن در نظر گرفته شده است، با میدان های سپورتی و میدان های نشست هلیکوپتر؛ دفاع ضد موشکی داشته، در برابر سلاح های کیمیاوی و بیولوژیکی با سپر دفاعی مجهز می باشد. در این سفارت روزانه ده هزار کارگر نیپالی و بنگلادیشی کار می کنند و در درآمدت چون بدیلی عوض طهران به کار برده می شود. امریکا با دو احتیاج همیشگی به عربستان سعودی خود را به نحوی در دست شاهان این کشور می داند (امریکا به طور مستمر از عربستان می خواهد تا تولید نفتش را جهت پایین ماندن قیمت آن بلند برد و به گروپ های مبارز عرب بر ضد اسرائیل کمک نکند) و علاوه به اینکه خود عراق را تا مکیدن آخرین قطره نفت آن زیر بال می گیرد، تمام شرق میانه را ازین طریق کنترل کرده، فشار بر عربستان سعودی را افزایش می دهد.

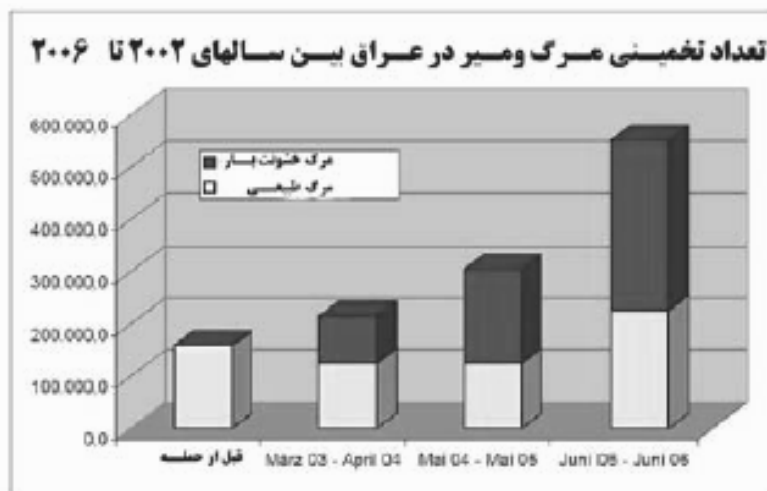
طوری که سرمایه داران در بخش های دیگر تولیدی رقابت می کنند و کمپنی های فرامیلتی می سازند، در تولید تسلیحات نیز به این کار دست می زنند، مخصوصاً اروپایی ها که در رقابت با کمپنی های قوی امریکایی نمی توانند بازارها را به دست بگیرند، لذا به تشکیل چنین کمپنی هایی می پردازند. کمپنی تسلیحاتی «MBWA» که در آن ۳۷،۵ درصد سهم فرانسوی ها، ۲۵ درصد سهم ایتالیایی ها و ۳۷،۵ درصد سهم انگلیس هاست، ارتش های ۴۱ کشور جهان را مسلح می سازد. این کمپنی تنها برای لیبی که با نایجریا بر سر یک منطقه ی نفتی نایجریا کشمکش دارد، به ارزش ۱۶۵ ملیون دلار سلاح فروخته و حال می خواهد به نایجریا هم همینقدر سلاح بفروشد.

امریکا با تمسک بم هستوی کوریای شمالی دفاع موشکی جدیدی را در اروپا نصب کرده، به این بهانه هر دستگاه پتریوت را برای جاپان در بدل یک میلیارد دلار می فروشد؛ با تمسک قرار دادن القاعده، برای عربستان سعودی به ارزش ۷۰ میلیارد دلار تسلیحات پیشرفته ی هوایی و زمینی به فروش می رساند. انگستان نیز به ارزش ۲۰ میلیارد دلار جت های تایفون به عربستان سودا کرد. اسرائیل

به ارزش ۳۰ میلیارد دلار سلاح از جمله طیاره هایی از امریکا خریداری کرد که بالاتر از سطح رادار منطقه پرواز می کنند و در برابر آن سوریه به ارزش چند میلیارد دلار عین طیاره های بلند پرواز را به روسیه فرمایش داده است. اسرائیل از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶ به ارزش ۵۰ میلیارد دلار سلاح و تجهیزات نظامی از انگلستان خریداری کرده و ۵۰ میلیون دیگر نیز فرمایش داده است. پاکستان از ایالات متحده امریکا فانتوم های شانزده خریداری کرد و در مقابل آن هند به ارزش سه میلیارد دلار میگ های ۳۱ به روسیه فرمایش داد. اندونیزیا هم دو میلیارد دلار را صرف خرید سلاح های روسی نمود. ایران علاوه به اینکه طیاره های باربری از روسیه خریداری کرد، جت های شکاری، سوخت اتومی و زیردریایی هایی که در آب های کم عمق خلیج فارس چندان قدرت مانور را ندارند نیز خریداری نمود، با اینکه امریکا با تمام قوا تلاش می نماید تا از اتومی شدن جاپان و آلمان جلوگیری کند، اخیراً با به قدرت رسیدن سرکوزی روابطش با فرانسه بهبود یافته است. فرانسه به ارزش دو میلیارد دلار برای قطر و به همین ارزش برای امارات، کویت و عربستان سعودی ریاکتور هستوی می سازد. چین قرارداد سی میلیارد دلاری را برای ساختن ریاکتورهای هستوی با فرانسه به امضا رساند و با اینکه فرانسه کلان ترین پایگاه نظامی در جیبوتی دارد، برای سهم گیری و نظارت بر خلیج فارس اینک تصمیم به استقرار پایگاه نظامی با پنجصد سرباز در بندر ابوظبی را روی دست گرفته است. فرانسه در سال ۲۰۰۷ به ارزش ده میلیارد دلار سلاح فروخت، در حالیکه در ۲۰۰۶ فروش تسلیحات آن به ۵ میلیارد دلار می رسید و به این ترتیب رشد صددرصدی فروش سلاح آن را نشان می دهد. علاوه در جنگ هایی که به اشکال گوناگون در پنج قاره بعد از فروپاشی اتحاد شوروی جریان داشته، کشورهای مختلفی از فروش تسلیحات شان سود برده و به این خاطر امپریالیست ها تلاش می نمایند که در بسیاری از نقاط جهان جنگ ها را شعله ور نگه دارند، زیرا سرشت امپریالیزم با سلاح و جنگ گره خورده است و لذا نمی توانند ازین سود چشم پبوشند و این سود را با ریختن خون هزاران انسان در جهان به دست می آورند.

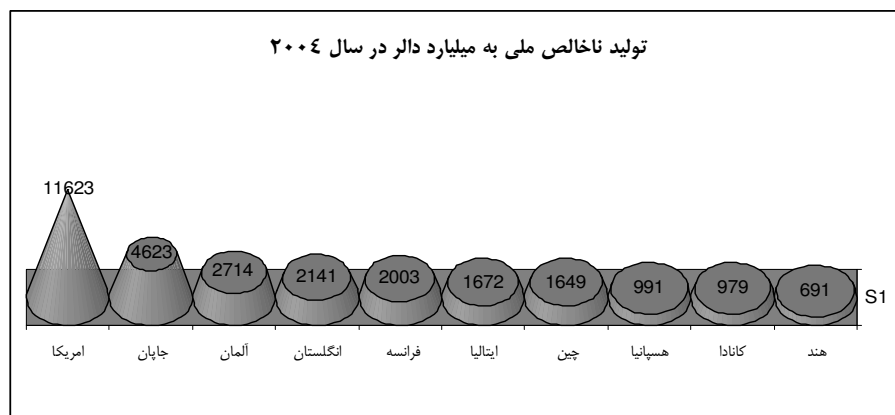
امروز افغانستان محل مهم آزمایش تسلیحات امریکا و متحدان اروپایی آن در ناتو می باشد و با به آزمایش گذاردن سلاح های پیشرفته ی شان در افغانستان بازاریابی کرده، گفته می شود اکثر سلاح هایی که امریکا و انگلیس در چند سال اخیر به فروش رسانده، ابتدا در افغانستان یا عراق مورد آزمایش قرار گرفته و به تبلیغ گذاشته شده، بعد به فروش رسیده اند، کاری که به زودی فرانسوی ها نیز آن را آغاز خواهند کرد. کشورهای اروپای شرقی مثل پولند و چک نیز به دنبال چنین آزمایش هایی در افغانستان اند که در بخش اشغال افغانستان بیشتر روی آن مکت خواهیم کرد. امریکا و انگلیس، عراق را به خاطر چاه های نفت و افغانستان را به خاطر موقعیت جیو اکانمیک آن به صورت عریان اشغال نمودند که تا حال عراقی ها درین جنگ یک و نیم میلیون نفر و افغان ها بیش از ۱۰۰ هزار نفر تلفات داده اند. ارمغان دموکراسی امریکایی در عراق علاوه بر یک و نیم میلیون کشتار و دو میلیون زخمی، فقر، دربدری و چهار میلیون آواره است؛ در افغانستان تولید ۹۵ درصد تریاک جهان، ۴ میلیون بیکار، یک و نیم میلیون معتاد و فساد اداری افسانوی با هفت میلیون گرسنه بوده، در افغانستان در هر نیم ساعت یک افغان و در عراق در هر بیست دقیقه یک عراقی کشته می شود. علاوه امروز با نظم نوین جهانی امپریالیست های خونخوار در سریلانکا، کشمیر، آسام، نیپال، پاکستان، افغانستان، بلوچستان، کردستان، لبنان، فلسطین، اسرائیل، چیچن، ازبکستان، گرجستان، ناگورنو قره باغ، عراق، سودان، چاد و پیرو جنگ جریان دارد و در تمام این جنگ ها دست امپریالیست ها دخیل می باشد و از زمان اعلان این نظم نوین جنگ های خونین و قتل عام های گسترده ای را امپریالیست ها مخصوصاً ایالات متحده امریکا در یوگوسلاویا، آلبانی، رواندا، سودان، زئیر، افغانستان و عراق به راه انداخته اند که جان حدود ده میلیون انسان را گرفته و بیش از پنج میلیون خانواده را بی خانمان و مهاجر ساخته اند.

امپریالیست های خونخوار با تولید سلاح های هستوی و غیرهستوی که خود یا مزدوران شان بزرگ ترین زرادخانه ها را ساخته اند،



نظم نوین امپریالیستی با جنگ های محدود و یا جهانی می تواند آن ها را خالی سازد و به این صورت تا نظام های امپریالیستی در جهان وجود دارند، راهی جز جنگ، غارت و قتل عام انسان ها وجود داشته نمی تواند. امپریالیست ها در ۲۰۰۶ به ارزش بیش از ۱۰۵۹ میلیارد دلار سلاح فروخته و این گراف در سال ۲۰۰۷ بالاتر رفته است. به صورت مشخص، سرمایه داری امپریالیستی جهت کنترل بر بازارهای تسلیحاتی و رونق فروش، دولت ها را در سه قاره به جان هم می اندازند تا بازار تسلیحات شان را گرم سازند. سوریه در برابر اسرائیل؛ اسرائیل در برابر لبنان؛ فلسطین در برابر اسرائیل؛ عربستان، کویت، امارات، قطر و عمان در برابر ایران و القاعده (مدت ها این کشورها را از عراق می ترساندند)؛ پاکستان در برابر هند؛ لیبی در برابر نایجریا؛ لیبی در برابر چاد؛ چاد در برابر سودان؛ رواندا در برابر زئیر؛ کولمبیا در برابر ونزوئلا؛ گرجستان در برابر روسیه؛ تایوان در برابر چین؛ جاپان در برابر چین؛ تیمورشرقی در برابر اندونیزیا؛ ارمنستان در برابر آذربایجان؛ ازبکستان در برابر تاجکستان؛ افغانستان در برابر پاکستان؛ هند در برابر نیپال؛ اوکراین در برابر روسیه؛ انگولا در برابر نامیبیا؛ عراق در برابر سوریه؛ ایران در برابر ترکیه و ترکیه را در برابر یونان قرار می دهند. در صورتی که در جهان چنین رویارویی هایی وجود نداشته باشد، جایی برای فروش این تسلیحات وجود نخواهد داشت. علاوه بر به جان انداختن کشورها تلاش می کنند که در درون این کشورها نیز آتش تجزیه طلبی های درونی را دامن بزنند. این را در سین کیانگ چین؛ در آسام و کشمیر هند؛ در چیچن روسیه؛ در تاملیل های سریلانکا؛ در کردستان ایران و ترکیه؛ در بلوچستان ایران و پاکستان؛ در تبت چین؛ در باسک های ایتالیا؛ در جنوب سودان؛ در صحرای مراکش؛ در کردستان عراق (قبل از اشغال)؛ در ناگورنقره باغ ارمنستان؛ در ابخازای گرجستان و غیره می توان دید که عموماً دولت های سرکوبگر از کمپنی های تسلیحاتی امپریالیستی سلاح می خردند، این آتش افروزی و هیزم بیاری از موارد دیگر است که زرادخانه های امپریالیستی را به گردش در می آورند. همچنان تقویت ارتش های این کشورها به خاطر ترس رژیم های شان از قیام توده های این کشورهاست که روزی رژیم های مزدور آن ها را در توفانی از نفرت و خشم غرق خواهند کرد.

۳- از نظر اقتصادی: رشد ناموزون سرمایه یکی از مشخصات اصلی امپریالیست هاست. در چند سال اخیر با آنکه امریکا خود را سرمفتش تمام حرکت های سیاسی، اقتصادی و نظامی جهان قرار داده و فوکویاما تیورین «کبیر بورژوازی» پایان تاریخ و جاودانی نظام بورژوازی را اعلام کرد، اما در موقعیت اقتصادی امپریالیست ها تغییرات مهمی رونما گردید و به تبعیت از آن در موضعگیری های سیاسی، نظامی، بازار و سرمایه ی آن ها نیز تغییرات جدی نمایان شده است که شامل هماهنگی و ناهماهنگی های جدیدی است. به این خاطر یکی مقابل دیگری دندان تیز کرده تا آسان تر حریف را بخوابانند و گوشت و پوست توده ها را عمیق تر بجوند. در سال ۲۰۰۴ ده کشور برتر اقتصادی از نظر تولید ناخالص ملی به میلیارد دلار عبارت بودند از:



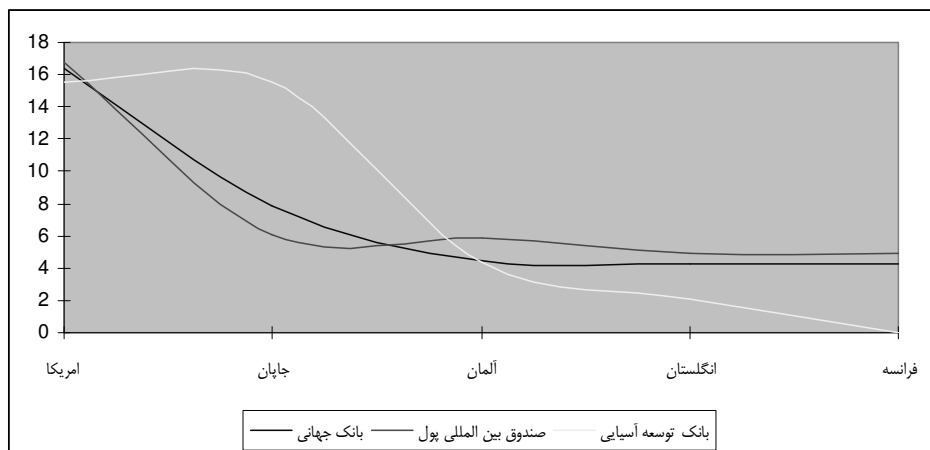
امریکا (۱۱۶۲۳)، جاپان (۴۶۲۳)، آلمان (۲۷۱۴)، انگلستان (۲۱۴۱)، فرانسه (۲۰۰۳)، ایتالیا (۱۶۷۲)، چین (۱۶۴۹)، اسپانیا (۹۹۱)، کانادا (۹۷۹) و هند (۶۹۱). در چهار سال گذشته چین از موقعیت هفتم به موقعیت چهارم و فرانسه از موقعیت ششم در موقعیت پنجم قرار گرفت.

اما با رشد ناموزون، روسیه موقعیت چهار سال قبل را پشت سر گذاشت و بخصوص با تشکیل پیمان شانگهای که در اتحاد با چین، امتیاز نفت سائیریا را در بدل ۸۰ میلیارد دلار به آن فروخت و کمپنی های نفت روسی موقعیت شان را در آسیای میانه و حوزه ی قفقاز (دومین ذخیره گاه نفت جهان) تثبیت کردند. ایران، هند، سوریه و اندونیزیا چندین میلیارد دلار را برای خرید سلاح به روسیه فرمایش

دادند، علاوه بر روسیه از فروش سوخت اتمی به ایران سود کلانی به چنگ آورد و به این شکل در بازارهای جهان موقعیتش را استوارتر کرد. در چهار سال گذشته که عاید ناخالص ملی آن ۵۸۲ میلیارد دلار بود و در رده پانزدهم قرار داشت، اکنون به شدت بهتر شده است. اینهمه درآمد از طریق استثمار خونین توده های خود این کشورها و کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به دست می آید و به این خاطر روز تا روز تفاوت طبقاتی میان سرمایه داران و زحمتکشان افزایش یافته و فقر عمومی جهان را فرا می گیرد که در جایش آن را توضیح خواهیم داد.

بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی و بانک انکشاف آسیایی، نهادهای چهارگانه ی فراملیتی اند که در بسیاری از تغییر و تحولات جهانی نقش مهم و حتی در بعضی حالات نقش تعیین کننده دارند و برای کمپنی های امپریالیستی در زمینه های گوناگون بستر ایجاد می کنند. این نهادها به شیوه های گوناگونی در شکستن اقتصاد کشورهایی که به شیوه ی غیربازار کار می کنند، فعال اند. به این ترتیب این ها چون چوبدست امپریالیست ها ابزارهای بسترسازی نظم نوین جهانی به حساب می آیند. مثلاً بانک جهانی عامل اصلی شکست ساختارهای اقتصادی در روسیه بود و آن را محتاج غرب ساخت. سهامداران مهم سه بانک بزرگ عبارتند از:

- ۱ - بانک جهانی: امریکا: ۱۶,۴ درصد، جاپان: ۷,۸۷ درصد، آلمان: ۴,۴۹ درصد، انگلیس: ۴,۳۱ درصد و فرانسه: ۴,۳۱ درصد.
- ۲ - صندوق بین المللی پول: امریکا: ۱۶,۷۷ درصد، جاپان: ۶,۰۲ درصد، جرمنی: ۵,۸۸ درصد، انگلیس: ۴,۸۸ درصد، فرانسه: ۴,۸۸ درصد، چین: ۳,۶۶ درصد، کانادا: ۲,۸۹ درصد.
- ۳ - بانک انکشاف آسیایی: امریکا: ۱۵,۵۷۱ درصد، جاپان: ۱۵,۵۷۱ درصد، چین: ۶,۴۲۹ درصد، کانادا: ۵,۲۱۹ درصد، جرمنی: ۴,۳۱۶ درصد، انگلیس: ۲,۰۳۸ درصد سهم دارند. ۶۰ کشور عضو این بانک اند که ۴۸ کشور آن آسیایی و بقیه خارج از آسیا می باشند.



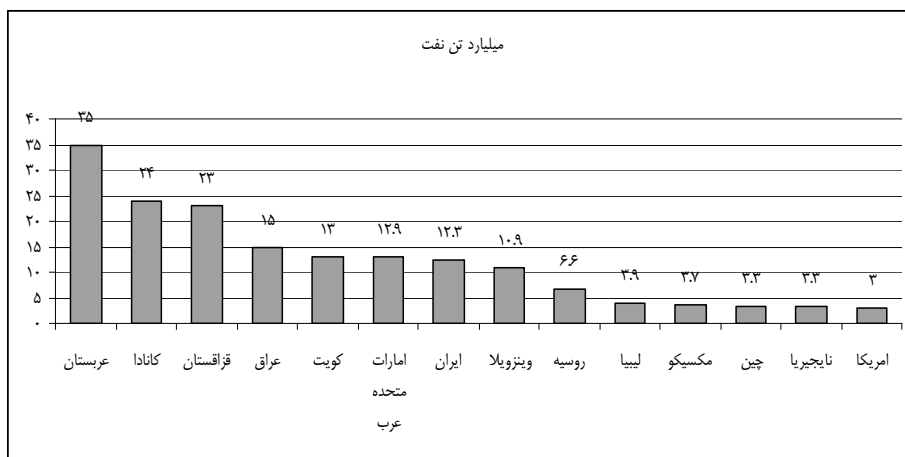
در جدول بالا می بینیم که امریکا به عنوان قدرت بزرگ مالی جهان در هر سه بانک نقش درجه اول دارد و لذا حرف اول را در معادلات اقتصادی جهان می زند که به تبع از آن در مسایل سیاسی و نظامی نیز چنین نقشی دارد. این بانک ها که با هزاران شعبه و شاخه در سرتاسر جهان پراکنده اند، سرمایه گذاری بسیاری از کشورها را کنترل می کنند، با اینکه جاپان درین سه بانک نقش دوم را دارد، اما چنان زیر تسلط و فشار سیاسی- نظامی امریکا قرار دارد که علاوه بر حضور چهل هزار نیروی امریکایی در خاک آن، امریکا مستقیماً به باجگیری از آن می پردازد. در جنگ اول خلیج بیش از ده میلیارد دلار مصرف جنگ را جاپان پرداخت و اکنون مصرف نفت ناوگان دریایی امریکا را که به اصطلاح به عنوان پشتیبان عملیات یازده سپتامبر در بحر هند اسقرار یافته، نیز می پردازد. امپریالیزم جاپان که بیشتر از هر کشوری به نفت ضرورت دارد، از یک طرف چون خود را در معرض خطر آینده ی روسیه می بیند و از سوی دیگر خواهان آبراه آرام برای نفتکش هایش از خلیج فارس تا بحر هند و دریای جنوب چین می باشد، لذا راهی جز باجگذاری برای امپریالیزم مافوقتر خود (امریکا) ندارد، چیزی که بورژوازی بر اقتدار آن کشور را سخت فشار می دهد و در یکی دو سال اخیر دو دولت آن ازین بابت استعفا داده است. از سویی هم آلمان و جاپان به طور مستمر به خاطر لیبرالیزه کردن هر چه بیشتر اقتصاد شان زیر فشار امریکا قرار دارند، زیرا دولت های این دو کشور در پلان و نظارت بر سرمایه گذاری نقش مهم دارند و ازین بابت اقتصاد هر دو کشور از رشد

بالایی برخوردار می باشد و حتی در بعضی موارد آمریکا را به رویارویی و چلنج می طلبند. آمریکا تکس های بلند گمرکی بر موترهای جاپان، مخصوصاً کمپنی هوندای آن در ۲۰۰۴ وضع کرد، ورنه موترهای شورولیت و کادیلاک آمریکا را با شکست مواجه می ساخت. لیبرالیزم امپریالیستی در بخش اقتصاد، آزادی کامل انحصارات را می طلبد و دولت ها اجازه ندارند در چنین مواردی مداخله کنند، به این خاطر آمریکا بر آلمان و جاپان فشار می آورد تا دولت های شان درین موارد مداخله نکنند. با اینکه این دو کشور به تشکیل انحصارات بزرگی دست یافته و از امپریالیست های مهم و مؤثر در سرمایه و استثمار به حساب می آیند، اما تعزیراتی که بعد از جنگ دوم جهانی بر آن ها از منظر تولید سلاح وضع گردید، آن ها را در موقعیت ضعیفی قرار داد و این به سود آمریکا تمام شد که آن ها را چون مستعمراتش بهره کشی نماید. موقعیت این دو امپریالیزم در برابر آمریکا، فرانسه و انگلیس بسیار ضعیف می باشد و حرف های مهمی چون تقسیم جهان در شرایط حاضر ندارند.

یکی از مواردی که در موضعگیری و سرمایه گذاری های امپریالیست ها، مخصوصاً امپریالیزم آمریکا اثر بسیار مهم داشته و دارد و امپریالیست های آمریکا، فرانسه، انگلیس، جاپان، روسیه و چین را به سوی رقابت بیشتر و حتی جنگ خامنوسوز جهانی می کشاند، کشاکش بر سر تسخیر منابع نفت و گاز جهان است، به خاطری که تا حال جانشینی برای این دو انرژی در دنیا پیدا نشده است. از یک طرف روز تا روز مقدار ذخایر زیرزمینی نفت و گاز کاهش می یابد و از سوی دیگر نیاز به نفت و گاز افزایش یافته، به این خاطر امپریالیست ها در تلاش اند که ذخیره گاه های بیشتری را در کنترل خود بگیرند. زمانی «هنری برینگر» یکی از کارخانه داران معروف فرانسه گفته بود: «هر آنکه صاحب نفت شود، صاحب جهان است.» دکترین کارتر در مورد نفت این بود که: «هرگاه یک قدرت خارجی در صدد آن برآید که کنترل خلیج فارس را به دست گیرد، این اقدام باید به مثابه تجاوز بر منافع آمریکا تلقی گردد و با تمام آنچه در قدرت ماست، منجمله قوت نظامی سرکوب شود.» وزیر نفت آمریکا در ۱۹۸۹ گفت: «اگر جنگ سوم جهانی در بگیرد، موضع آن بدون شک مالکیت بر چشمه های انرژی حوزه ی خلیج فارس خواهد بود.»

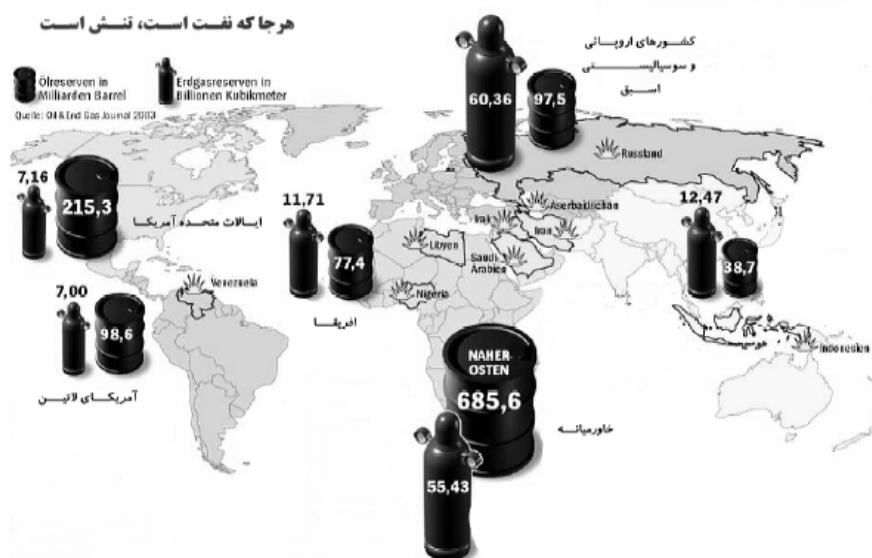
امروز مقدار تولید نفت در دنیا به ۴۰ میلیون بیرل در روز می رسد (هر بیرل ۱۵۹ لیتر است) که چهارم حصه ی آن توسط آمریکا مصرف می شود. در آمریکا روزانه ۲۰۰ میلیون اراده وسیله ی نقلیه در حرکت است که مصرف این وسایل نسبت به ماشین های سیستم های صنعتی آن فوق العاده کم می باشد. آمریکا تا سال ۲۰۲۰ روزانه به ۶۷ میلیون بیرل نفت ضرورت پیدا می کند. چین دومین مصرف کننده ی نفت دنیاست. جاپان فقط برای ۳۶ روز ذخیره ی نفتی دارد. به این خاطر کمپنی های نفتی گردانندگان اصلی اقتدار، سیاست و نظامیگری در جهان می باشند. اکثر جنگ ها، استقرار نیروها، تجاوزها و قتل ها بر سر تصاحب چاه های نفت و گاز صورت می گیرد. کمپنی های آرامکو، اکسون، تکزاسکو، موبایل، ستاندارد، آیل آف کلیفونیا، بریتش پترولیم، شل، توتال، شفرن، گازپروم و سی ان پی اس از بزرگ ترین کمپنی های نفتی جهان اند که انحصار تولید، تجهیزاتی چون تصفیه خانه، پایپ لاین و تکنالوژی آن را در دست دارند. روسیه، ایران، ترکمنستان و اندونیزیا به ترتیب از کشورهایی اند که بزرگترین ذخیره گاه های گاز جهان را در سینه دارند. اما کشورهایی که بزرگ ترین ذخایر نفت جهان را در اختیار دارند، به ترتیب عبارتند از:

عربستان: ۳۵ میلیارد تن، کانادا: ۲۴ میلیارد تن، قزاقستان: ۲۳ تا ۳۵ میلیارد تن، عراق: ۱۵ میلیارد تن، کویت: ۱۳ میلیارد تن، امارات متحده عربی: ۱۲٫۹ میلیارد تن، ایران: ۱۲٫۳ میلیارد تن، ونزوئلا: ۱۰٫۹ میلیارد تن، روسیه: ۶٫۶ میلیارد تن، لیبیا: ۳٫۹ میلیارد تن، مکزیکو: ۳٫۷ میلیارد تن، چین: ۳٫۳ میلیارد تن، نایجیریا: ۳٫۳ میلیارد تن، آمریکا: ۳ میلیارد تن.



چون در پنج قاره ی جهان، چهار حوزه ی مهم نفتی وجود دارد، لذا هر پنج قاره از رقابت، رویارویی، هماهنگی و ناهماهنگی کمپنی های امپریالیستی در امان نیست و به این خاطر امریکا در ۱۶ سال گذشته ۱۱۵ بار به طرق مختلف بر کشورهای نفت خیز حمله کرده است. این چهار حوزه از نظر مقدار ذخیره به ترتیب شامل شرق میانه، آسیای میانه و قفقاز، آفریقای غربی و امریکای جنوبی (کولمبیا، مکزیکو و ونزوئلا) می باشد. امروز چهل درصد نفت جهان در خاورمیانه تولید و از تنگه ی هرمز می گذرد که پنج کمپنی امریکایی و انگلیسی و کمپنی توتال فرانسوی بر بخش اعظم آن ها سرمایه گذاری کرده است. نفت عربستان سعودی در ۱۹۳۶ کشف شد و تا ۱۹۵۲ هزارم حصه ی قیمت آن از سوی کمپنی های نفتی به این کشور پرداخته می شد و در برابر هر تن نفت کویت فقط ده سنت می پرداختند. ارزش نفت به اندازه ای بر سودهای امپریالیستی اثرگذار است که اگر در قیمت هر بیرل نفت ده دالر اضافه گردد، بازار اقتصادی اروپا سالانه ۳۵۰ میلیارد دالر (روزانه حدود یک میلیارد دالر) ضرر می کند و به همان پیمانه کمپنی های انحصاری امریکایی فایده می برند. این محاسبه نشان می دهد که انرژی نفت و گاز در شرایط کنونی سرنوشت امپریالیست ها و کمپنی های شان را رقم می زند و با اینکه امریکایی ها گاهی از بلند رفتن قیمت نفت شکایت می کنند، اما خود به پیمانه زیاد ازین نوسانات که بیشتر رو به بالاست، سود می برند. کمپنی های امریکایی که بخش اعظم نفت دنیا را کنترل می کنند، به طور مستمر ازین حربه بر ضد روسیه، جاپان و اتحادیه اروپا استفاده می کنند و به این خاطر دوستی و منازعه میان این کشور با سود و تاوان نفت در جهان عیار می گردد.

امریکا که در شرق میانه نیروی کافی در عراق، عربستان سعودی، کویت، قطر، عمان و خلیج فارس دارد و اسرائیل نیز با تمام نیرومندی هم پیمانش می باشد، کوشش می کند که از یک طرف نفوذش را اضافه تر سازد و از سوی دیگر از نفوذ حریفان جلوگیری نماید.



در حوزه ی دوم کشورهای قزاقستان، قرغیزستان و ترکمنستان سرشار از نفت و گاز قرار دارند که اگر این حوزه در اختیار روسیه و چین قرار گیرد، در تمام زمینه ها قادر خواهند شد که در مقابله با امریکا برخیزند. اما امریکایی ها امروز در ترکمنستان سرمایه گذاری کرده، گاز پروم روسیه نیز در تولید نفت آن سهیم است. علت اصلی تلاش امپریالیست های امریکایی جهت استقرار هر چه بیشتر نیرو درین منطقه به خاطر کنترل نفت و گاز آن می باشد.

حوزه ی سوم شامل کشورهای غرب آفریقا است. نایجریا پنج درصد نفت جهان را در اختیار دارد. در منطقه ی زانتومی کینیا ۱۴ میلیون بیرل نفت تثبیت شده است و امریکا تصمیم دارد درین منطقه پایگاه نظامی بسازد. علاوه بر چاد و کامرون نیز نفت وجود دارد و کمپنی های نفتی شفرورن، شیل، اکسون و اسو درین قاره فعال می باشند. امریکا که ۱۴ درصد نفت خود را از آفریقا وارد می سازد، تصمیم دارد به زودی این واردات را به ۲۵ درصد برساند. نایجریا که طی چند سال اخیر ۴۰ میلیارد دالر نفت فروخته، ولی از جایی که

رژیم حاکم بر آن از فاسدترین رژیم های دنیا می باشد، ۳۰ درصد مردم آن روزانه باید با نیم دالر زندگی کنند، چیزی که امپریالیست ها سخت عاشق چنین نظام هایی می باشند. بر اکثر کشورهای نفت خیز رژیم هایی به شدت مزدور و ضد مردمی حاکم اند که تمام تولیدات نفت شان را به پای امپریالیست های حامی خود فدا می کنند و با چنین ثروتی سطح زندگی مردم شان پایین بوده، بیشتر این کشورها زیر بار قرض سرمایه داران گور می باشند. سرمایه داران بر قدرت و خارج از قدرت درین کشورها چون بورژواکمپرادورها برای بادران سرمایه ی شان عمل می کنند و به این خاطر تفاوت طبقاتی و فقر دامگیر ملت های آن ها می باشد. عربستان سعودی که بزرگ ترین کشور تولید کننده ی نفت در جهان است و روزانه بیش از یک میلیارد دالر تیل می فروشد، اکثر این پول ها را به پای امپریالیست ها، فساد و خرید سلاح های پیشرفته مصرف کرده، جامعه مصرفی دارد و بازارهای آن مملو از کالاهای لوکس سرمایه داری می باشد. برای مشاوران نظامی و غیرنظامی امپریالیستی ملیون ها دالر پرداخت می شود و همین اکنون سعودی ها مصرف چهل هزار نیروی امریکایی مستقر در خاک خود را می پردازند. پادشاه خود را «خادم حرمین و شریفین» یاد کرده با استفاده از جهالت های دینی مردم، هست و بود شان را به پای انحصارات امپریالیستی می ریزد و به این خاطر دولت فرتوت و مذهبی عربستان با آنهمه ثروت، امروز میلیاردها دالر مقروض می باشد.

حوزه ی چهارم شامل امریکای جنوبی و شمالیست که کانادا دومین ذخیره گاه نفت جهان را در اختیار و در پیمان نفتا زیر تأثیر سرمایه گذاری های امریکا قرار دارد. ونزوئلا، مکزیکو و کلمبیا در امریکای جنوبی از تولید کنندگان نفت اند. ونزوئلا تلاش دارد که دست امپریالیزم امریکا را ازین چاه ها قطع کند. به این خاطر امریکا برای از بین بردن دولت چاوز از هر سوراخی استفاده کرده، برای سرنگونی آن در مجلس سنا پول های کلانی به تصویب می رساند.

چین دومین مصرف کننده ی نفت جهان است و با اینکه بزرگ ترین ذخایر زغال سنگ جهان را در اختیار دارد و بزرگ ترین تولید کننده ی این ماده در جهان است، تصمیم دارد که در چند سال آینده نفت و گاز را جانشین مصرف زغال سنگ کند، چون این ماده با تولید گازهای خطرناکی می سوزد. اینک علاوه بر سرمایه گذاری هشتاد میلیارد دالری بر نفت سایبریا که امریکا سخت بدان چشم دوخته بود، با خرید کمپنی کانادایی «پتروفلز» به ارزش ۴,۱۸ میلیارد دالر توسط کمپنی نفتی دولتی «CNPC»، اکنون روزانه ۱۵۰۰۰۰ بشکه نفت از حوزه ی قزاقستان می برد که هر بشکه نفت برایش ۹ دالر تمام می شود. علاوهً کمپنی چینی «سی ان او سی» تصمیم داشت به ارزش ۱۸,۵ میلیارد دالر شرکت نفتی یونوکال را بخرد که به این صورت این شرکت چینی به یکی از کلان ترین شرکت های نفتی جهان مبدل می شد، اما امریکا با آن مخالفت کرد و شرکت امریکایی سفرون آن را به ارزش پایین تری خریداری نمود. چین می خواهد به زودی شهرک نفتی «همیاننتوتا» را در جزیره ی سریلانکا به مصرف دو میلیارد دالر بسازد. به این ترتیب چین امروز یکی از بازیگران مهم نفت در جهان به حساب می آید.

منطقه و کشور	جمعیت (میلیون نفر)	درصد از کل جمعیت جهان	مصرف روزانه (میلیون بشکه)	مصرف سرانه (میلیون بشکه در روز)	درصد از کل مصرف جهان**	تولید روزانه** (میلیون بشکه)
ایالات متحده آمریکا	۲۸۳	۲۱/۶	۱۹/۶	۶۹/۲	۲۵/۵	۷/۷
کانادا	۳۰	۰/۵	۱/۹	۶۳/۱	۲/۵	۲/۷
امریکای شمالی	۳۱۴	۵/۱	۲۱/۵	۶۸/۵	۲۸/۰	۱۰/۴
آلمان	۸۲	۱/۳	۷/۸	۳۹/۱	۲/۷	-
فرانسه	۵۹	۰/۹۷	۷/۰	۳۳/۹	۲/۷	-
انگلستان	۵۹	۰/۹۷	۱/۶	۳۷/۱	۲/۲	۲/۵
اروپا (غربی، شمالی و جنوبی)	۴۲۳	۷/۰	۱۲/۹	۳۵/۴	۱۹/۹	۶/۷
روسیه	۱۴۵	۲/۴	۲/۴	۱۶/۵	۳/۵	۷/۰
جمهوری های سابق اتحاد شوروی	۱۳۹	۲/۳	۰/۹	۶/۴	۱/۳	۱/۶
اروپای شرقی	۱۰۹	۱/۸	۱/۶	۱۴/۶	۲/۱	۰/۱
ژاپن	۱۲۷	۲/۰	۵/۴	۴۲/۵	۷/۰	-
چین	۱,۲۷۵	۲۱/۰	۵/۰	۰/۴	۶/۶	۲/۲
خاورمیانه	۱۶۷	۲/۷	۹/۳	۲۵/۷	۵/۹	۲/۲
آسیا و استرالیا	۳,۶۲۸	۵۹/۹	۲۵/۲	۶/۹	۳۳/۴	۳۰/۱
آفریقا	۷۹۳	۱۳/۰	۲/۵	۳/۱	۳/۳	۷/۸
مکزیک	۹۹	۱/۶	۱/۸	۲۳/۹	۲/۴	۲/۵
امریکای لاتین و مرکزی	۴۸۱	۷/۹	۶/۵	۱۳/۵	۸/۶	۱۰/۵
جهان	۶,۰۵۶	۱۰۰	۷۵/۴	۱۲/۴	۱۰۰	۷۴/۵۰۰

* منبع: مرکز آمار سازمان ملل متحد گزارش جمعیت جهان در سال ۲۰۰۰ (ارقام به نزدیک ترین عدد صحیح گرد شده اند). ** منبع: ریپتین-پتراسیوم، «مورسی لاری امری جهان، قوش ۲۰۰۲» (ارقام به نزدیک ترین عدد اشار گرد شده اند). *** اختلاف با رقم جمع مصرف امر جهان ناشی از استفاده از نفت ایران شده موجود و همچنین تفاوت شوه های محاسبه ای است.

نظم نوین جهانی و بدبختی های بشریت

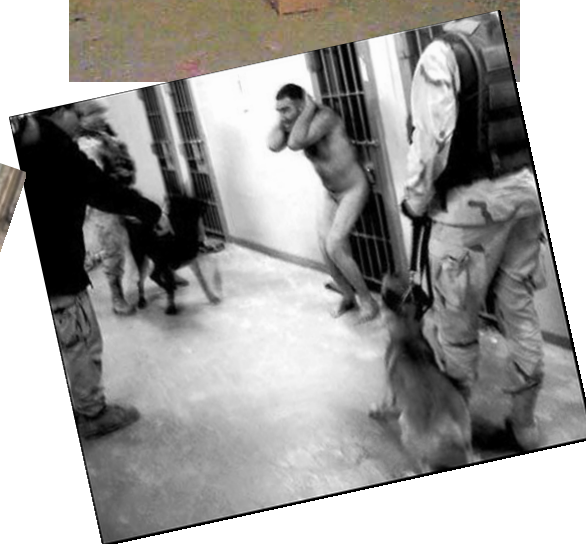
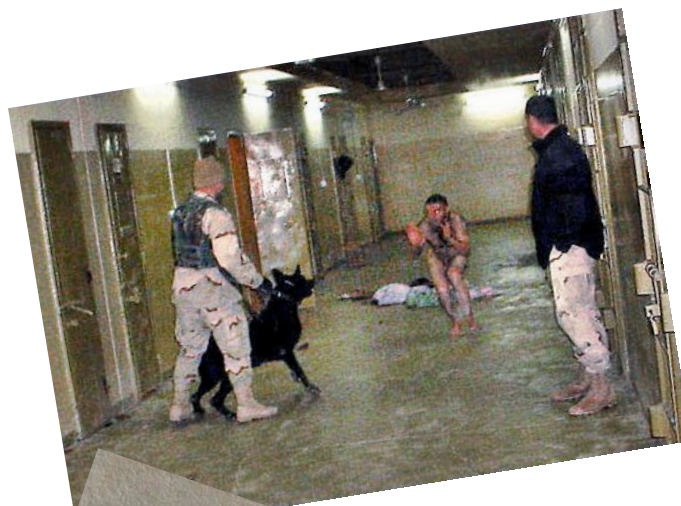
بعد از فروپاشی اتحاد شوروی که تیورین های بورژوازی پایان تاریخ و جاودانی سرمایه داری را اعلان کردند، ایالات متحده امریکا به عنوان سردمدار سرمایه و یکه تاز جهان به دنبال ابزاری بود که جانشین آرمان گرایی های کمونیست ها از نظر ایدئولوژیک گردد، به این خاطر «نظم نوین جهانی» را اعلان نمود. این نظم نوین که با تبلیغات «عدالت»، «دموکراسی»، «فقر زدایی»، «کثرت گرایی» و در نهایت «خوشبختی بشر» از سوی تیورین های سرمایه از جمله «انتونیو نگری» رقم خورد، کوشش نمودند تا با این تبلیغات امپریالیست های خونخوار دیروز را فرشته های عدالت و برابری امروز وانمود سازند و به این طریق ماهیت استثمارگرانه و جنایتکارانه ی امریکا، انگلیس، فرانسه و استثمارگران دیگر را پنهان نمایند. لذا با چشم پارگی خاصی می نویسند که مفهوم امپریالیسم از عرصه روابط بین المللی رخت بسته، به قول آنان نه تنها امریکا یا هر قدرت دیگری نه می خواهد و نه می تواند کانون یک برنامه ی امپریالیستی باشد و اگر امروز امریکا پولیس جهانی شده، نه به خاطر منافع امپریالیستی آن، بلکه به خاطر امپراتوری نامرئی سرمایه هایی است که هدف آن پیشبرد «رقابت آزاد»، «تجارت آزاد» و «تحکیم دموکراسی» می باشد و در نتیجه مفهوم امپریالیسم اکنون تبدیل به یک «ایدئولوژی کهنه» شده که در تصور عده ای «عصرحجری» باقی مانده است!! در حالی که واقعیت این است که این مفهوم نه تنها کهنه نشده، بلکه به نقطه ی اوج، یعنی به خطرناک ترین و مرگبارترین مرحله ی خود رسیده است، مرحله ای که علایم آن را هر روز در رسانه های همگانی مشاهده می کنیم و این وضعیت، بشریت را به فقر همگانی و ورطه ی جنگ هولناکی می کشاند.

اگر امروز امپریالیسم امریکا نقش «پولیس» جهانی را بازی می کند، به پولیس نیویارک شباهت ندارد، زیرا اگر مثلاً در افریقا میلیون ها نفر در اثر مداخله ی غیرمستقیم کمپنی های امریکایی و اروپایی کشته شوند، فلسطین به زندان خلق آن تبدیل شود، ترکیه هزاران کرد را قتل عام کند، اندونیزیا یک سوم مردم تیمورشرقی را بکشد، یوگوسلاویا توتۀ توتۀ و هزاران نفر در آن قتل عام گردند و به هزاران زن تجاوز شود، در هر ۲۰ دقیقه در عراق و در هر نیم ساعت در افغانستان انسانی به قتل برسد، درین جاها امریکا نقش پولیس و ژاندارم را بازی نخواهد کرد، بلکه به این قتل عام کنندگان به اندازه ی کافی اسلحه خواهد فروخت و افسران آنان را در مکتب «اس او ای» آموزش خواهد داد. اما اگر در ونزوئلا علیه دولت منتخب چاوز اعتصابی شود، امریکا با تمام قوا به کمک اعتصاب کنندگان می شتابد، در کولمبیا بر ضد جنبش فارک که علیه فئودال ها دست به مبارزه می زند، میلیاردها دلار به دولت مزدور و ضد انقلابی آن کمک می کند و تمام مخالفان دولت کیوبا را در امریکا با هر چه در توان دارد، کمک می نماید. به این صورت امپریالیسم امریکا در هر جا به صورت انتخابی تجاوز می کند، چیزی که تیورین هایی چون آقای نگرو هزارم حصه ی این جنایات را هم از چشم توده ها پنهان و کتمان کرده نمی توانند.

امپریالیسم امریکا به خاطر پیاده نمودن نظم نوینش که چیزی جز آقایی بر جهان و استثمار بیشتر توده ها نیست، از طرق گوناگون چون تشکیل پایگاه نظامی، تهدید کشورها، کنترل چاه های نفت، تسلط بر بازارهای جهان، مداخلات مستقیم و غیرمستقیم نظامی، تبلیغات دروغین، تشکیل نهادهای «دموکراتیک» جهت مداخله در کشورها، تقویت بخش خصوصی در مستعمرات و نیمه مستعمرات، تبلیغ بازار آزاد، پرورش روشنفکران جاسوس، تشکیل احزاب رسمی، تشکیل رسانه های «آزاد» و غیره کوشش می کند که این آقایی را مسجل سازد و با این ابزار برای «نظم نوین» امپریالیستی اش اصالت و قانونیت ببخشد. این «نظم نوین» اکنون از نظر نظامی با پایگاه های گسترده، بودجه های سرسام آور نظامی، فروش میلیاردها دلار تسلیحات، دامن زدن جنگ ها، قتل عام ها، حرکت به سوی جنگ نامحدود و تقویت زرادخانه ی نظامی امپریالیست ها؛ از نظر اقتصادی با صدور سرمایه ی لجام گسیخته، استثمار بی حدوحصر، باج گیری های بالاتر از تصور، کنترل چاه های نفت و گاز، کنترل بازارها، کنترل یورانیم، مواد مخدر، الماس و غیره، مخصوصاً با تلاش های دیوانه وار چهار مرجع مهم استثمارگرانۀ ی امپریالیستی چون بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، بانک انکشاف آسیایی و سازمان تجارت جهانی به تثبیت خود می پردازد.

امپریالیسم امریکا در تلاش هایش برای کنترل راه ها، مواد خام و زیر فرمان داشتن مناطق مهم جیوپولیتیک و جیواکانمیک روز تا روز بیشتر مجبور می گردد که عوض «نظم نوین» منافع خود را علم نماید و با مداخله ی عریان در بسیاری از کشورهای جهان به چنین دفاعی برخیزد که حتی گاه گاه برای نزدیک ترین متحدش یعنی انگلیس هم قابل قبول نباشد. اختلافاتی که میان امریکا و

جنایت های امپریالیستی در تصویر









انگلیس در افغانستان و عراق پیش آمده چیزی جز کنترل بر مواد مخدر افغانستان و چاه های نفت عراق نمی باشد، که یکی این را و دیگری آن را در کنترل دارد و می خواهند یکی دیگری را از نعمت انحصاری که به دست آورده محروم سازند. ادعای منافع امریکا در اوستیای جنوبی که با حمله ی نیروهای روسی همراه بود، با جواب های تندی از سوی روس ها مواجه گردید. روس ها با تمسخر اظهار داشتند که امریکا از آن سوی هزاران کیلومتر در اوستیای جنوبی منافع خود را می بیند، ولی در کنار مرز ما این منافع را برای ما دیده نمی تواند!! لوله ی نفت باکو-جیحان ازین منطقه عبور می کند که روزانه برای کمپنی های امریکایی یک میلیون بشکه نفت انتقال می دهد. این منافع امریکاست که کسی در جهان حق ندارد به آن کاری داشته باشد و این بیانگر واقعی نظم نوین جهانی آن می باشد که با آخرین حمله ی روس ها به اوستیا، چارچوب آن در حال درز برداشتن است.

امریکایی ها در دوران جنگ سرد بیشترین مداخلات شان را از طریق سازمان سیا تنظیم می کردند تا جاییکه این سازمان هر رژیمی را که در گستره ی نفوذ امریکا قرار داشت، می توانست عوض نماید و به این خاطر نام آن در سقوط آلمده، برگرداندن شاه به ایران، سقوط دولت برازیل و ۲۰۰ کودتایی که در ظرف دو سال در بولیوی صورت گرفت، به عنوان جنایتکارترین سازمان استخباراتی جهان سر زبان ها شد. سازمان سیا در آن وقت علاوه بر بسیاری از کشورها به اتحادیه های کارگری، سازمان های فرهنگی، رسانه ها و همچنان به روشنفکران سرشناس پول می پرداخت. با آغاز جنگ سرد، دول سرمایه داری در مقابله با پایداری سلطه عقیدتی اتحاد شوروی قرار گرفتند. سازمان سیا درین زمان برای سست کردن پایه های رژیم هایی که برای امریکا خوشایند نبود، به کمک مخالفان آن ها با ابزار نظامی، سیاسی، جامعه مدنی و رسانه ها می پرداخت. بدنامی روز افزون سیا که باید پشت پرده همه چیز را زیر نظر و کنترل می داشت، باعث شد تا نهاد دیگری به میان آید. به این خاطر در ۱۹۷۹ ائتلافی از رهبران اتحادیه های کارگری، کارفرمایان، روشنفکران پوهنتونی، نهادهای وابسته به وزارت امور خارجه و رهبران دو حزب جمهوریخواه و دموکرات به وجود آمد که «بنیاد سیاسی امریکا» نام گرفت. عملیات های خونین سیا زیر سایه ی این نهاد ظاهراً «دموکراتیک» پوشیده نگه داشته می شد. بعد ریگان این نهاد را «دموکراتیک تر» ساخت و در سال ۱۹۸۳ «بنیاد ملی دموکراسی امریکا» را به وجود آورد که هدف آن نفوذ هر چه بیشتر سیا در بافت های درونی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و حتی نظامی کشورها بود، اما ظاهراً گفته شد که هدف این نهاد «ایجاد زیربنایی برای ادای بهتر سهمی به تلاش جهانی برای برپایی دموکراسی است». این زیربنا باید با کوشش های «اقتصادی، دیپلماتیک و نظامی» که در زمینه ی سیاست خارجی به عمل می آید و در مناسبات فشرده ای با بخش هایی چون کار، تجارت، پوهنتون ها، انساندوستی، احزاب سیاسی و رسانه ها گنجانده شود، انجام می گرفت.

بنیاد دموکراسی بار اول با همکاری سیا و اداره انکشافی بین المللی ایالات متحده امریکا (یواس ای آی دی) از پول کوکائین و فروش سلاح به ایران، بر ضد ساندنیست ها پول های زیادی را در اختیار ضد انقلابیون کنترتا به رهبری چومورو در نیکاراگوا قرار داد. در ۱۹۸۴ مبلغ پنج و نیم میلیون دالر را در انتخابات پولند جهت به قدرت رساندن «لخ والیسا» به اتحادیه ی همبستگی داد. با اینکه بنیاد دموکراسی در دوران جنگ سرد به میان آمد، اما بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و اعلان «نظم نوین امریکا» به ابزار مهم مداخله ی امریکا در وضعیت جدید مبدل گشت و به این خاطر در آن زمان در بیش از ۹۰ کشور جهان دست به مداخله زد. در ۱۹۹۱ در هائیتی برای «مارک بازین» کاندیدای ریاست جمهوری و یکی از ماموران بانک جهانی مبلغ ۳۶ میلیون دالر کمک کرد، اما بعد از آن که ارستید به قدرت رسید، از طریق این بنیاد به مخالفان او کمک نمود تا جاییکه ارستید را از قدرت برانداخت. بنیاد دموکراسی با همکاری تنگاتنگ «یواس ای آی دی» به مخالفان چاویز که از طریق انتخابات دموکراتیک به قدرت رسیده بود، بیست میلیون دالر جهت سرنگونی او به مصرف رساند و بعد برای شکست دادن ریفراندوم قانون اساسی او بیش از هشتاد میلیون دالر خرج کرد. بودجه ی این بنیاد در ۲۰۰۴ دو برابر شد و با همکاری «یواس ای آی دی» بنیاد های دموکراسی را در افغانستان بنیان گذاشت!! و هدفش را در افغانستان «کمک به زنجیره ای از سازمان های غیردولتی نوزاد» عنوان کرد. این نهاد در عراق به شدت فعال بوده، مخصوصاً در شمال آن کشور شعار نبرد برای دموکراسی را سر می دهد. رهبری این سازمان در ۲۰۰۶ برای رهبران ایالات متحده خاطر نشان ساختند که باید هر چه زودتر بودجه ی آن افزایش یابد، به خاطری که در برابر رژیم های خودکامه ای چون روسیه، روسیه ی سفید، ازبکستان، ونزوئلا و مصر قرار دارد!! اما کسی باور نمی کند که این رژیم ها چون عربستان سعودی، کویت، امارات، اسرائیل، اردن، پاکستان و یا رژیم هایی که در گذشته مورد حمایت امریکا از قبیل رژیم شاه، ضیالحق، پینوشه، مارکوس، نوریگا و ده ها خودکامه ی دیگر که نورچشم امریکایی ها بودند، مستبد و دیکتاتور باشند. ولی چون آن ها زیر فرمان امریکا، هست و بود ملت شان را به پای استثمار و استبداد فدا می کردند و می کنند، بنیاد دموکراسی نه تنها به آنها کاری نداشته و ندارد، که برای حفاظت این دولت ها هزاران سرباز هم

می فرستد، اما این نظام ها چون خود استثمار می کنند و آمریکا را درین استثمار شریک نمی کنند، به این خاطر دیکتاتور و ضد دموکراسی می باشند که باید نهاد دموکراسی آمریکا بر ضد آن ها فعال باشد و مخالفان شان را تقویت نماید. این است معنی واقعی دموکراسی و نظم نوین آمریکا که بر بنیاد این دموکراسی استوار می باشد.

با گسترش ۷۳۷ پایگاه نظامی آمریکا در ۷۰ کشور جهان که ۲،۸ میلیون کیلومتر مربع را در بر می گیرد و بیش از ۲،۳ میلیون نظامی و غیرنظامی برای منافع آمریکا در بیرون کار می کنند، قرارداد ستراتیژیک با ۸۰ کشور بسته و دموکراسی و نظم نوین آمریکا با اشغال افغانستان و عراق در حال گسترش واقعی خود می باشد!!

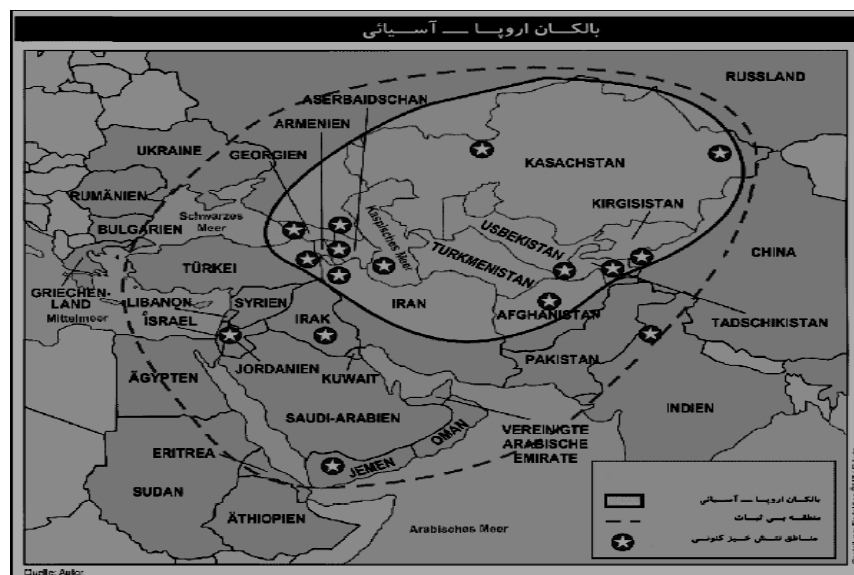
امروز که نظام سرمایه داری با تمسک به نظم نوین جهانی آمریکا بر جهان حاکم است و با تمام تبلیغات سردمداران این نظام و آمار و ارقامی که از سوی مراکز مختلف منتشر و تجزیه و تحلیل صورت می گیرد، نظام سرمایه داری به عنوان نظام «کارآمد» نه تنها قادر نشده خود را تثبیت نماید، که فقر عمومی توده های جهانی روز تا روز بیشتر شده، با تمام اینکه تیوریسن های بورژوازی نظام شان را از نظر استاندارد زندگی منحصر به فرد تعریف می کنند، اما می بینیم که در خود آمریکا بیش از ۳۷ میلیون نفر در ۲۰۰۲ و بیشتر از آن در ۲۰۰۷ زیر خط فقر زندگی می کردند (میزان رسمی خط فقر معادل سه برابر حداقل میزان هزینه ی غذایی یک خانواده است که این میزان در ۲۰۰۲ برای هر فرد در آمریکا در یک روز ۱۲،۶ دالر بود)، این میزان در میان سیاهپوستان به ۲۴ در صد می رسید. در حال حاضر این فقر در آمریکا بیشتر شده است و این تفاوت ها در آن اضافه تر به چشم می خورد. درین سال ها در مجموع دستمزدها در کشورهای سرمایه داری ۸ درصد کاهش یافته است. این کاهش در فرانسه ۹،۳ درصد می باشد که به این صورت سالانه ۱۵۰ میلیون یورو از دستمزد کارگران بر پول سرمایه داران در فرانسه اضافه می گردد. هرچه نظم نوین سرمایه داری بیشتر گسترش یابد، به همان پیمانه منفعت سرمایه داران بیشتر شده، تفاوت طبقاتی اضافه تر می گردد و کمپنی های سرمایه داری سودهای بیشتری را به جیب می زنند. هر چه این سودها بیشتر به این جیب ها سرازیر گردد، منطقاً به همان پیمانه فقر و تیره روزی زحمتکشان دنیا بیشتر می گردد.

کمپنی های امپریالیستی و دونرهایی چون نهاد ملی و دموکراسی آمریکا، یو اس ای آی دی، جی تی زید، فریدریش ایبرت، جایکا و ده ها نهاد دیگری که برای منافع این کشورها کار می کنند و ظاهراً دموکراسی را تمسک قرار می دهند، از فاسدترین نهادهایی اند که نه تنها این کمک ها را به جاهای اصلی شان نمی رسانند، که این آلودگی را به مزدوران زیر فرمان شان در کشورهای مستعمره نیز انتقال می دهند. کمپنی هلبرتن آن را دیک چینی معاون بوش به عهده دارد، در اولین سال حمله ی آمریکا به عراق قرارداد شش میلیارد دلاری را در بخش لوجستیک با دولت آمریکا به امضا رساند که بعد غوغای فساد آن تا ۶۰ میلیون دالر بالا گرفت. کمپنی اکسون موبایل آمریکا در ۲۰۰۴ به ارزش یک و نیم میلیارد دالر تیل به دولت آمریکا در عراق فروخت که با فساد گسترده همراه بود. به اینصورت کمپنی ها با تجاوز دولت های شان پول های بسیاری را به جیب می زنند. این فساد به حدی در درون دولت عراق رخنه کرده و کمپنی های امپریالیستی چنان دستبرد می زنند که مبلغ ۸،۸ میلیارد دلاری که ظاهراً جهت بازسازی عراق اختصاص داده شده بود، همه در راه و نیمه راه گم شده است. دولت عراق تا حال به ارزش نه میلیارد دالر نفت فروخته، اما حالا یک دالر هم ازین پول ها در خزانه ی عراق وجود ندارد و همه غایب شده است. وزارت داخله عراق بیست درصد کارمندان خود را از اصل تعداد بیشتر نشان می دهد و پول اضافی را مشاوران آمریکایی و بلند رتبه های دولت فاسد و مزدور عراق به جیب می زنند. به این خاطر نظم نوین را با غارت، فساد، تجاوز بر حقوق توده های مردم می توان تعبیر و تعریف کرد، چیزی که دیگران می خوانند، ما آن ها را با گوشت و پوست لمس می کنیم.

آمریکایی ها با نظم نوین شان مدعی اند که به زودی «تروریزم» را نابود و جهان را پر از امن، داد و ثبات می سازند، در حالیکه از روز اول دست یازیدن آمریکا به این تمسک، اکنون حملات تروریستی شش چند اضافه شده است و درین مدت یک روز هم دنیا بی جنگ نبوده است. در پشت این همه درگیری آمریکا، انگلیس و فرانسه به شکل مستقیم و غیرمستقیم قرار داشته اند. روس ها و چینی ها هم اخیراً به خیل مداخله گران پیوسته، به فروش سلاح و مهمات مصروف اند. امپریالیست ها به صورت جمعی و یا تنهایی در مرکز کانون های جنگ قرار داشته و این وظیفه ی «مقدس» را به پیش می برند. دیگر برای هیچ کسی در جهان پوشیده نیست که تروریزم زاده ی نظم نوین آمریکاست و رهبران این تروریست ها توسط آمریکا و انگلیس پرورش یافته اند. آمریکا بدون علم کردن چنین تروریسمی قادر نبود نیروهایش را اینقدر در آسیا گسترش دهد، راه تسلط کمپنی های نفتی اش بر این منطقه هموار گردد و به اینهمه فروش سلاح و مهمات دست یابد.

امریکا، فرانسه، انگلیس و آلمان بعد از فروپاشی اتحاد شوروی سیاست به جان هم انداختن ملیت های مختلف یوگوسلاویا را که در نظام سوسیالیستی به رهبری تیتو به شکوفایی خاصی رسیده و در کنار هم برادروار زندگی می کردند، به پیش گرفتند، جنگ خونینی که ثمره ی آن تبدیل این کشور به شش کشور کوچک شد. کشورهایی که همه حلقه به گوش ایالات متحده بوده و در اکثر آن ها پایگاه های نظامی امریکا استقرار یافت. در جریان این تجزیه بیش از ۲۵۰۰۰۰ یوگوسلاویایی به قتل رسیدند و به هزاران زن تجاوز صورت گرفت که امروز صدها گور دستجمعی در آن کشف می شود و نشان می دهد که نظم نوین امپریالیستی معنایی جز قتل و غارت ندارد. امریکا و انگلیس که فکر می کردند با اشغال عراق و سقوط دولت صدام مورد استقبال عراقی ها قرار خواهند گرفت، اما عراقی ها وقتی کشور شان را اشغال شده یافتند، در مقابل نظم نوین، دموکراسی و حقوق بشر امریکا با مقاومت و پایداری ایستادند که در نتیجه از جمعیت ۲۴ میلیونی عراق، چهار میلیون آواره، دو میلیون زخمی و معلول و یک و نیم میلیون کشته شدند. اینست پیام دموکراسی نظم نوین امپریالیست ها به ملت عراق. عراقی که قبل از اشغال درآمد سرانه ی آن ۲۴۰۰ دالر در سال بود، حال به ۱۴۰ دالر رسیده است. ۹۸ درصد سنی ها و ۸۶ درصد شیعه های عراق مخالف اشغال امریکا بوده، خواهان مقابله با امپریالیست های امریکایی و انگلیسی می باشند. سه کمپنی امریکایی بر نفت عراق به دلخواه خود برای ۲۵ سال انحصار بست و قرار است این کمپنی ها طی ۲۵ سال روزانه ۶،۱ میلیون بشکه نفت تولید نمایند که به اینصورت بعد از ۲۵ سال یک قطره نفت هم در ذخیره ی ۱۵ میلیارد تنی عراق باقی نخواهد ماند. اینست نظم نوین جهانی امریکا که امروز در پرتو آن تنها در سوریه هشت هزار زن عراقی مجبور به تن فروشی اند و در هر ۲۰ دقیقه یک عراقی به قتل می رسد.

امپریالیزم خونخوار فرانسه که از متحدان پروپاقرص امریکا در نظم نوین جهانی سرمایه داریست، در رواندا با به جان هم انداختن توتسی ها و هوتوها (این دو گروه که ظاهراً قومی قلمداد می شوند، دو گروه اقتصادی اند که در زمان استعمار بلژیکی ها، کسانی که از نظر اقتصادی دارایی در حد پنج رأس گوسفند و یا معادل آن داشتند، توتسی و دیگران را هوتو نامیده، تقسیم شدند. روشنفکران نیز جزء توتسی ها به حساب می آمدند) حدود دو میلیون نفر را به قتل رساند. فرانسوی ها در حالی نظاره گر و هیزم بیار معرکه ی جنگ صد روزه ی رواندایی ها بودند که طی آن هشتصد هزار نفر به قتل رسیدند و فرانسوی ها با چشم پاره گی شعارهای دموکراسی و حقوق بشر را در آن کشور سر می دادند.



در سودان که از بسیاری نقاط آن بوی نفت به مشام امپریالیست های فرانسوی و امریکایی می رسد، با درگیری هایی که از سوی این دو امپریالیزم درین کشور میان شمال و جنوب دامن زده شد، حدود دو میلیون نفر کشته و یک میلیون دیگر بی خانمان شدند و در دارفور ۳۰۰ هزار نفر به قتل رسیدند و سه میلیون نفر بی خانمان شدند. این هم از نذرهای نظم نوین جهانی امریکا بود.

در افغانستان که مهمترین محل تبلیغات نظم نوین جهانی است، در زمان حاکمیت تنظیم ها که از سوی غربی ها حمایت می شدند، حدود ۶۵ هزار نفر کشته شدند. بعد که کمپنی های نفتی یونوکال و بریداس پای طالبان را به افغانستان باز کردند، در اثر

درگیری این نیروی جاهل با مخالفان، حدود یکصد هزار افغان به قتل رسیدند. اینک با اشغال افغانستان که باز هم با شعارهای دموکراسی و حقوق بشر همراهی می شود و ۷۰ هزار نیروی امپریالیستی به رهبری امریکا آن را اشغال کرده اند، در شش سال گذشته بیش از ۵۰ هزار نفر به قتل رسیده اند. افغانستان نمونه ی تپیک پیاده شدن دموکراسی و نظم نوین جهانی امریکا است که در بخش بعدی آن را به بحث خواهیم گرفت. این همه جنگ، کشتار، غارت، استثمار و فقری که بعد از اعلان نظم نوین جهانی در دنیا حاکم شده است، در زمان جنگ سرد وجود نداشت و اینک هر روز این وضعیت بد و بدتر شده می رود. با بیان آمار و ارقام زیر می توان اثرات این نظم نوین جهانی را به خوبی دانست که چگونه کارد را به استخوان بشریت فرو برده است.

تفاوت زندگی میان توده ها در شرایط کنونی چنان عمیق و گسترده می باشد که بیش از سه میلیارد نفر در جهان با دو و یا کمتر از دو دالر زندگی می کنند. این در حالیکه جمع سرمایه ی سه تن از ثروتمندان جهان بیشتر از تولید ناخالص ملی ۴۸ کشور جهان می باشد. ۲۰ درصد از ثروتمندان جهان در کشورهای سرمایه داری ۸۲ درصد صادرات و ۶۸ درصد سرمایه گذاری خارجی را در اختیار دارند. ثروت چند صد میلیونر جهان برابر با ثروت ۲,۵ میلیارد نفر از جمعیت فقیر دنیا می باشد. سهم ۴۸ کشور فقیر دنیا در صادرات فقط ۰,۴ درصد کل صادرات جهان است. تمرکز ثروت درین سال ها در جهان چنان افزایش یافته است که ۲۰۰ تن از ثروتمندان جهان یک هزار میلیارد دالر سرمایه دارند، در حالیکه ۵۸۲ میلیون نفر در ۴۳ کشور فقیر جهان فقط ۱۴۶ میلیارد دالر سرمایه دارند.

با فقری که استثمار «نظم نوین» بر جهان سایه افکنده، اکثریت مردم جهان از کمک های صحتی و تداوی محروم اند و این فقط سرمایه داران اند که فراغ البال از میکروب و ویروس، مجهزترین شفاخانه های دنیا را در اختیار دارند. همین حالا در دنیا روزانه ۳۰ هزار کودک نارسیده به پنج سالگی می میرند. در سال ۲۰۰۳ بیش از ۱۰۶ میلیون کودک جان دادند که اضافه تر از تمامی کودکان فرانسه، آلمان، ایتالیا و یونان می شد. در سال ۲۰۰۰ بیش از یک میلیون و هفتصد هزار کودک از گرسنگی مردند. به خاطر عدم دسترسی به غذای کافی همین اکنون ۷۹۰ میلیون نفر در جهان به سوء تغذی مبتلا اند که بیشتر آنان در آسیا و اقیانوسیه زندگی می کنند. ارزیابی ها نشان می دهد که در دو سال اخیر مرگ و میر نوزادان با پیشرفت «نظم نوین امریکا» در جهان دو چند شده است. درین میان سالانه یک و نیم میلیون کودک در اثر اسهال جان می دهند. اگر از هزینه های نظامی جهان که سالانه به ۱۰۵۰ میلیارد دالر می رسد، یک درصد آن را صرف معارف کنند، تمام کودکان جهان می توانند به مکتب بروند. در حالی که ۲۰ درصد از جمعیت ثروتمند جهان ۸۶ درصد کالاهای دنیا را به مصرف می رسانند، بیش از یک میلیارد نفر در جهان به آب آشامیدنی دسترسی ندارند. به این ترتیب از هر سه نفری که به آب آشامیدنی دسترسی ندارند، دو نفر شان روزانه با کمتر از دو دالر و یک نفر کمتر از یک دالر زندگی می کنند. نیمی از کشورهایی در حال توسعه به امراضی مبتلا اند که از اثر آلودگی آب پیدا می شود، این در حالی که ۸۵ درصد آب صحتی جهان به وسیله ی ۱۲ درصد سرمایه داران به مصرف می رسد. همین اکنون ۶۵۰ میلیون نفر در جهان سرپناه ندارند و در کلکته ی هندوستان (بزرگترین دموکراسی جهان!!) ۲۵۰۰۰۰ کودک بر روی جاده ها می خوابند و ۳۰ درصد مردم هندوستان زیر خط فقر زندگی دارند. حدود ۲۱۴۰۰۰ دهقان به خاطری که نتوانستند قرض فیودالان را بپردازند، در سال ۲۰۰۵ در هندوستان دست به خودکشی زدند. با این که در جهان ۱۲۱ میلیون کودک به آموزش دسترسی ندارند، در اروپا و امریکا از استثمار توده های جهانی مخصوصاً زحمتکشان جهان، مصارف حیرت انگیز زیر صورت می گیرد:



مصرف آیسکریم در اروپا در هر سال ۱۱ میلیارد دالر، مصرف عطر در اروپا و امریکا در هر سال ۱۲ میلیارد دالر، مصرف غذای حیوانات خانگی در اروپا و امریکا در هر سال ۱۷ میلیارد دالر، مصرف تفریح در جاپان در هر سال ۳۶ میلیارد دالر، مصرف سگرت در اروپا در هر سال ۵۰ میلیارد دالر، مصرف مشروبات الکولی در اروپا در هر سال ۱۰۵ میلیارد دالر و مصرف مواد مخدر در جهان که پول آن بیشتر از اروپا و امریکا به دست می آید، در هر سال ۴۰۰ میلیارد دالر می باشد. این آمار را با مصارف لازمی انسان های کره ی زمین مقایسه می کنیم که چقدر پول ضرورت مصارف انسانی می باشد و سرمایه داری آنچه که در لفظ می گوید، اگر در عمل هم همانطور باشد، به

چه پیمانه مشکلات جهانی مرفوع می گردد، زیرا مصرف آموزش ۶ میلیارد دالر، مصرف آب آشامیدنی ۹ میلیارد دالر، سلامت زایمان برای تمام زنان جهان ۱۳ میلیارد دالر و برای بهداشت اولیه و تغذیه ی لازم ۱۳ میلیارد دالر در سال است.

«نظم نوین جهانی» امپریالیست ها که در رأس آن ایالات متحده امریکا قرار دارد، اکنون نه تنها از سوی توده های جهان با تمسخر استقبال می گردد، که حریفان امپریالیستی آن ها چون روسیه و چین در صدد هر چه بیشتر مسخره کردن آن بوده و رقابت میان اینان روز تا روز در جهان، مخصوصاً در آسیا به اوج خود می رسد و این امر مسلم است که دیر یا زود بار دیگر توده های دهقان و کارگر در قالب احزاب کمونیستی سر بالا خواهند کرد و این بار با درس هایی که از شکست ها و پیروزی های گذشته گرفته، توفنده تر به پا خواهند خاست و بنیاد امپریالیزم را با تمام نیرنگ های آن واژگون خواهند نمود. این امر مسلم تاریخ است و هیچ جامعه ای را در هیچ کنج دنیا از آن گریزی نیست.

امپریالیست ها و اشغال افغانستان

افغانستان که سیمای آن نیمه فیودالیست، ۷۲ در صد ساکنان آن ده نشین و با تولید عقب مانده ی زراعی و مالداری امرار معاش می نمایند. کشور ما در چهار راه آسیا چهار سمت این قاره را با هم وصل می سازد. به این خاطر از زمان های دور مورد تجاوز و اشغال قرار گرفته و خون های بسیاری درین جا ریخته شده است. در تاریخ معاصر افغانستان سه جنگ با انگلیس ها و یک جنگ با روس ها نشان می دهد که کشور ما چقدر در تیررس دید استعمارگران قرار داشته و عوامل بسیاری وجود دارد که موقعیت افغانستان در چند سال اخیر برای امپریالیست ها مهم تر شده، لذا امپریالیست های خونخوار غربی به سرکردگی ایالات متحده ی امریکا این بزرگترین قدر قدرت استثماری جهان با ولع خاصی در قالب پیمان های ائتلاف و ناتو به افغانستان لشکرکشی کرده و بار دیگر وطن ما در اشغال کامل این نیروها درآمده است.

اشغال افغانستان چرا؟ تجاوز ارتش سوسیال امپریالیزم شوروی به خاطر اشغال افغانستان با مقاومتی که به دنبال داشت، راه ورود امپریالیست های غربی را به افغانستان باز کرد، که بعد از شکست و فروپاشی اتحاد شوروی این «فرصت طلایی» برای شان مساعد گشت و کشور ما را در اشغال کامل خود درآوردند. افغانستان در شرایط کنونی از اهمیت ذیل برای امپریالیست ها برخوردار است:

۱- افغانستان به عنوان چهار راه منافع و ستراتیژی آسیایی آن ها مطرح است و به این خاطر جان ابی زید قوماندان ۲۵۰ هزار نیروی امریکایی در آسیا، بی پرده و عریان گفت که افغانستان در منطقه ای قرار دارد که منافع حیاتی ایالات متحده در آن گره می خورد و لذا نمی توان ازین منافع گذشت.

۲- افغانستان هم سرحد با کشورهای آسیای میانه است که به عنوان دومین حوزه ی نفتی جهان برای امریکا و متحدان نفت خوار آن جداً مطرح است. در صورتی که امپریالیست ها، افغانستان را نداشته باشند، دسترسی به این حوزه برای شان آسان نیست.

۳- امپریالیست های غربی به رهبری امریکا از طریق افغانستان قادر اند که محاصره ی روسیه یگانه حریف نیرومند اتومی شان را که در آینده بیشتر از امروز برای آن ها خطرناک خواهد بود، به محاصره بکشند.

۴- افغانستان در میان کشورهای نیرومند آسیایی چون روسیه، چین، هند و ایران قرار دارد که اگر امروز نه فردا با امریکا، فرانسه و انگلیس بر سر منافع جهانی و تقسیم جهان دست به گریبان خواهند شد. در اطراف افغانستان کشورهایی با سلاح اتومی قرار دارند که در آینده برای منافع امپریالیست های غربی، بخصوص ایالات متحده امریکا تهدید جدی به حساب آمده می توانند.

۵- افغانستان با ایران که یکی از بزرگ ترین کشورهای نفت خیز جهان است و بر بخش اعظمی از کرانه ی خلیج فارس حاکم می باشد، ۷۵۰ کیلومتر سرحد مشترک دارد. حضور امریکا در افغانستان با اهداف ایرانی آن کاملاً خوانایی دارد.

۶- استقرار پایگاه های نظامی امریکا، گسست میان پایگاه های آن را از شرق دور تا جنوب شرق آسیا و شرق میانه از میان بر می دارد و با حضور در افغانستان این پایگاه ها چون حلقه های زنجیر به هم وصل می گردد و دیگوارسیا را با طهران پیوند می زند. این حضور برای عملیات نظامی و حاکمیت قدر قدرتی امریکا در آسیا بسیار مهم و حیاتی می باشد.

۷- امپریالیست های امریکایی، انگلیسی، فرانسوی و ایتالیایی، افغانستان را به منطقه ای جهت آزمایش سلاح های شان مبدل ساخته، بسیاری از تسلیحات نظامی غیرذروی این کشورها بعد از استعمال در افغانستان به فروش می رسد. لذا اگر افغانستان بازار فروش تسلیحات امپریالیست های غربی نیست، اما سکوی بی ماندی برای آزمایش و فروش این تسلیحات به حساب می آید.

۸- آمریکا و امپریالیست های متحدش با حضور در افغانستان و تمسک به جنگ با طالبان و القاعده و بزرگ ساختن اسامه، الزواهری، ملایم و گلبدین به عنوان شمشیر دمکولوس بر فرق اعراب ثروتمند حاشیه ی خلیج فارس، قادر به باجگیری از آن ها شده، کمپنی های نفتی، تسلیحاتی و کالایی امریکایی، انگلیسی و فرانسوی با آرامش کامل از آن ها سود می کشند.

۹- دولت مزدور پاکستان که لشکرهای طالب و القاعده را در کنترل گرفته، با حضور امریکا در افغانستان به آسانی ازین دهلیز، کشورهای آسیای میانه، روسیه و چین را زیر فشار قرار داده، قادر می شود تا از آن ها امتیاز بگیرد. تقویت نیروهای جنایتکار ازبک به رهبری طاهر یلداش جهت تهدید دولت ازبکستان که اولین بار بعد از فروپاشی اتحاد شوروی سه هزار نیروی امریکایی را از سرزمین خود چخ کرد، بر صدر این برنامه قرار دارد.

۱۰- افغانستان بزرگ ترین کشور تولید کننده ی مواد مخدر دنیاست که فروش آن برای غربی ها سالانه بیش از ۴۰۰ میلیارد دالر سود می آورد. این مواد مخدر بخشی از مصارف نظامی امریکا و انگلیس را نه تنها در خود افغانستان، که در آسیا مرفوع می سازد.

۱۱- آخرین ارزیابی های معادن افغانستان که توسط ناسا صورت گرفته (این سازمان در ۲۰۰۴ معاهده ارزیابی ذخایر زیرزمینی را با افغانستان امضا کرد)، نشان داد که ارزش مجموعی این ذخایر به ۵۰۰ هزار میلیارد دالر می رسد که نمی تواند برای امریکایی ها، انگلیس ها و فرانسوی ها با اهمیت نباشد. افغانستان معادن بزرگ یورانیم، مس، آهن، نفت، گاز و سنگ های قیمتی را در سینه دارد و این همه ذخایر برای استثمارگرانی که برای یک بشکه نفت دو بشکه خون می ریزند، فوق العاده اهمیت دارد.

۱۲- کمپنی ها و بانک های غربی چشم طمع به بازارهای افغانستان داشتند. امروز می بینیم که این کمپنی ها و بانک ها در بخش های مختلف افغانستان سرمایه گذاری کرده، با استثمار بی شرمانه شیر ی جان مردم افغانستان را می مکند.

به این صورت نیروهای امریکایی و انگلیسی در هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ بدون این که هیچ تمسکی حتی ظاهراً قانونی و حقوقی در دست داشته باشند، به صورت عریان به افغانستان تهاجم کردند. تا اینکه در لویه جرگه ی اضطراری که اکثریت آن را جنایتکاران و وطنفروشان تشکیل می داد، بر این حضور صحنه گذاشتند. اما در مجموع واکنش در برابر این نیروها چگونه بود؟

۱ - جنایتکاران اتحاد شمال:

اینان که در برابر طالبان شکست سختی خورده بودند و با قتل سردسته ی شان در حالت نزع قرار داشتند، ورود این نیروها را موهبتی برای شان دانسته، در مقابل تانک های شان گل بردند. ربانی، سیاف، فهیم، دوستم، خلیلی، کاظمی، محقق، قانونی و دیگران به عنوان وطنفروش ترین نیروهای موجود، افغانستان را دو دسته به امریکایی ها و انگلیس ها تقدیم نمودند. در آن زمان حکومت پوقانه ای ربانی در سازمان ملل نماینده و رسمیت داشت و مانند شاه شجاع، یعقوب خان و ببرک ازین اشغال استقبال نمود. ربانی و همکیشان وطنفروش او برای هماهنگی با دموکراسی امریکایی و اثبات این که با بنیادگرایی گذشته وداع کرده اند، پکول مسعودی را به زمین انداختند، ریش و موهای جهادی را کوتاه کردند و به هر خفتی که ضرورت غربی ها بود، تن دادند. فهیم و عارف سروری در ابتدا با جنرال فرانک از وزارت دفاع امریکا و گری شرون نماینده ی ارشد سیا در گوشه ای از میدان هوایی تاجکستان دیدار کرده و اینان در بدل دریافت پنج میلیون دالر در ماه، حاضر شدند که هر جا دل نیروهای امریکایی می خواهد در همان جا مستقر شوند و در اولین قمار وطن فروشی هفتاد و سه میلیون دالر به دست آوردند. فهیم در رابطه با استقرار نیروهای امریکایی گفته بود که با مخالفت دو اخوانی (ربانی و سیاف) روبرو خواهند شد، اما گری شرون با جمله ی مشهور خود که «سیاف از ماست» و «فردا چای صبح را با او می خورد»، فهیم را از جاسوس بودن «شیخ الحدیث» برجسته!! با ریش درازش مطمئن ساخت. بعد از آن داکتر عبدالله در دالان سنگ پنجشیر اعلان کرد که اگر رییس جمهور حامدکرزی باشد، خوب خواهد شد!! که معلوم می شود «دوستان امریکایی اش» او را قبلاً در جریان تصمیم آینده قرار داده و وظیفه داده بودند که این مسئله را میان اتحاد شمال ببرد. سیا با این کار نقاب را تا حدی از رخ جواسیس کهنه کارش برداشت. این جنایتکاران زمانی این موهبت را بیشتر بر وفق مراد خود یافتند که در کنفرانس بن تمامی چوکی های مهم قدرت را میان خود تقسیم کردند و بعد از آن خاک پای امپریالیست های خونخوار و اشغالگر را سرمه ی چشم کردند و در تمام کارها به دستور آنان دم شوراندند. این اتحاد متشکل از وطنفروش ترین نیروهای سیاهیست که اشغالگران را به افغانستان دعوت کردند و خود چون مزدوران پستی از آنان اطاعت نمودند. «روشنفکران» نسل دوم اتحاد شمال که بیشتر خود را پیرو احمدشاه مسعود می دانند و شورای متحد ملی را ساخته اند، نه تنها بر حضور این نیروها اعتراضی ندارند، که کوشش می کنند به اشغال کشور جنبه ی قانونی بدهند و شعارهای صد متری برای رسمیت این اشغال می نویسند تا بر وطنفروشی شان رسماً مهر تأیید بگذارند.

اما حزب اسلامی جنایتکار گلبیدین که جناح دیگر جهادی را می سازد، ظاهراً در برابر امریکایی ها قرار گرفت، اما عملاً در چنگال آی اس آی قرار دارد. این حزب که اکثریت قوماندانان آن اکنون برای امریکایی ها جبین می ساینند و در دولت کرسی و انجوها به وظیفه ی دایمی جاسوسی اشتغال دارند، هنوز هم برگ برنده ی آی اس آی بوده، هرگاه امریکایی ها تصمیم بگیرند، کشتن یا آوردن گلبیدین و حواریون او از پاکستان به کابل چیزی در حد آب خوردن می باشد. اما گلبیدین از ترس جنایاتی که در پشاور و کابل انجام داده، به کابل آمده نخواهد توانست. اکثریت رهبران، کادرها و اعضای آن که در دولت، پارلمان و نهادهای دیگر قدرت قرار دارند، در پیوند نزدیک با خارجی ها قرار داشته، کوچکترین اعتراضی نه تنها بر حضور این نیروها در افغانستان ندارند، که با هزار رشته با شبکه های استخباراتی آن ها در پیوند قرار دارند و به جاسوسی مصروف می باشند.

۲ - طالبان والقاعده:

این نیرو که با افکار فاشیستی و شئونیزم قبیله‌ای مسلح می باشد و کوچکترین نشانی به نام خدمت به خلق در ضمیر آن وجود ندارد، با سقوط امارت آن به چند دسته با موضعگیری های متفاوتی تقسیم شد. عده ای دستگیر که یا به گوانتانامو برده شدند یا بعد از استقرار نیروهای خارجی در زندان های امریکایی در داخل افغانستان به اسارت کشانده شده و برخی از آنان نیز کشته شدند (عده ای از قوماندانان طالب در شمال توسط کمیسیون دستگیری طالبان که در رأس آن عتیق الله بریالی قرار داشت، دستگیر و بعد در بدل هزاران دالر رهایی یافتند که یکی از آنان ملادادالله بود. این جانی بعد از دستگیری به عتیق الله بریالی سه لک دالر پرداخت و به پاکستان رسانده شد). عده ای به رهبری متوکل، سلام ضعیف، ملا حکیم مجاهد، ملا خاکسار، ربیس بغران، ارسلا رحمانی و ملا راکتی به امریکایی ها تسلیم شدند که تا هنوز به صورت واقعی وارد صحنه نشده اند. عده ای چون ملا محمد حسن، ملا محمد غوث، ملا مطمئن، ملا ترابی، ملا متقی و چند تای دیگر موقعیت شان را از دست داده، بعضی شان کاملاً به زندگی شخصی رو آورده و عده ای هم بار دیگر با حمایت آی اس آی، اطلاعات ایران و حمایت مهم القاعده با نیروهای امریکایی و انگلیسی وارد جنگ شدند. این شاخه که پیروان ملا عمر اند، در جال های مختلفی پیچ خورده، گرچه ظاهراً در برابر امریکایی ها جهاد می کنند، اما شواهد و قرینه های بسیاری وجود دارد که اکثر رهبران آنان به طور مستقیم و غیرمستقیم راه را برای استقرار دایمی نیروهای امریکایی و انگلیسی در افغانستان باز می دارند و به این خاطر امکان دوباره به صحنه آوردن آنان متصور است. امپریالیست ها فقط به منافع شان می اندیشند که اگر این منافع با کرسی برآورده نشد، با ملا عمر برآورده خواهد شد.

۳- تکنوکرات ها:

این طیف از سرسپرده های اصلی امپریالیست ها در افغانستان می باشد. بسیاری اینان از غرب آمده و دموکراسی امریکایی را از نظر ایدئولوژیک پذیرفته اند و تا آخرین نفس در راه استقرار نیروهای امپریالیستی می کوشند و به این خاطر چپ و راست از «فرصت طلایی» برای افغانستان یاد می کنند. اینان با ابزارهایی چون جامعه مدنی، کمیسیون های حقوق بشر، دموکراسی لیبرال، عدالت اجتماعی، پلورالیزم و کثرت گرایی، بازار آزاد، خصوصی سازی، آزادی مطبوعات و احزاب و غیره تلاش می کنند که پایه های امپریالیزم را در کشور محکم و محکم تر سازند و با هزاران دلیل حضور امپریالیست ها را به نفع توده ها توجیه نمایند. اینان مزدوران سرسپرده ی امپریالیست ها بوده، اکثر آنان در دستگاه های استخباراتی اشغالگران عضویت دارند. بخشی از آنان در ارگان های دولتی و برخی دیگر در بخش خصوصی که به زودی به مدیران کمپنی های امپریالیستی در افغانستان تبدیل خواهند شد، مصروف کار می باشند. تعدادی از آنان در رأس امور نیروهای نظامی و امنیتی قرار گرفته، برخی هم صرف با کارهای جاسوسی و استخباراتی در خدمت اشغالگران قرار دارند. اینان با ابداع اصطلاحاتی چون «جامعه جهانی» و «دوستان بین المللی» به عوض امپریالیست های خونخوار کوشش می کنند که زندگی در سایه ی اشغال را برای مردم افغانستان و تمامی خلق های جهان بهشت برین تفسیر نمایند و «بزرگ ترین دموکراسی های امریکا، انگلیس و فرانسه را به تمجید بگیرند». انتقادهای آنان که زیر فشار شدید اذهان عامه قرار می گیرند، بسیار دوستانه و خودمانی می باشد. امریکایی ها و انگلیس ها در تلاش اند که نسل دوم این طیف را با دادن بورس های کوتاه مدت و درازمدت جهت کارهای جاسوسی برای آینده پرورش دهند و درین مورد علاوه بر امریکایی ها، انگلیس ها و مخصوصاً ایتالیایی ها بسیار فعال می باشند. سفارت ایتالیا درین چند سال به یکی از مراکز مهم جاسوس پروری مبدل شده است.

۴- خلق و پرچم:

خلق و پرچم که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی خود را یتیم، بی سرپرست و در میدان مانده فکر می کنند، اکثر آنان حاضر به هر نوع جاسوسی و وطنفروشی برای نیروهای اشغالگر در افغانستان می باشند. از تفکر گذشته به شدت بیزار، خود را «پرچمداران» واقعی نظام سرمایه داری امپریالیستی نشان می دهند، به دنبال وظیفه ی دولتی سرگردان بوده و ازین که مورد الطاف خارجی ها قرار نمی گیرند، به شدت رنج می برند. با تفری در پست پیش پا افتاده ای به شدت افتخار می کنند و پیوسته تلاش می کنند بگویند که ما از جهادی ها بهتر هستیم. اکثریت آنان تظاهر به مسلمانی کرده، چپ و راست در صحبت ها بسم الله می گویند و دیگران را هم به این نوع دورویی دعوت می کنند. تعدادی از آنان که از گذشته در خاد کار می کرده اند، همچنان به همان وظیفه ی «مقدس» ادامه می دهند و برخی دیگر (مخصوصاً پرچمی ها) از جاسوسان و اجنت های سرسپرده ی خاد می باشند. نویسندگان، شاعران و مطبوعاتی های پرچمی، کماکان اجنت های خاد مانده یا در چند سال اخیر جلب شده اند. اینان تا حال هیچ گونه جمع بندی از گذشته ی شان ارائه نکرده، تظاهر ملیتی در میان شان با زندگی بیشتر از گذشته وجود دارد و بیشترین علم برداران قومی و قبیله ای اکنون خلقی-پرچمی ها اند و کوشش می کنند ازین طریق خود را در میان حلقه های قدرت مطرح سازند. اینان کوچکترین اعتراضی بر حضور نیروهای خارجی در افغانستان نه تنها ندارند، که حضور آنان را مایه ی حیات خود می دانند. این جمع به شدت روحیه باخته و آماده ی هر مزدوری می باشند. با همکیشان بنیادگرای شان در مغالطه قرار دارند و حداقل دو شرف باخته ی مشهور آنان (علوم و گلابزوی) در جبهه ی متحد ربانی افتخار عضویت دارند و شهناز تنی با مزدوری به آی اس آی گاه در جبهه ی حزب اسلامی و گاه در جبهه ی طالبان دم می جنباند و اکنون شعار دموکراسی غربی را بلند نگه می دارد!!

۵- چپ انقلابی:

این نیرو که بقایای شعله جاوید را در خود دارد و به افراد و سازمان های متعددی تقسیم شده، دو سازمان (رهایی و ساما) درین چند سال مشخص ترین آنها بوده اند. سازمان ساما که در پراکندگی خاصی به سر می برد، بخش شاخص آن با کار علنی و تشکیل حزب رسمی، موضعگیری روشنی در قبال اشغال کشور نداشته، رهبران آن وقتی در برابر پرسش های خاصی قرار می گیرند، اعتراف می کنند که کشور اشغال شده است، اما در نوشته های شان تا حال چیزی درین مورد ننوشته اند. اما گاهگاه نوشته هایی به نام افراد به نشر می رسانند که امریکایی ها را اشغالگر و دولت افغانستان را مزدور و وابسته می نامند که گفته می شود مربوط سازمان ساما می باشند.

اما سازمان رهایی افغانستان با رهبری موقت به کار انجوبی مصروف شده و تشکلات دموکراتیک آن که عمده ترین بخش کار سازمان رهایی را می سازد، نه تنها در برابر اشغال کشور موضعی ندارد، که در به دست آوردن پول، بورس و مدال و رفت و آمد به سفارتخانه ها ابایی ندارد. این مهمترین بخش سیاست های آن را می سازد، لذا در عمل بر این اشغال صحنه گذاشته، در برابر نیروهای اشغالگر کوچکترین موضع مخالف ندارد. اما حزب کمونیست (مائویست) افغانستان و گروه های خورد و کوچک چپ افغانستان این تجاوز را اشغال نامیده، آن را محکوم کرده اند.

۶- توده های مردم:

توده های مردم افغانستان که ۳۳ سال تمام زیر استبداد، غارت، تجاوز و چپاول کثیف ترین و وطنفروش ترین نیروهای خلقی، پرچمی، روسی، جهادی و طالبی خرد و خمیر شده، تحقیرها و توهین های رژیم های بونیاک ایرانی و پاکستانی را با گوشت و پوست لمس کرده بودند، با تبلیغاتی که از سوی امپریالیست ها و ایادی شرف باخته ی شان مبنی بر پایان این بدبختی ها با حضور «فرشته گون جامعه ی جهانی» صورت می گرفت، اکثر توده ها امیدوار به گذشته شده، وقتی می دیدند که چپ ترین نیروهای سیاسی کشور در برابر این تجاوز تمکین می نمایند، با پذیرش دموکراسی لیبرال و مدال های افتخاری از سوی سردمدار «جامعه جهانی» به آغوش کشیده می شوند، در کنار ربانی و سیاف در لویه جرگه ها به این دموکراسی سجده می نمایند و در کنفرانس بن در کنار جنایتکاران می نشینند، به خود حق می دادند که از وضعیت جدید استقبال کنند و در چند انتخابات و همه پرسی به صورت گسترده شرکت نمایند.

و اما هنوز مدال های مدعیان چپ توسط دستان کثیف استعمار به گردن های شان آویخته می شد که توده های مردم آرام آرام ماهیت این اشغال و عملکرد جنایتکارانه ی «جامعه جهانی» ها را درک کردند و این چپ ها در تلاش برای تشویق مردم برای شرکت در انتخابات پارلمانی غرق در پوستر چاپ کردن بودند که مردم با یک واکنش جدی دست رد بر این انتخابات و در نهایت بر حضور این نیروها و جنایتکاران بر اریکه ی قدرت زدند که با شرکت ۲۹ درصد مردم از شهر کابل در انتخابات پارلمانی خود را به نمایش گذاشت. این اولین نمایش مردم در باز پس گرفتن آنچه برای تأیید اشغال پرداخته بودند به حساب آمد و سرآغازی در رد اشغال و دم و دستگاه «جامعه جهانی» در کشور بود.

امروز توده های مردم به خوبی دانسته اند که اهداف امریکایی ها در افغانستان جز به بردگی کشیدن افغان ها و فدا کردن شان در راه منافع آسیایی خود چیز دیگری نمی باشد و کجاست که مردم سراپا در نارضایتی غرق نباشند و با رکیک ترین ناسزاها و دشنام ها بر این «جامعه جهانی» نفرین نفرستند و به اینصورت این شگرذ (جامعه جهانی) حنای خود را باخت.

۷- ایران:

ایران که در طول ۳۰ سال مزدوران بسیاری را در حزب وحدت و شورای نظار پرورش داده بود، با شکست طالبان و این که مزدوران اش در بسیاری از چوکی های قدرت قرار گرفتند، فوق العاده راضی بود و به این خاطر در روز به اصطلاح تحویل دهی «قدرت» به کرزی فقط به وزیر خارجه ی ایران و نماینده ی اروپا اجازه ی صحبت داده شد. ایران با این که از شکست طالبان و به قدرت رسیدن قلاده بندان جهادی خوشنود بود، ولی نسبت به حضور امریکایی ها و انگلیس ها چندان راضی به نظر نمی رسید. ایران بعداً تا توانست در رسانه های افغانستان نفوذ کرد و دست پرورده های بیشتری را از ایران به افغانستان روان کرد و لذا با تمام نارضایتی از حضور امریکایی ها بیشترین جاسوسانش را زیر نام های مختلف جا به جا نمود و امروز بیشترین روشنفکران مزدور را در افغانستان در اختیار دارد. ایران به محقق، خلیلی، محسنی، کاظمی (بازماندگان حزب اقتدار ملی او)، بنیاد مسعود، جبهه ی ملی، شورای متحد ملی و ده ها موسسه ای که ظاهراً به امور خیریه مصروف اند، پول می دهد و از همه جالب تر این که دولت ایران هر ماه یک میلیون دالر «چای پولی» ارگ را نیز می پردازد و به این خاطر کرزی و اعوان و انصارش از مناسبات بسیار عالی خود با ایران صحبت می کنند. با این که امریکایی ها که دشمن ایران نامیده می شوند، افغانستان را در اشغال کامل خود درآورده اند، اما ایران توانسته است از روابط خود با افغانستان سودهای کلانی به جیب بزند. بازارهای افغانستان مملو از کالاهای ایرانیست؛ ایران بیشترین مقدار آب هلمند را می مکد و قرار است آب آمو را از طریق هریود به مناطق شمال خود برساند؛ از مسیر سرک حلقوی شمال با ازبکستان ارتباط تجاری برقرار کند و با فعال شدن بندر چاه بهار در رقابت با کراچی، خلیج فارس را به آسیای میانه وصل سازد. ایران توجه خاص جاسوسی، اقتصادی و سیاسی به غرب افغانستان دارد و با رشته های آب، برق و سرک، ولایات نیمروز، فراه و هرات را با خود وصل نموده، تلاش می نماید که در موارد دیگر هم این رشته ها را گسترش دهد و مترصد فرصت است که اگر روزی افغانستان تجزیه شود، سهم خود را از غرب افغانستان ببرد. ایران به شدت خواهان عمیق تر شدن بحران در افغانستان است و به این خاطر علاوه بر مزدوران کابل نشینش به طور خاصی برای گروپ های مزدور حزب الهی و طالبش کمک می کند و حال در رابطه ی نزدیک با القاعده نیز قرار گرفته است. با تمام این نفوذ، ایران از اشغال افغانستان به وسیله ی امریکا راضی نیست. زیرا ایران از مدت ها افغانستان را چون عراق، تاجکستان و لبنان به عنوان حوزه ی نفوذ بنیادگرایی کثیف خود تعیین کرده و درین راستا تلاش می نماید.

۸- پاکستان:

پاکستان در آغاز حمله ی امریکا به افغانستان (بعد از یازده ی سپتامبر) در وضعیت ناهنجاری قرار گرفت، چون طالبان در کنار این که منافع کمپنی های غربی را در نظر می گرفتند، منافع خود را نیز داشتند، اما از جایی که دولت و ارتش پاکستان در خدمت نظام امپریالیستی قرار داشتند و چون دلال منافع امپریالیست های غربی به رهبری امریکا عمل می کردند، لذا با اشغال افغانستان مقداری از زورگویی و موقف پاکستان در منطقه کاسته شد. ولی چون جنرالان پاکستانی قلاده بندان امریکا و انگلیس اند، در کنار این که دوباره طالبان را احیا نمودند، در برابر خدمت گذاری به باداران امپریالیستی در کنار این که دست استثمار سرمایه را در بازارهای شان برای همیشه باز نموده اند (امریکایی ها بیش از ۲۷ درصد و انگلیس ها بیش از ۲۵ درصد سرمایه گذاری های خارجی پاکستان را می سازند)، امتیازاتی چون پرداختن مصارف نیروهای پاکستانی بر مرز و کمک هایی برای مدارس پاکستان کرده اند. پاکستان اکنون در روابط بسیار نزدیک اقتصادی با امریکا و انگلیس قرار دارد و از این که کرزی باری بر پاکستان اعتراض کرد و با رژیم پوقانه ای اش به

پاکستان اعلان جنگ داد، وزیر خارجه ی امریکا به نحوی او را احمق خطاب کرد و نشان داد که میان این دو مزدور، تا هنوز پاکستان برایش اهمیت بیشتر دارد و بعد از آن که پپیل و زرداری به قدرت رسید، روابط پاکستان و امریکا بیشتر جان و جگر شد.

کنفرانس بن، آغاز اسارت رسمی

کنفرانس بن، نقطه ی عطفی در اشغال کشور ما به حساب می آید. این کنفرانس راه «قانونی» ورود امپریالیست های خونخوار را به میهن ما باز کرد. درین کنفرانس که جمعی از کثیف ترین مزدوران و قلابه بندان امپریالیزم به دستور سیا و انتلجنس سرویس جمع شده بودند، مزدوران جهادی - تکنوکراتی بنام های ائتلاف شمال، پروسه ی روم، پروسه ی پشاور و پروسه ی قبرس را دور هم جمع کردند. نگاه ساده به شرکت کنندگان درین جلسه (یونس قانونی، مصطفی کاظمی، پاچا خان خُدران، عزیزالله واصفی، رحیم وردک، سیما سمر، همایون تندر، ستار سیرت، میرویس صادق، زلمی رسول، عارف نورزی، محمد ناطقی، اسحاق نادری، عزیزالله آصف محسنی، هدایت امین ارسلا، احمدولی مسعود، عزیزالله لودین، عباس کریمی، همایون جریر، انجنیر عبدالحکیم، رحمت الله موسی غازی، حامد گیلانی، آمنه افضل و سید حسین انوری) نشان می دهد جز آنانی که طی سی سال به این شبکه ها جبین ساییده اند، هیچ آدم آزادی در آن شرکت نداشت. این کنفرانس وظیفه داشت که قدم به قدم سیاست های اشغالگرانه ی امریکا را در افغانستان به تصویب برساند و آن را برای نوعی مشروعیت بخشیدن و سازمان دادن دولت مزدور در افغانستان به کار گیرد و برای این که به این نشست مزدوران عبای شرعی تری دوخته باشد، پای نماینده ی سازمان ملل را که چون موشی در دست خلیل زاد قرار داشت، نیز به آن کشاند. درین کنفرانس بر حضور هشت هزار نیروی آیساف در افغانستان نیز اشاره شد که بعد شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز بر آن مهر تأیید گذاشت. از جایی که این سازمان اکنون در زمینه های بسیاری در دست امریکا و متحدان آن قرار دارد که اگر چنین تصویبی هم صورت نمی گرفت، باز هم امریکا به اشغال افغانستان می پرداخت. در کنفرانس بن علاوه بر مزدوران معلوم الحال، ناظرانی هم دعوت شده بودند که شامل موسسات غیردولتی (داخلی و خارجی) می شد و از همانجا «تشکل های جامعه مدنی افغانستان» را شکل دادند تا آرام آرام این اشغال را در ذهنیت های مردم القاء نمایند.

نیروهای اشغالگر

عملیات نظامی امریکا که به نام «آزادی شکست ناپذیر» یاد می شد، در هفت اکتوبر ۲۰۰۱ در شمال کشور توسط تیم «فک شکن» امریکا که مرکب از ۱۳۰ افسر سازمان سیا و ۲۱۶ افسر نیروی ویژه ی امریکا بود، با حمایت مستقیم ائتلاف شمال آغاز شد. این ائتلاف قبلاً با اخذ ۷۳ میلیون دالر در تاجکستان، سود اشغال را گرفته بود. نیروهای امریکایی که با هدایت قوماندانان ائتلاف شمال مناطق پایگاهی طالبان را با جت های بی - ۵۲ بمباران می کردند و هم به بهای ۱۰ تا ۵۰ هزار دالر قوماندانان محلی طالبان را می خریدند، به زودی بر طالبان غالب شدند.

امریکا در ابتدا با جمعی از کشورهای اروپایی، کانادا، استرالیا و نیروهای چند کشور دیگر که جمعاً ۴۷ هزار نفر را در بر می گرفت، به افغانستان هجوم آورد. نخست نیروهای انگلیسی در میدان هوایی بگرام پیاده شدند که بعد امریکایی ها جانشین آنان در این میدان شده، علاوه بر میدان هوایی قندهار و پنج پایگاه دیگر را هم در اختیار خود گرفتند و ۲۴ زندان را برای دستگیری مخالفان شان تدارک دیدند و به این ترتیب اشغال کشور ما کامل شد. بعد از آن که امریکایی ها و انگلیس ها عراق را اشغال کردند، امریکایی ها علاوه بر این که رشته های اصلی اشغال را در دست داشتند، پیمان ناتو را نیز درین اشغال شریک ساختند و بی جا نبود که رهبر چپ های آلمان «اسکار لافونته» با صراحت ابراز داشت: «ناتو که قبلاً اتحادیه ی دفاعی بود، حال به مجموعه ای مداخله جویانه تحت رهبری امریکا مبدل شده است». وی همچنان گفت که ما چنین اتحادیه ی دگرگون شده ای را نمی پذیریم که در همه ی دنیا مداخله کند و حقوق ملت ها را زیر پا کند. وی با صراحت ابراز داشت که در عراق و افغانستان حقوق ملت ها پامال و این کشورها اشغال شده اند.

زمانی که ناتو رهبری عملیات در افغانستان را به دست گرفت، گراف این نیروها که شامل ناتو و شورای شراکت اور-اتلانتیکی (آلبانی، آذربایجان، کروشیا، فنلاند، مقدونیه و غیره) می شد، به این قرار بود:

ایالات متحده امریکا: ۱۹۰۰۰ نفر، انگلستان: ۷۷۵۰ نفر، آلمان: ۳۴۹۰ نفر، کانادا: ۲۵۰۰ نفر، ایتالیا: ۲۳۶۰ نفر، هالند: ۱۷۳۰ نفر، فرانسه: ۱۴۳۰ نفر، استرالیا: ۱۱۰۰ نفر و پولند ۱۰۲۰ نفر که بعد امریکایی ها نیروهای شان را به ۳۲۵۰۰ نفر افزایش دادند. فرانسه

تصمیم به ارسال ۷۰۰ نفر دیگر گرفت. پولند هم افزایش ۱۰۰۰ نفر دیگر را در نیروهایش اعلان کرد و چک به ازدیاد ۲۰۰ نفر دیگر پرداخت. جمع نیروهای اشغالگر اکنون به ۷۱ هزار نفر رسیده، امریکایی ها ۳۲۵۰۰ سرباز در افغانستان دارند. قرار است امریکایی ها به زودی تعداد نیروهای شان را در افغانستان به ۴۰،۰۰۰ نفر به اندازه ی نیروهای ۴۰ هزار نفری خود در جاپان، کوریای جنوبی، تایوان، فلیپین و ظهران برسانند. انگلیس ها هم گفته اند که در صورت ضرورت نیروهای شان را در افغانستان به ۱۴۰۰۰ نفر می رسانند. علاوه بر نیروهای فوق، امریکایی ها و انگلیس ها در کمپنی های محافظتی خصوصی بیش از ده هزار نفر سرباز مسلح دارند (مجموع نیروهای کمپنی های امنیتی داخلی و خارجی در افغانستان به ۲۷۵۰۰ نفر می رسد).

امریکایی ها چند بار اعلان کرده اند که تصمیم دارند تا ۹۰ سال دیگر در افغانستان باقی بمانند، اما انگلیس ها ماندن شان را تا پانزده سال عنوان کرده اند. امریکایی ها تا حال دو بار معاهده ی ستراتیژیک خود را با کرزی و سپتا به امضا رسانده که در آن اشغال بی قید و شرط افغانستان تثبیت شده است. قرار است این معاهده به شکل رسمی اعلان گردد.

با این آمار به زودی امریکا و انگلیس در افغانستان ۵۴ هزار سرباز خواهند داشت. همین اکنون تعداد نیروهای این دو اشغالگر از مجموع نیروی هفتاد هزار نفری که کشورهای «ضد تروریست» به افغانستان فرستاده اند، بیشتر می باشد. کشورهای اروپایی پیمان ناتو، کانادا و استرالیا که شامل این نیروها اند، همه گوش به فرمان امریکا اند و برای این که تصدیقی بر حضور «جامعه جهانی» در افغانستان نشان داده باشند، نیروهای این کشورها به افغانستان آورده شده اند. گذاشتن نام «جامعه جهانی» بر چند کشور اشغالگر در برابر دو صد و چند کشور جهان، جز مسخره کردن مردم افغانستان چیز دیگری نیست.

اشغال با سیل سلاح

اشغال افغانستان به وسیله ی امریکا و متحدان دیگر امپریالیستی اش که نام «جامعه جهانی» بر آن ها گذاشته شده، با تهاجم بیش از هفتاد هزار سرباز و تصمیم برپایی پایگاه های دایمی با ارسال سیل اسلحه همراه بود تا از یک سو خون زحمتکشان ما را بریزند و از سوی دیگر این اسلحه را ازین طریق در معرض آزمایش و فروش بگذارند و بازاریابی کنند. با ورود امپریالیست ها به افغانستان بیش از ۴,۷ هزار فقره سلاح و ادوات نظامی مختلف از مسلسل تا هلیکوپترهای تهاجمی، تانک، زره پوش و جت های شکاری وارد افغانستان شد. ارزش این تسلیحات در آغاز اشغال به ۲۱,۵ میلیارد دالر می رسید. با این که برخی از سلاح های امریکایی بنابر وضعیت جوی و طبیعی افغانستان قابل استفاده نبود و اسلحه ی کشورهای اروپای شرقی کارخانه های ترمیم نداشت، به زودی عدم کارایی این سلاح ها که بسیاری آن ها قدیمی بود، روشن شد و به این صورت بیش از هفتاد درصد این سلاح ها از عرصه جنگ خارج و به جای آن ها سلاح های جدیدی وارد افغانستان گردید و هر چه جنگ تشدید می یابد، به همان پیمانه راه ورود این سلاح ها به افغانستان بازتر می گردد.

امریکایی ها جت های فانتوم و طیاره های پیشرفته ی بی سرنشین را وارد افغانستان نمودند. انگلیس ها از ۲۰۰۷ به این سو زره پوش های Jackal، موترهای ضد ماین خانواده Cougar، طیاره های بی سرنشین Repear و بم های خفه کننده ی ترموباریک را وارد هلمند نمودند. کانادا تانک های Leopard، هلیکوپترهای Chinook، موترهای مختلف و طیاره های بی سرنشین را به قندهار آورد. پولند، افغانستان را بهترین منطقه ی آزمایش تسلیحات اش قرار داده، زره پوش های سبک Razmuk، دستگاه دید در شب، دستگاه های نشانه روی، هلیکوپترهای می-۱۱۷ و هلیکوپترهای می-۲۴ را به افغانستان وارد نمود. آلمان تانک های سبک و ضد ماین Fuchs را در کنار تسلیحات قبلی اش به افغانستان آورد. سویدن جت های Grepan را به افغانستان وارد کرد. رومانی زره پوش های ۳-Piranha و زره پوش های پیشرفته ی ۲-Dingo را به افغانستان آورد. با ورود این سلاح و مهمات که حد سلاح های اشغالگران را در افغانستان از چهار و نیم هزار فقره به پنج و نیم هزار بالا برد، ارزش مجموعی آن ها به ۵۶ میلیارد دالر رسید. این همه سلاح و مهمات که افغانستان را به زرادخانه ای مبدل ساخته، نشان می دهد که امپریالیست ها با تمسک به «مبارزه با تروریسم» افغانستان را به محلی برای نمایش کاربرد تسلیحات شان انتخاب نموده و ازین طریق بازارهای شان را در جهان گرم می سازند.

سازماندهی اردوی ملی

اردوی ملی که یکی از ابزارهای مهم سرکوب اشغالگران در آینده به حساب می آید، برای استقرار دایمی نیروهای اشغالگر، سر پا

نگه داشتن رژیم مزدور، دفاع از استثمار توسط کمپنی های امریکایی و سرکوب توده های مردم افغانستان بسیار مهم می باشد. در شرایط کنونی این اردو در برابر پیشروی طالبان نقش مهمی ایفا می کند. اردوی ملی به تدریج شکل گرفت. امریکایی ها ابتدا نیروهای ایلجاری مجاهدین را از اردو خارج کردند و بعد افراد خلقی- پرچمی را نیز به نام تنقیصی از آن اخراج نمودند، گرچه این افسران ناآگاه ازین که بعد ازین آنان را به مزدوری نمی پذیرند و دور مزدوری آنان در گل گذاری مقابل تانک های روس ها از میان رفته است، حدود ۶۰ بار دست به تظاهرات زدند، اما کوچکترین جوابی نشنیدند. ابتدا تعداد افراد این اردو ۴۰ هزار نفر تعیین شد، اما بعد آن را ۷۰،۰۰۰ و اینک در نشست بخارست سران کشورهای ناتو، تعداد آن را ۱۲۰ هزار نفر تعیین کردند. اردوی ملی که امریکایی ها مسوولیت آموزش نظامی و مصارف آن را به عهده دارند، سالانه ۹۰۰ میلیون دالر می باشد. علاوهً امریکایی ها برای این اردو، قرارگاه ها و قشله های پیشرفته ای را در سراسر کشور در دست ساختمان دارند و تا حدی آن را مسلح نموده اند. قرار است امریکایی ها آرام آرام امنیت تمام افغانستان را به این اردو بسپارند. در حال حاضر از چند طریق به اردوی ملی توجه می شود:

افسران بلند پایه و پایین رتبه ی اردوی ملی باید از نظر فکری به کسانی مبدل گردند که معتقد به ایدیولوژی بورژوازی باشند و تعلیمات و تحصیلات خاصی را بگذرانند. به این خاطر گروه های مختلف افسران این اردو به امریکا و انگلستان می روند و تربیت سیاسی می یابند. امریکایی ها سطح تسلیحاتی این اردو را آهسته آهسته بالا می برند. زیرا موازی با اعتمادی که به این اردو پیدا می کنند، برای شان سلاح و مهمات می دهند. اردوی ملی از چندی به اینسو در عملیات های دلخواه امریکایی ها شرکت می کند و تا حدی جمع و جور شده است. اردوی ملی در آغاز به وسیله ی سلاح های چینی مسلح گردید. قوماندانان امریکایی که در عراق و افغانستان به فساد بی نظیری آلوده می باشند، با یک کمپنی امریکایی به نام «I.E.Y» که جوان ۲۲ ساله ای در رأس آن قرار دارد، به ارزش ۳۰۰ میلیون دالر قرارداد سلاح های چینی را بستند. این سلاح ها که در ۱۹۲۲ در چین ساخته شده و سال ها کارایی خود را از دست داده بود، وقتی به اردوی ملی تحویل داده شد، به زودی معلوم گردید که با آنها نمی توان جنگید، لذا امریکا در سال گذشته برای اردوی ملی سی هزار میل سلاح «م-۴» و «م-۱۶»، ۱۲ بال هلیکوپتر، هشت هزار زره پوش و هشت هزار موتر رنجر خریداری کرد و چند کندک کماندو را نیز آموزش داد.

افراد اردوی ملی که در اول با ترکیب قومی و سمتی آمده بودند و مناسبات تنظیمی در آن مشهود بود، حال امریکایی ها در تلاش اند تا این ترکیب را تغییر دهند و همه ی این افراد را زیر قوماندانی واحد جنرالان وابسته به خود تبدیل سازند. این پروسه گرچه تمام نشده، ولی تا حدی پیش رفته است.

وظایف اردوی ملی آرام آرام از وظایف پولیس جدا می گردد. اکنون در بسیاری از عملیات شهری، سربازان این اردو شرکت نمی کنند و تا وقتی مسایل امنیتی در شهرها جدی نشود، اردوی ملی در آن ها مداخله نمی کند. معاش افسران و سربازان اردوی ملی در زمان های معینی (موازی به اعتماد امریکایی ها) بیشتر می شود. وضعیت لباس، خوراک، تعلیم و تحصیل سربازان و افسران آن در مواقع معین بهبود می یابد.

به این ترتیب اشغالگران در زیر سایه ی اشغال، چنین نیرویی را سازماندهی می کنند که در آینده امنیت کل کشور را به آن بسپارند و خود در پایگاه های دایمی شان مثل ۷۳۷ پایگاه دیگر به آرامی جابجا شوند و به ستراتیژی آسیایی و استثمار کشور ما برسند.

امنیت ملی

«امنیت ملی» یکی از ابزارهای دیگر و مهم امریکایی ها در اشغال افغانستان می باشد. این سازمان که سرسپرده ترین جاسوسان را گرد آورده است، بسیاری آنان و طنفروشان اهماله شده ی خلقی- پرچمی می باشند و مثل دوران اشغال روس ها، از دل و جان کار می کنند و چون سگ پاسبان منافع امپریالیست ها جان می کنند. افراد شورای نظار در کنار امرالله صالح رییس امنیت ملی نیز بخش مهمی از کارکنان این ارگان را می سازند و گفته می شود که تعداد اعضای آن در کابل به هشت هزار نفر می رسد. رهبری «امنیت ملی» کاملاً در دست امریکایی هاست و هر ماه سه میلیون دالر پول به آن می پردازند. بخشی ازین شبکه را اتلجنس سرویس انگلستان آموزش می دهد و تمویل می کند. «امنیت ملی» علاوه بر این که ریاست جمهوری، وزارت خارجه، وزارت داخله، رسانه های همگانی و ارگان های دیگر را در داخل کنترل می کند، در تعیین ماموران سفارتخانه ها و کنسولگری ها نقش مهمی دارد. این شبکه از طرق مختلف افراد سیاسی را زیر کنترل داشته، اسنادی چون مکالمه های تلفونی، اسناد دفتری، رابطه ی سفارتخانه ها، عکس و مصاحبه ها را بانک می نماید.

«امنیت ملی» افراد مسلح خاص خود را دارد؛ اجنت های آن در جاهای مختلف مصروف تعقیب افراد خاصی بوده، حرکت های مشکوک را زیر نظر می گیرند؛ زندان ها، شفاخانه ها، مهمانخانه ها و محل های رفت و آمد خاصی دارد؛ بسیاری از اعضا و کادرهای آن در امریکا و انگلستان درس جاسوسی می خوانند و همیشه در رفت و آمد به خارج قرار دارند. «امنیت ملی» در مصارف خود بسیار مستقل می باشد و در موارد بسیاری به کسی پاسخگو نیست و پول های بسیاری را به مصرف می رساند. در شرایط کنونی کار «امنیت ملی» بیشتر به مرزها و مبارزه با طالبان در پاکستان متمرکز می باشد. علاوه بر افراد، تشکلات و سازمان های سیاسی را زیر نظر دارد که در مواقع ضرورت با آن ها برخورد می کند. انقلابیون باید از حالا مقابل این ارگان حساس باشند و پنهانکاری را رعایت کنند. مردم ازین سازمان به شدت نفرت دارند و آن را چکیده ای سازمان کثیف خاد می دانند، به این خاطر اعضای این سازمان در حضور مردم کم تر به خاطر مخفی نگه داشتن هویت شان و بیشتر به خاطر نفرت مردم خود را پنهان نگه می دارند.

سرمایه گذاری

قبل از کودتای هفت ثور و نفوذ سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان، با این که رژیم های پوسیده ی شاهی بر حاکمیت کشور ما سوار بودند، اما در تولید صنعتی کوشش هایی صورت گرفته بود که بیشتر با سرمایه گذاری های دولت همراه بود. نساجی نخی هرات، قندهار، توسعه نساجی بلخ، چاریکار، پلخمری، میمنه، بگرامی و جلال آباد؛ پشمینه بافی و تار پشم برای قالین بافی کابل، قندهار، مزارشریف و هرات؛ شیشه سازی و چینی سازی کابل، قندوز و غزنی؛ کانسرو میوه و سبزی قندهار، هرات، جلال آباد و بغلان؛ تولید قند و شکر بغلان دوم (لبلو)، هرات، میمنه و جلال آباد (نیشکر)؛ جن و پرس پخته با تیل و روغن کشی قندوز، گرشک، هلمند، بالامرغاب و میمنه؛ تولید سمنت قندهار، هرات، جلال آباد، پلخمری؛ چرمگری هرات، قندهار، مزارشریف و غزنی؛ گاز مایع شبرغان و همچنان کودوبرق مزار، کاستک سودا و پلاستیک سازی اندخوی؛ تولید ۶۰ میلیون کیلووات برق برای تنویر و انکشاف صنایع کوچک در ۳۰۰ ولسوالی؛ تولید کاغذ از پخته لنتر و ضایعات فابریکه های نساجی نخی؛ تولید چدن، سیخ گول تعمیراتی، آهن گادر تعمیراتی، آهن چادر، آهن چدن (سالانه صد هزار تن برای ایران)؛ مطبعه ی چاپ و نشر؛ کارخانه های جنگلک؛ حجاری و نجاری؛ سیلوهای کابل، قندهار، هرات، پلخمری، مزار و غیره در کشور فعال بود. این همه کارخانه ی تولیدی در جریان جنگ های ۳۰ ساله یا از میان رفت یا در اثر سیاست بازار آزاد در معرض فروش قرار گرفت که به علت تولید کوچک و هم مورد هجوم قرار گرفتن بازارهای کشور، جز فابریکه ی سمنت پلخمری که برای ۴۰ سرمایه دار وابسته، با معادن زغال سنگ کرکر و دودکش به فروش رسید (این زغال سنگ که فی تن ۸ دالر از دولت خریداری شده تا برای تولید سمنت به کار برده شود، اما این سرمایه داران آن را استخراج کرده به پاکستان قاچاق و فی تن به ۱۵۰ دالر به فروش رسانده اند)، دیگر اثری از این کارخانه ها باقی نماند.

اشغال کشور ما که با سیاست بازار آزاد همراه است، کمپنی های غربی تلاش می نمایند که از استثمار زحمتکشان افغانستان هر چه بیشتر سود بکشند. تا حال بیشترین سرمایه گذاری ها در بخش ساختمانی بوده که به چهار میلیارد دالر می رسد. بخش اعظم این چهار میلیارد دالر در کابل سرمایه گذاری شده و شامل شهرک سازی و هتل سازی می باشد. به طور نمونه شهرک آریا که مربوط یک کمپنی امریکایی است، در آن دو افغان با سرمایه ی کوچک به شکل دلال کار می کنند و ۱۶ درصد آن را شاروالی کابل تصاحب می شود. علاوه بر بخش های بانکداری، مخابرات و هوایی ملکی نیز سرمایه گذاری صورت گرفته است. تمام این سرمایه گذاری ها که ظاهراً به نام بخش خصوصی صورت می گیرد، دم شان زیر پای کمپنی های غربیست و هیچگونه بار تولیدی ندارد. این کمپنی ها تلاش می کنند که افغانستان را به جامعه ی مصرفی و وابسته مبدل نمایند. یگانه کارخانه ی تولیدی که درین چند سال به فعالیت آغاز کرده، کارخانه ی سمنت سازی پلخمری است که در آن ۴۰ سرمایه دار خصوصی به ارزش ۴۰ میلیون دالر سرمایه گذاری کرده برخی ازین پول ها حاصل مواد مخدر می باشد. این کارخانه تا حال قادر نشده است که به تعادل اصلی تولید برسد.

دولت افغانستان که صلاحیتی در برابر امریکایی ها ندارد، درین بخش گوش به فرمان تر عمل می کند. معادن آهن، یورانیوم، مس، گاز و نفت از ثروت هایی است که کمپنی های مختلف به چپاول آن ها چشم دوخته اند. اما این کمپنی ها مایل اند که قبل از دست یازیدن به این ذخایر با ادامه ی جنگ با القاعده زمینه ی نفوذ در کشورهای دیگر و باجگیری از آن ها را مساعد سازند. مواد مخدر و آثار باستانی از ثروت های افسانوی کشور ماست که آماده ی بهره برداری بوده، علی العجالة عاید سرشاری ازین دو بخش را به دست می آورند. سود حاصله از تریاک سالانه ۴۰۰ میلیارد دالر چیزی در حدود بودجه ی نظامی سالانه ی امریکا است. اساساً امریکا و انگلیس در کنار تمسک به مبارزه بر ضد تروریسم و اشغال افغانستان به عنوان چهارراه آسیا، به خاطر کنترل مواد مخدر به افغانستان آمده اند.

این را نویسنده ی امریکایی کتاب «جنگ و جهانی شدن» به وضاحت توضیح می دهد که امریکا و انگلیس اساساً برای ثروت های منطقه، که نفت عراق و هیرویین افغانستان را در بر می گیرد، به این دو کشور آمده اند.

«یو اس ای آی دی» یا اداره انکشافی بین المللی ایالات متحده امریکا همانطوری که در توسعه ی نفوذ امپریالیستی ایالات متحده در کشورهای دیگر جهان فعال بوده، در افغانستان نیز بسیار فعال می باشد. این موسسه ظاهراً سرمایه گذاری های خصوصی را در افغانستان کمک می کند، مصارف اتاق های تجارت را می پردازد، زنان تجارت پیشه را کمک می کند، برای رسانه ها پول می پردازد (برای تلویزیون طلوع پنج ملیون دالر داد)، اکثر پروژه های بازسازی زیر نظر آن قرار دارد، برای احیای بخش معارف و تحصیلات عالی کمک می کند و به این ترتیب این موسسه ی امریکایی که در پشت پرده، سیا آن را هدایت می کند، درین چند سال توانسته است بخش های بسیاری را زیر پوشش بگیرد. این موسسه بیشترین کمک را به نهادهای «جامعه مدنی» می کند، کمک هایی که به وسیله ی سیا از طریق سفارت امریکا صورت می گیرد.

بیشترین توجه امپریالیست ها در قدم اول به سیستم مخابراتی افغانستان است که تا حال حدود هفتصد ملیون دالر بر آن سرمایه گذاری شده است و حال حدود پنج ملیون نفر به تلفون موبایل دسترسی دارند. این کمپنی ها ماهانه بیش از ۲۰ ملیون دالر عاید دارد و به سرعت در حال گسترش می باشد. سرمایه داران تلاش دارند تا افغانستان را بیش ازین به شبکه های مخابراتی منطقه و جهان وصل سازند و این برای چارراهی چون افغانستان در نزد این کمپنی ها بسیار مهم و با اهمیت می باشد. بیشترین بخش عاید کمپنی های امپریالیستی که سود خالص برای شان تولید می کند، همین کمپنی های مخابراتی می باشد. مصارف اعلانات در ۲۰۰۷ به ۲۰ ملیون دالر رسید و سال به سال بیشتر می گردد.

بعد از بخش مخابرات، بیشترین توجه سرمایه داران امریکایی به بانک های افغانستان می باشد. نظام بانکی افغانستان که به سرعت در جهت تحت تسلط قرار دادن پول، تولید و تجارت برای تشکیل الیگارش مالی و بورژوا کمپرادوری به پیش می رود، از بخش هاییست که این کمپنی ها به آن ها توجه جدی دارند. بعد از اشغال، در کشور ما ۱۶ موسسه ی بانکی به فعالیت مشغول است که در آن سه بانک دولتی، هشت بانک خصوصی و پنج نمایندگی بانک خارجی فعالیت دارد. تعداد نمایندگی ها وسایر تسهیلات بانک های تجارتی موجود در کشور عبارت است از:

نمایندگی ها با ساحه ی فعالیت غیر محدود : ۱۲۷

نمایندگی ها با ساحه ی فعالیت محدود : ۵۶

ماشین های خود کار صرافی (ATM) : ۲۷

دفتر رابطه بانک های خارجی : ۲

مجموع : ۲۱۲

بر علاوه ی شاخه ها و نمایندگی ها و مراکز بانک های تجارتی، حدود ۷۴ شاخه ی بانک مرکزی نیز مصروف کار می باشد. تسهیلات مربوط به بانک های تجارتی در ۲۰ ولایت و شهر کابل وجود دارد. ضمناً تا حال ۱۰۱ جواز خدمات پولی و ۳۳۰ جواز صرافی در سرتاسر کشور داده شده است که از آن جمله ۱۷۴ جواز مربوط ولایت کابل می باشد.

قروضی که تا حال از سوی بانک ها پرداخته شده است، عبارت است از:

قروض تجارتی: ۸۹,۸۴ درصد

قروض زراعی: ۰,۱۷ درصد

قروض کوچک برای مصارف شخصی: ۲۵,۲ درصد

قروض رهائشی برای اشخاص: ۲,۳۸ درصد

سایر قروض: ۳۶,۵ درصد

از روی وجوه قرضی بالا به روشنی دیده می شود که سطح سرمایه گذاری در بخش زراعت بسیار پایین می باشد، اما به تجارت توجه بسیار صورت می گیرد. درین قروض تولید صنعتی جایی ندارد، چون امپریالیست ها به هیچ عنوان نمی خواهند که سطح تولید صنعتی را در کشورهای تحت اشغال شان بالا ببرند، زیرا این مسئله وابستگی این کشورها به امپریالیست ها را کاهش می دهد.

دارایی تمام بانک ها تا آخر سال ۱۳۸۶ بر چهارده میلیارد افغانی بالغ می گردد که بیشتر آن ها سپرده های مردم می باشد. مفاد این بانک ها در یازده ماه اول سال ۱۳۸۶ بالغ بر ۹۰۹ میلیون افغانی بوده که ازین پول بانک های خارجی چندین برابر سود برده اند. بانک های داخلی ای که در افغانستان فعال است، تا دلو ۱۳۸۶ عبارت است از:

شماره	نام بانک	تعداد کارمندان داخلی	تعداد کارمندان خارجی	تعداد اموال گفاران	تعداد قرضه میزبانان
۱	بانک انکشافی افغانستان	۶۶	۰	۱۳۰۰	۴۱
۲	کابل بانک	۱۶۷۷	۳۱	۳۰۴۵۰۹	۴۲۵
۳	عزیزی بانک	۱۹۷	۱۰	۱۲۳۳۶۲	۱۴۷
۴	بانک ملی افغان	۵۰۵	۰	۳۷۳۸۷	۲۱۷۵۹
۵	پشتنی بانک	۴۲۳	۰	۱۲۵۰	۶۰
۶	افغان یونایتید بانک	۳۰	۵	۲۵۵	۱۵
۷	بانک بین المللی افغانستان	۱۵۵	۷	۷۱۲۲	۱۹۷
۸	فرست مایکرو فایننس بانک	۵۰۱	۶	۱۲۰۰۰	۲۴۲۴۹

تا ماه دلو سال ۱۳۸۶ مجموع سرمایه های بانکی افغانستان ۷۹ میلیارد افغانی را که معادل ۱٫۶ میلیارد دالر می شود، نشان می دهد. در طول سال ۸۶، گروپ بانک های خصوصی در افغانستان ۵۶ درصد رشد، بانک های خارجی ۳۳ درصد و بانک های دولتی هشت درصد را نشان می دهد. درین میان از مجموع دارایی های بانکی ۷۵ درصد سرمایه مربوط بانک های خصوصی، ۱۶ درصد مربوط بانک های خارجی و هشت درصد مربوط بانک های دولتی می باشد که از مجموع ۷۵ درصد در بانک های خصوصی، ۳۷ درصد آن مربوط کابل بانک می باشد.

بانک های داخلی که برخی از آن ها به عنوان شاخه هایی از بانک های بزرگ سرمایه داری مخصوصاً بانک جهانی عمل می کنند، کومرز بانک آلمان (دومین بانک آلمان) از طریق کابل بانک و عزیزی بانک پول های سپرده شده ی مردم را به گردش جهانی پول با ۳۶ درصد سود به نفع خود دوران می دهد، در حالی که برای مردم شش درصد سود آن را می پردازند و به این طریق از پیشرفت تولید در افغانستان جداً جلوگیری می کنند. این بانک ها علاوه بر این که افغانستان را به جامعه ی مصرفی مبدل می سازند، فقر و بیکاری بیشتر توده ها را بار آورده، ساکنان آن را هر چه بیشتر زیر خط فقر می رانند.

توجه به سرمایه گذاری خصوصی و تبدیل عده ای از تاجران به دلانان سرمایه های غربی از کارهایی است که به سرعت در حال توسعه می باشد. داوی لمیتد دلالی بتری وارتا، تیل طیاره و تراکتورهای فرگوسن انگلیسی؛ بشیری لمیتد دلالی مبالیل توتال فرانسه و جنراتور یکی از کمپنی های چینی؛ الکوزی لمیتد دلالی سگرت پابن، چای و روغن کوریای جنوبی؛ بیات دلالی افغان بیسیسم؛ حبیب گلزار لمیتد دلالی کوکاکولا؛ زراب ها دلالی سگرت دن هل و غیره و ده ها دلال دیگر نمایندگی کمپنی های موتر جاپانی، موترسایکل، واترپمپ، ساختمانی، دوا، آب معدنی، سوپرکولا و غیره را به عهده دارند و ازین طریق ماهانه میلیون ها دالر به جیب می زنند که این وضعیت هرچه بیشتر در حال گسترش می باشد.

جامعه ی مدنی

یکی از ابزارهای مهم نفوذ امپریالیزم در کشورهای تحت اشغال، جامعه ی مدنی آن هاست. این جامعه که مدینه ی فاضله ی روشنفکران بورژوا و وابسته به امپریالیزم می باشد، با نهادهایی چون حقوق بشر، دموکراسی لیبرال، آزادی بیان، رسانه های آزاد، انتخابات، حمایت از حقوق زن، احزاب قانونی، بازار آزاد، کمپنی ها، مدرنیسم، پلورالیزم، انجوها وغیره تمثیل می گردد. این نهادها در چارچوب نظام و اصول لیبرالیزم بورژوایی فعالیت دارند و خود را مکلف به اجرای قوانین بورژوایی دانسته، خارج از آن تمام قوانین مطروحه را مردود می دانند. تمام آزادی هایی که در بالا نام برده شد، بی حد و حصر نبوده، به وسیله ی تیوریسن های سرمایه داری حمایت و هدایت می گردد. به این خاطر باید با اهداف امپریالیست ها توافق و همخوانی داشته باشند، در غیر آن یک تنگه کمک ندیده، با تحدیدهای مرئی و نامرئی روبرو می گردند. ایالات متحده امریکا، انگلیس، فرانسه و امپریالیست های دیگر با این ابزارها در پنج قاره ی جهان نفوذ می کنند. کشتار دو میلیون رواندایی و بیش از دو میلیون سودانی را فرانسوی ها، ۲۵۰ هزار یوگوسلاویایی، یک و نیم میلیون عراقی و ۵۰۰۰۰ هزار افغان را امریکایی ها و انگلیس ها با شعار جامعه ی مدنی به سر رساندند و اکنون این اشغالگران در بسیاری از کشورهای جهان با این ابزار به اشغال شان ادامه می دهند.

کشورهای اشغالگر قبل از اشغال افغانستان، جواسیسی را درین راستا پرورش داده، با تشکیل انجوها عضو گیری هایی در میان آن ها نمودند، این در حالی که عده ای در کشورهای غربی قبلاً پرورش یافته، به مجرد سقوط امارت طالبان یک باره در هر کج و کنار چون سمارق رویدند و به گستراندن تیوری های جامعه ی مدنی با معاش های بلند دالری و یورویی به فعالیت آغاز کرده و در القای مقوله ی «جامعه ی جهانی» عوض اشغال توسط امپریالیست های خونخوار و با این توجیه که آمدن امریکایی ها به افغانستان «موهبتی» است که نصیب افغان ها شده، به جان کنی شروع نمودند. افراد این نهادها که جرثومه های کثیف توجیه تجاوز و بیدادگری های اشغالگران اند، از قتل و کشتاری که توسط نیروهای متجاوز بر توده های مردم می رود، از فقر و بدبختی، از بیکاری و فرار نیروهای کار به خارج، از فساد گسترده، از دست داشتن این نیروها در مواد مخدر و صدها جنایت دیگر که با این اشغال نصیب مردم ما شده است، نه تنها اعتراضی نمی کنند، که وظیفه دارند تمام این نارضایتی ها را به گردن خود توده ها و «ناآگاهی ها و نادانی های» آنان بار کنند. آنان چپ و راست این اشغال را «فرصت طلایی» می نامند و در رسانه ها کوشش می کنند که ضرورت این «حضور» را برای مردم بازگو کنند و مردم شکر بکشند که اگر این امریکایی ها در افغانستان نباشند، این همه «پول» و «نجات از طالبان» برای شان میسر نخواهد شد. افراد این نهادها به طرق و گونه های مختلفی در بدل این خدمات پول می گیرند و هر روز به تعداد این افراد چه از طریق کسانی که از غرب می آیند و چه آنانی که جدیداً در داخل افغانستان به این وظیفه گمارده می شوند، اضافه می شود و چون چوبدست اشغالگران در هر جایی که ضرورت باشد، فرستاده می شوند. فعال ترین آنان عضو شبکه های جاسوسی سیا و انتلجنس سرویس می گردند. مقرری های بسیاری از آنان مرموز و برای بسیاری غیرمترقبه می باشد. گاه رییس اداره ی تحقیقاتی، گاه والی و وزیر، گاه رییس فلان بخش رسانه ها، گاه رییس انجو، گاه معین، گاه مسوول فلان بخش لویه جرگه و جرگه ی منطقوی، گاه مسوول فلان بخش یوناما، گاه آمر فلان دفتر ریاست جمهوری، گاه سفیر و اتشه وغیره تعیین می شوند. سالی چند بار به خارج سفر می کنند، پیوسته بر مدارک تحصیلی شان افزوده می گردد، معاش های شان برای همیشه مخفی می ماند، مالک خانه های لوکس، موترهای آخرین مدل و نشست و برخاست شان همیشه در لوکس ترین هتل ها و رستوران هاست. زبان خارجی، دریشی های لوکس و نکتای پوشی از مشخصات اصلی آنانست. اصطلاحات خاصی چون بی طرفی، کپسیتی بلدینگ، پروپوزل، سی وی، ورکشاپ، انترویو، تعادل، جهانی اندیشیدن وغیره ورد زبان شان می باشد. از کلماتی چون استقلال، وطن دوستی، خدمت به خلق، توده های مردم، خیانت وغیره شدیداً نفرت دارند؛ دشمنان خونی کمونیزم بوده، بیسوادترین آنان تلاش می نمایند که نه تنها در برابر علم مارکسیزم به مقابله برخیزند، که اگر بوی چنین تفکری به مشام شان برسد، چون سگان پاسبان با تمام قوا به مقابله در برابر آن بر می خیزند و بادران شان را متوجه خطر آن می نمایند. ابزار جامعه ی مدنی امریکا در کشور ما تا حال مصارف بسیاری داشته، بیشترین این پول ها از طریق «یواس ای آی دی» و سفارت امریکا که زیر نظر مستقیم سیا قرار دارد، انجام می گیرد.

«جامعه جهانی» و پیامدهای آن در افغانستان

امنیت مردم: طی هفت سالی که کشور ما به اشغال امپریالیست های خونخوار درآمده، مردم افغانستان بدتر از گذشته در ناامنی کامل به سر می برند. اشغالگران، تفنگ بدستان جهادی و طالبانی بر جان و مال مردم بدمستی می کنند و در هر نیم ساعت یک نفر به قتل می رسد؛ روزانه ده ها مورد اختطاف اطفال، دختران و تجاوزهای دستجمعی بر دختران حتی پنج ساله صورت می گیرد. در رأس نیروهای مزدور امنیتی یا شرفباختگان جهادی و یا خلقی- پرچمی ها قرار دارند. کشتارهای دستجمعی از سوی امپریالیست ها و عملیات های انتحاری از سوی طالبان تمامی مردم را بر زندگی شان بی باور ساخته، ۹۹ درصد مردم ازین بابت شدیداً ناراضی می باشند. عامل تمام این بدبختی ها را همین «جامعه ی جهانی» یا امپریالیست های امریکایی، انگلیسی می دانند. در حالی که جنایتکاران طالب در میان مردم خود را منفجر می سازند، امپریالیست های اشغالگر با بمباران های کور درجن درجن مردان، زنان و کودکان افغان را توتنه توتنه می سازند و به این صورت مفهوم «فرصت طلایی»، «مدال ها» و «جامعه ی مدنی» امپریالیستی را برای مردم ما بیان می دارند. دولت مزدور نیز به فرمایش بادرانش قیمت مرگ هر افغان را ۲۰۰۰ دالر تعیین کرده که قیمت ۲۰ افغان فقط معاش یک ماهه ی یک مشاور امریکایی یا انگلیسی می شود. قتل ۱۰۰۰ نفر در بمباران پنجوایی، ۲۰۰ نفر در بغران، ۴۰۰ نفر در ژیری، ۴۹ نفر در زرمتم که امریکایی ها اجساد شان را به چاه ها انداختند، ۴۷ نفر در هسکه مینه که عروس با دست های خنای بسته تکه تکه شد، ۱۶ نفر در فارم غازی آباد، ۲۰ نفر در تگاب، ۱۸ نفر در بکوا، ۶۰ نفر در زیرکوه شیندند، ۲۷ نفر در دره ی پیچ، ۹۰ نفر در عزیز آباد شیندند، ۱۹ کارگر در نورستان، ۳۷ نفر در شاه ولیکوت، ۱۴ نفر در خوست و ده ها مورد دیگر که ماهیت واقعی تجاوز را به نمایش می گذارد.

جامعه ی مدنی ها، مدال گیران، تکنوکرات های جاسوس و دیگر مداحان امپریالیست ها در برابر این همه جنایت بی شرمانه سکوت می نمایند و حتی کرسی نیز شاه شجاع وار که در آخرین روزهای تجاوز انگلیسی «فتوای جهاد» را صادر کرد، ولی مردم او را با انگلیس ها یکجا به عدم فرستادند، درین روزها از بی صلاحیتی و شباهت دولتش با دولت مزدور تره کی شکوه سر می دهد. بسیاری به این باورند که دوران او نیز به سر رسیده و شاید دوستان «جامعه ی جهانی» اش، او را نیز ضیالالحق وار برای ابد خاموش سازند. تاوان این کشتارها را فقط توده های مردم می پردازند و مزدوران آستانبوس در پشت دیوارهای بلند سمتی مصون بوده و پاسپورت های شان آماده در گوشه های جیب شان گذاشته شده است. اخیراً چهار جنایتکار مسلحی که به ناموس دختر نه ساله ای تجاوز کرده بودند، بی شرمانه با فرمان کرسی رها شدند و جنایتکار معروفی چون تیمور از زیر چوبه ی دار رهایی یافت.

زورگویی، قتل، غارت، بداخلاقی و بی قیمتی توده های مردم اساساً سرشت سرمایه داری را می سازد که اگر بر این وسایل جهت استقرار سلطه ی استثماراری خود تکیه نکند، در جهان، امپریالیستی وجود نخواهد داشت. مفهوم حضور جامعه ی جهانی اگر صرف درین موارد در افغانستان ارزیابی گردد، جز همان خونخواران امپریالیست چیز دیگری نیستند که کوچک ترین خوش و بش با آن ها مهر تأیید گذاردن بر تجاوز، اشغال و این همه جنایات به حساب می آید.

فساد اداری: لنین پیشوای کبیر پرولتاریای جهان، سرمایه داری انحصاری را جامعه ی چال و فریب که در آن جز به دست آوردن منفعت و پول، هیچ اخلاق انسانی وجود ندارد و پر از فساد، ناهنجاری، انارشی، تزویر و لاقانونی است، تعریف می نماید. به طور نمونه امروز در انگلستان که یکی از دو اشغالگر کشور ماست، سالانه به ارزش ۲۰ میلیارد پاوند دزدی می شود که این را مردم افغانستان اینک با تمام وجود لمس می کنند. سرمایه داری با بازار آزاد و دموکراسی، فساد را به کشور ما آورده که تاریخ نظیر آن را به یاد ندارد. منابع خود سرمایه داری اعلان می دارند که در افغانستان سالانه ۴۰۰ میلیون دالر دزدی و اختلاس می شود، در حالی که این رقم کاملاً غیرواقعی است، زیرا این منابع تلاش می نمایند که این همه دزدی و اختلاس را فقط به گردن اداره ی مزدور افغانستان بیاندازند. این دولت که مولود حرامزاده ی اشغالگران است، اگر تا این حد در دزدی و اختلاس غرق باشد، معلوم است که کمپنی های سرمایه داری غربی درین میان چقدر در فساد غرق خواهند بود.

کمپنی سلاح فروشی «EIY» به فرمایش وزارت دفاع امریکا که جنرالان فاسد پنتاگون آن را به امضا رساندند، به ارزش ۳۰۰ میلیون دالر سلاح و مهمات برای اردوی ملی تهیه نمود که بعداً معلوم شد سلاح های تهیه شده از کیفیت نازل برخوردار است. سرک میدان هوایی کابل که قرارداد آن ابتدا با یک کمپنی سرک سازی امریکایی بسته شد و بعد این کمپنی امتیاز آن را به یک کمپنی افغان فروخت، ظاهراً بر هر کیلومتر آن دو میلیون یورو مصرف شده است که این مصرف از چهار برابر حد متوسط مصرف آن بالاتر نشان داده

شده است. زایشگاه خیرخانه که ابتدا توسط یک کمپنی وابسته به سازمان ملل اجاره شد و بعد پیاپی چهار بار به کمپنی های افغانی به فروش رسید، کمتر از چهل درصد پول اختصاص یافته بر این شفاخانه به مصرف رسید و بقیه به جیب این پنج کمپنی خارجی و داخلی فرو رفت. امریکایی ها برای قیرریزی شاهراه عمومی کابل - قندهار سه برابر پول اصل مصرف را از عربستان سعودی و جاپان گرفتند. این جاده بعد از یک سال دچار پرابلم های جدی ساختاری شد. از روزی که «جامعه ی جهانی» به افغانستان تجاوز کرده تا حال چهار ملیون جریب زمینی دولتی و زمین های مردم توسط زورمندان شریک و مزدور این «جامعه ی جهانی» چپاول شده است. امروز ۹۰ درصد پول هایی که از جیب مردم افغانستان به نام های مختلف کشیده می شود و پول هایی که به نام کمک به افغانستان می آید، دوباره به جیب کمپنی ها و یک درصد زورمندان اداری، جاسوسان و دلالان فرو می رود. در بدل چند متر مربع زمین ملکیت وزارت دفاع که برادران فهیم و خلیلی برای آن در بدل ۴۰ هزار دالر قباله ی جعلی ساخته بودند، به قیمت ۶۵۰۰۰۰ دالر به فروش رساندند و برای اعمار آن حداقل دو بار شاروال کابل ۶۰ هزار دالر رشوه گرفت. عزت الله واصفی که بعد رییس مبارزه با فساد اداری شد، وقتی در فراه والی بود، ماهانه ۳۰ هزار دالر از رییس گمرک آن ولایت «حق» می گرفت و ۳۰۰ هزار لیتر تیلی که ایران برای زارعان آن ولایت «کمک» کرده بود، یک قطره ی آن به ولایت نرسید و همه به پول نقد تبدیل و به جیب «رییس مبارزه با فساد» جا گرفت. این «رییس مبارزه با فساد اداری» به خاطر قاچاق هیرویین هفت ماه در زندان های امریکا زندانی بود، ولی همین امریکایی ها در کابل او را رییس مبارزه با فساد مقرر کردند!! در وزارت معارف بیش از ده هزار معلم و مامور که وجود خارجی نداشتند، معاش شان را بزرگان وزارت به جیب می زدند. این در حالی که مردم در چند ولایت علف و برگ درخت می خوردند و در چند ولایت اولادهای شان را به فروش می رساندند. وزارت معارف برای تجلیل روز معارف هشت هزار چتری ۳۰ افغانیگی را ظاهراً ۱۰۰۰ افغانیگی می خرد و برای سه ساعت از آن ها استفاده می شود. اگر این لست را ادامه دهیم، برای اتمام آن به ده ها من کاغذ ضرورت خواهد بود. «جامعه ی جهانی» و «فرصت طلایی» نه تنها در افغانستان، که در عراق و نقاط دیگر جهان نیز چنین وضعیتی را حاکم می سازند. حاکمیت عده ای اندک که با هزار فساد، خدعه و نیرنگ شیره ی جان توده ها را می مکند و یک اکثریت بزرگ گرسنه و دست پر آبله که گاه شب ها بی نان می خوابند، ایدیولوژی سرمایه داری است که نمایندگان امپریالیست آنان اکنون افغانستان را به نام «جامعه ی جهانی» اشغال کرده اند و چنین وضعیتی بر کشور ما حاکم شده است.

مواد مخدر: کمپنی های سرمایه داری در راه استثمار و به دست آوردن پول هیچ معیار انسانی را نمی شناسند. آن ها که درین راه از کشتار دستجمعی انسان ها ابایی ندارند، اخلاق، انسانیت و زندگی انسان ها برای شان مفهومی ندارد. امپریالیزم تمرکز و انحصار سرمایه است. چگونگی به دست آمدن این سرمایه قواعد و قیدوبندهای خاصی ندارد و به هر طریقی که ممکن است باید صورت بگیرد. زرع و قاچاق مواد مخدر پول های کلانی به جیب سرمایه داران می ریزد. با این که تجارت تریاک را انگلیس ها در افغانستان از زمان مزدوران طالب شان آغاز کرده بودند، اما با اشغال افغانستان و جابجایی این نیروها در هلمند (نیمی از تریاک و هیرویین جهان را تولید می کند)، به زودی گراف تولید تریاک از هشت هزار تن در سال بالا رفت و کنترل آن در دست کمپنی های مافیایی امریکا و انگلیس با سیا و انتلجنس سرویس قرار گرفت. انگلیس ها که در اشغال عراق از نفت آن کشور به وسیله امریکایی ها بی نصیب شدند، حال می کوشند انتقام آن را با کنترل مواد مخدر هلمند از آنان بگیرند. به این خاطر امریکایی ها کوشش می کنند که در گرمسیر و مارجه مستقر شوند و لوای تازه نفس شان را که عنقریب وارد افغانستان می شود هم در هلمند جا بجا سازند و گلوگاه انتقال تریاک را به غرب افغانستان بگیرند. با آن هم از ۴۰۰ میلیارد دالری که اکنون سالانه از فروش تریاک و هیرویین به دست می آید، حدود ۵۰ درصد آن را انگلیس ها و ۴۰ درصد دیگر آن را امریکایی ها تصاحب می شوند. روزانه به طور اوسط بیش از نیم تن هیرویین از میدان هوایی بگرام به اروپا و امریکا برده می شود.

هفت نفر قاچاقچی مهم مواد مخدر که در کار مشترک با امریکایی ها و انگلیس ها قرار دارند، عبارتند از: احمد ولی کرزی رییس شورای ولایتی قندهار و برادر حامد کرزی، عارف نورزی معاون قبلی ولسی جرگه، ملا شیر محمد برادرزاده ی ملا نسیم آخند که عضو مشرانو جرگه است (انگلیس ها از زیرخانه ی دفتر او نه و نیم تن تریاک و هیرویین به دست آوردند)، حاجی عزیزالله یک تن از ساکنان موسی قلعه ی ولایت هلمند که در تجارت و سرمایه گذاری دوست و همکار نزدیک محمود کرزی است و در گروه «افغان انویست کمپنی» که انحصار سمند پلخمیری و زغال سنگ را در دست دارد، با داشتن ۷۰ سهم به ارزش هفت ملیون دالر بزرگ ترین سهامدار این کمپنی می باشد. این قاچاقچی قبلاً با «پول شخصی» برق کجکی را به موسی قلعه آورد و می خواست باز هم با «پول شخصی» جاده ی ۱۳۰ کیلومتری میان گرشک و موسی قلعه را قیرریزی کند که درگیری طالبان درین ولسوالی شدت

یافت و این کار را کد ماند؛ حاجی آدمجی که از دو پا فلج و از ولسوالی ناوه ی ولایت هلمند است؛ حاجی جمعه که در نیمروز و در کنار مرز ایران مستقر می باشد و تریاک و هیرویین فرستاده شده از هلمند را به ایران صادر می کند. برای این قاچاقچی در کنار مهمانخانه ی ولایت زمینی داده شد که در آن قصری اعمار کرده است و باری منزلش توسط امریکایی ها تلاشی شد، اما او چون ملا شیرمحمد آخند خام نبود که نه و نیم تن تریاک و هیرویین را در زیرخانه ی منزلش پنهان نماید، درین عملیات چیزی به دست امریکایی ها نیامد. حاجی جمعه چند روز قبل با یک محموله ی چند صد تنی تریاک و هیرویین در اندونیزیا دستگیر شد. حاجی بشر که بنا به دلیل نامعلومی از ولسوالی میوند ولایت قندهار توسط امریکایی ها دستگیر و به امریکا انتقال یافت، پادشاه هیرویین منطقه بود. وی بار اول طالبان را ظاهراً با پول و سلاح شخصی اش تمویل و تسلیح نمود و گفته می شود که او ملاحمر را به آی اس آی معرفی کرده است. افراد فوق الذکر از معروف ترین مافیای مواد مخدر جنوب به حساب می آیند.

در شمال کشور نیز درین چند سال زرع مواد مخدر در سطح بالایی قرار داشت، مخصوصاً بدخشان از دومین یا سومین ولایات مولد مواد مخدر به حساب می آید. مواد مخدر بدخشان و در مجموع شمال از طریق تاجکستان به روسیه و اروپا می رسد. قاچاقچیان مشهور درین عرصه عبارتند از بشیر چاه آبی که در کنار دریای آمو مدت ها با برادرانش پایگاه ارسال مواد مخدر را تأسیس کرده بود؛ زلمی مجددی که از بدخشان و اکنون وکیل در ولسی جرگه می باشد؛ اکثر قوماندانان جمعیت در بدخشان و تخار؛ فوزیه کوفی وکیل بدخشان در ولسی جرگه که با افراد خانواده اش به این تجارت مصروف است و باری به این خاطر برادرانش درگیر و خودش در راه بدخشان زخم برداشت. جنرال داوود داوود نیز سهمش را از پول مواد مخدر به دست می آورد. پیرم قل که از قوماندانان دوستم و عضو ولسی جرگه است، دست درازی در قاچاق مواد مخدر در تخار دارد و دهها قاچاقچی خرد و کوچک دیگر نیز ازین طریق در شمال نان می خورند. درین سمت نیروهای مسلح بیشتر به این کار آلوده می باشند، زیرا اکثر آنان سابقه ی جهادی دارند. در شرق افغانستان گرچه درین یکی دو سال زرع مواد مخدر توقف کرده، اما کارخانه هایی برای تولید هیرویین، مخصوصاً در شینوار جابجا می باشد و قاچاقچیان افغانی و پاکستانی در آن ها یکجا کار می کنند، تا جاییکه حیوانات این منطقه که در کنار این کارخانه ها می چرند و آب تریاک را می نوشند، نیز معتاد شده اند. در افغانستان ۱۴ درصد خانواده ها به تولید تریاک مصروف اند و ۴۰ درصد اقتصاد افغانستان را پول تریاک تشکیل می دهد. یک و نیم میلیون نفر معتاد به تریاک و هیرویین اند که ۱۲۰ هزار زن و ۶۰ هزار طفل را در بر می گیرد. تنها در کابل ۷۰ هزار معتاد وجود دارد. این در حالی که غارتگران خارجی کوچک ترین بر نامه ای جهت جلوگیری از زرع و تولید تریاک و تداوی معتادان در افغانستان ندارند، لذا روز تا روز گراف معتادان بالا می رود. با این حال امپریالیست های اروپایی تلاش دارند که زرع این ماده را در افغانستان قانونی سازند.

امریکایی ها، انگلیس ها، طالبان و القاعده، جنگسالاران جهادی و اعضای دیگر دولت کرزی اکثراً به این تولید و قاچاق مصروف اند و ظاهراً امریکایی ها دندان خایی می کنند که بر مزارع کوکنار زهرپاشی خواهند کرد، ولی مخالفت های حامد کرزی باعث آن شده است که امریکایی ها دست به چنین کاری نزنند. معلوم است که امریکایی ها در زمینه های دیگر کرزی را به اندازه ی پشقل ارزش نمی دهند و خود ازین بابت زار زار می گرید، اما درین زمینه او به آسانی مانع سمپاشی امریکایی ها شده می تواند!! اگر پای منافع امریکایی ها در میان نباشد، همین فردا دست به چنین کاری خواهند زد، در حالی که آنان هرگز از سود سالانه ی دوصد میلیارد دالر برای خیرخواهی جهان نمی گذرند. امپریالیست ها سالهاست که در رهبری تولید و قاچاق تریاک افغانستان قرار دارند.

امروز از ۳۵ تا ۴۰ میلیون معتاد در جهان وجود دارد و این یکی از پر منفعت ترین مدارک کمپنی های امپریالیستی است که سالانه از طرق مختلف بر آن میلیاردها دالر سرمایه گذاری می شود. یکی از عوامل اصلی ای که انگلیس ها در هلمند به تقویت طالبان می پردازند و نمی خواهند طالبان درین ولایت شکست بخورند، در کنار سیاست های آسیایی آنان و همقدمی با امریکا، زنده نگه داشتن زرع تریاک می باشد که اگر طالبان درین ولایت نابود شوند، همه از انگلیس ها خواهند خواست که باید بر ضد زرع تریاک اقدام کنند، چیزی که به شدت به زیان آنان می باشد.

زرع، قاچاق و گسترش اعتیاد در افغانستان و جهان یکی دیگر از «موهبت» های اشغال و حضور «جامعه ی جهانی» در افغانستان می باشد، چیزی که طرفداران «جامعه ی مدنی» یک کلمه ضد آن نمی نویسند و گناه آن را به گردن لته پاک همیشگی شان (دولت افغانستان) می اندازند (در چنین مواردی میان دولت افغانستان و جامعه ی جهانی شان مرز قابل می شوند) و به این صورت حریم منافع امپریالیست ها را با اعتیاد میلیون ها زن و مرد هموطن ما و میلیون ها معتاد روی زمین، پاسداری می کنند.

فقر و بیکاری: سرمایه داری فقط با استثمار و ارزش اضافی به حیاتش ادامه داده می تواند. در صورتی که استثمار و ارزش اضافی از میان برود، ناقوس مرگ سرمایه داری به صدا در می آید. تولید ارزش اضافی جز مکیدن شیر ی جان زحمتکشانش چیز دیگری نیست و به خاطر این مکیدن است که امریکایی ها و انگلیس ها به افغانستان تجاوز کرده اند و اینک روز تا روز فرانسوی ها نیز به چنین مکیدنی اشتها پیدا می کنند.

با تجاوز امپریالیست ها به افغانستان و استقرار دولت مزدور زیر سایه ی تجاوزگران به فوریت سیاست بازار آزاد به اجرا گذاشته شد و تمام بخش های تولیدی کشور که قابلیت ترمیم و تولید دوباره داشت، یکباره راکد شده، اکثر کارگران بیکار ماندند. با این سیاست افغانستان به محل تجارت بنجل های ایرانی، پاکستانی، هندی، چینی، کوریایی، روسی و ترکی مبدل گشت؛ بخش صنایع دستی و حرفوی نیم بند مانده یا کاملاً سقوط کرد. نجاری، خیاطی، آهنگری، پشمینه بافی، چرمگری، قالین بافی و چندین رشته ی دیگر صنایع دستی سخت ضربه خورد و چون کار تولیدی دیگری وجود نداشت، لذا هر روز به خیل بیکاران افزوده گشت. فشار زمینداران مسلح بر دهقانان بی زمین و کم زمین، وارد شدن غله از کشورهای مجاور و تسخیر مارکیت های غله (ترکمستان، ایران و مخصوصاً پاکستان که ذخیره های ناکارآمد چند ساله ی خود را در بازارهای افغانستان خالی کرد)، زرع مواد مخدر، بی توجهی به آب، بند و انهار، ناامنی هایی که گروپ های مسلح در سی سال گذشته در دهات به وجود آورده اند، پایین بودن نرخ غله در مارکیت های افغانستان، عدم توجه به توسعه زمین های زراعی موازی به رشد جمعیت روستاها و بالاخره بی اهمیت بودن تولید زراعی افغانستان برای امپریالیست ها سبب ورشکستگی خانواده های بسیاری در دهات شد. عده ای ازین خانواده ها به خارج و بخشی هم به شهرها رو آوردند. این فراریان که به امید کار به شهرها لشکر کشیدند، بر خیل صدها بیکار دیگر افزودند. از سوی دیگر کارگران پاکستانی، هندی، ایرانی و نیپالی بازار کار افغانستان را تسخیر نمودند، مخصوصاً کارگران پاکستانی که در بخش های ساختمانی، چاپ و نشر و ترمیم موثر بیشترین کار کارگران افغان را ربودند و همانگونه که رژیم مزدور در زمینه ی کالا، بازارها را درست به دیگران بخشید، بازار کار را نیز تسلیم کارگران بیرونی کرد. سرمایه داران مزدور و بورژوازی حاکم نه به خاطر حسن نظر به این کارگران، که به خاطر مزد کم، گوش به فرمان بودن، ماهر بودن و به شکلی گروگان گرفتن آنان را به کار گماردند و این همه کارگر افغان را بیکار کردند. بیکاری مفرط باعث فرار هرچه بیشتر نیروی کار جوان ما به ایران و پاکستان گردید، فراری که با قتل، غارت، توهین و تحقیر همراه می باشد. امپریالیست ها ازین بیکاری سود برده، جوانان زحمتکش را با پول ناچیزی به اردو، پولیس و امنیت جذب کرده، گوشت دم توپ می سازند.

امروز با تجاوز امپریالیست ها که «فرصت طلایی» برای افغان ها مساعد شده است!! بین چهار تا پنج میلیون نفر بیکار می باشند؛ ۷۰ درصد مردم زیر خط فقر زندگی می کنند و افغانستان در میان شش فقیرترین کشور جهان از آخر در رده ی دوم قرار دارد، بیش از ۴۰ درصد اقتصاد کشور را پول مواد مخدر می سازد، به خاطر فقری که دامنگیر توده هاست و عدم دسترسی آنان به کمک های صحی روزانه بیش از شصت مادر بر ولادت جان می دهند و روزانه بیش از ۶۰۰ طفل کمتر از پنج سال می میرند، مردم در غور و بادغیس علف و برگ درخت می خورند، فقط شش درصد مردم به برق و آب آشامیدنی صحی دسترسی دارند، دو میلیون کارگر افغان در ایران و یک و نیم میلیون دیگر در پاکستان به فروش نیروی کار شان اشتغال دارند، بیش از هفتاد درصد مردم روزانه با عاید یک و نیم دالر زندگی می کنند، بیش از ۵۰ درصد اطفال به سوء تغذی مبتلا اند، ۶۰ درصد زنان مرض توبرکلوز دارند و یک میلیون و ششصد هزار نفر به مرض زردی سیاه مصاب اند، حداقل روزانه دو زن خودکشی و یا خودسوزی می کنند، در حالی که دلالتان سرمایه، مافیای مواد مخدر، مشاوران خارجی و از غرب آمده ها، وزیران، معینان، والی ها، وکیلان، رؤسای انجوها، جواسیس و وابستگان به استخبارات بیرونیان، رهبران و قوماندانان جهادی وغیره ماهانه از پنج هزار دالر تا یکصد هزار دالر و بیشتر از آن عاید دارند. به این صورت با تجاوز غارتگران سرمایه به افغانستان، تفاوت طبقاتی چنان افزایش یافت که در تاریخ کشور ما وجود نداشته و روز تا روز تمرکز سرمایه در دستان عده ی خاصی بیشتر متمرکز می گردد. فقر و سرمایه را دریای خونینی از استثمار و بهره کشی از هم جدا می سازد و فقط انقلاب پرولتاریایی و قیام توفانی توده ها علیه تجاوز و اشغال در کشور ما و کشورهای دیگر جهان می تواند بر چنین تجاوز و اشغال هایی مهر پایان بگذارد.

کلام آخر

امپریالیزم به عنوان آخرین مرحله ی سرمایه داری است و با انحصار، صدور سرمایه، الیگارشی مالی، تشکیل اتحادیه های

بین المللی سرمایه داران و تقسیم مجدد جهان مشخص می گردد. این دوران که آخرین مرحله ی سرمایه داری و دوران احتضار سرمایه است، تولید به صورت گسترده در آن اجتماعی می گردد، اما مالکیت بر وسایل تولید خصوصی و فشرده می شود. این تضاد با هیچ نام و لقبی (جامعه ی جهانی)، با هیچ اعلان و انتشاری و بالاخره با هیچ ریفورم و انتقادی جز انقلاب پروتاریایی حل شدنی نیست. این تضاد زمانی حل می گردد که یا تولید اجتماعی به تولید خصوصی و یا مالکیت خصوصی به مالکیت اجتماعی مبدل گردد. از جایی که تبدیل تولید اجتماعی به تولید خصوصی ناممکن است، پس باید مالکیت بر وسایل تولید اجتماعی گردد تا این تضاد حل شود. اما انحصارگران سرمایه که تمام ابزار سرکوب را در اختیار دارند، شب و روز با تبلیغات از موفقیت های سرمایه داری و ریفورم های جدید شان صحبت کرده، نظام سرمایه داری را کاراترین نظام و حاکمیت سرمایه داران را ابدی و تغییر ناپذیر تبلیغ می کنند و با هزاران خدعه و نیرنگ توده های جهانی را فریب می دهند، لذا مقابله و مبارزه جهت سرنوشتی امپریالیزم کار آسانی نیست که فقط با از جان گذری کمونیست ها در رهبری قیام عظیم و انقلابی زحمتکشانشان ممکن می گردد.

تلاش تیوریسن های بورژوازی و مزدوران دلال آنان در کشورهای سرمایه داری و نیمه سرمایه داری بعد از فروپاشی اتحاد شوروی (مخصوصاً یازده سپتامبر که تیوریسن ها و قلاعه بندان آمریکا آن را آغاز تاریخ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نوین جهان می نامند)، مبنی بر اعلام «نظم نوین» جهانی و تغییر در خصلت امپریالیزم، تیوری امپریالیزم را باور «عصرحجری» نامیده، در حالی که نه تنها در ماهیت امپریالیست ها تغییری به وجود نیامده، که درندگی آنها نسبت به گذشته، بار بار افزایش یافته است. برای اثبات این مسئله پنج مشخصه ای را که لنین پیشوای بلشویک ها و رهبر پروتاریایی جهان برای شناخت امپریالیزم در «امپریالیزم به مثابه ی بالاترین مرحله ی سرمایه داری» فورموله کرده، در شرایط کنونی به ارزیابی می گیریم:

۱- **تمرکز و انحصار:** بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، ایالات متحده آمریکا به عنوان بزرگ ترین ابرقدرت استثمارگر جهان عرض اندام نمود. وضعیت جدید برای آمریکا و امپریالیست های تابع آن (انگلیس، فرانسه، جاپان، آلمان، ایتالیا، کانادا، هالند و اسپانیا) زمینه ی گسترش انحصارات امپریالیستی را در داخل و در سطح بین المللی برای این کشورها بیشتر از قبل هموار ساخت. کمپنی مشهور «یونوکال» در برابر حریفان ورشکسته شد و کمپنی «شفرون»، آن را یک باره قورت نمود. کمپنی کانادایی «پتروقر» در مقابل غول های نفتی در حوزه ی آسیای میانه تاب نیاورد و توسط کمپنی «CNPC» چینی به قیمت ۴٫۸ میلیارد دلار خریداری شد. با قورت کردن پتروقر، کمپنی نفتی چینی به ده غول بزرگ نفتی جهان پیوست. سه کمپنی فروش تسلیحات انگلیسی، فرانسوی و ایتالیایی در یک کمپنی بزرگ ادغام شدند که امروز ارتش های ۴۱ کشور جهان را مسلح می سازد. دو کمپنی خدماتی آمریکایی در برابر حریفان چنان شکست خورد که دولت مجبور شد آن ها را در کنترل خود بگیرد. درین مورد مثال های فراوانی وجود دارد که در حوصله ی این نوشته نمی گنجد و ثابت می سازد که کمپنی های بزرگ همچنان به بلعیدن کوچکترها ادامه می دهند. علاوه بر این که کمپنی های استثمارگر در داخل کشورهای بزرگ سرمایه داری همچنان پابرجا باقی مانده، تغییرات دهه ی نود آن ها را چاق و چاق تر نمود و به این ترتیب در پروسه ی قورت کردن و ورشکستگی آن ها کوچک ترین تغییری به وجود نیامده است. با این تمرکز و انحصار بعد از دهه ی نود روشن می شود که با تمام تلاش تیوریسن های مزدور بورژوازی هنوز هم امپریالیزم اصطلاح «عصر حجری» نبوده و با این مشخصه، دوران امپریالیزم نه تنها به سر نرسیده، که قهری تر از دوران لنین به تمرکز و انحصار ادامه می دهد.

۲- **صدور سرمایه:** صدور سرمایه به جای صدور کالا که دومین مشخصه ی سرمایه داری انحصاریست، نه تنها تا هنوز پابرجاست، که با اضافه شدن سرمایه های بانکی و کمپنی های تابع آن ها، این صدور پر حجم تر از گذشته ادامه دارد. بانک های آمریکایی و اروپایی در بیشتر کشورهای جهان بخش بزرگی از سرمایه ها را کنترل می کنند و به انتقال پول و سرمایه گذاری در بخش های بسیاری از جمله نفت، گاز، آهن، یورانیم، اسلحه و ده ها مورد دیگر می پردازند. کمپنی های امپریالیستی بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و شکستن اقتصاد بروکراتیک کشورهای اقمار آن، زمینه ی صدور سرمایه را به اروپای شرقی، آسیای میانه، قفقاز و جنوب شرق آسیا مساعد ساختند و بازارهای چین و شوروی سابق تماماً با سینه ی باز پذیرای سرمایه های صادراتی بانک های جهانی که در کنترل امپریالیست هاست، شدند. سودهای تازه ای به جیب این کمپنی ها سرازیر گشت و توأم با آن رقابت بر سر تسخیر ثروت های این مناطق آغاز گشت. کمپنی مشهور آمریکایی آرامکو بیش از ده میلیارد دلار بر نفت آسیای میانه سرمایه گذاری کرد و لوله ی جیحان را کشید. کمپنی توتال فرانسوی به ارزش دو میلیارد دلار بر نفت ایران سرمایه گذاری نمود، کمپنی چینی «MCC» با مبلغ سه و نیم میلیارد دلار بر معدن مس عینک در کشور ما سرمایه گذاری کرد. اما این صدور سرمایه به این معنی نیست که درین دوره صدور کالا

متوقف شده باشد. محموله های بزرگ سلاح و مهمات تماماً به شکل کالا توسط فروشندگان تسلیحات به سراسر جهان ارسال می گردد، اما صدور پول همچنان شکل مسلط استثمار امپریالیستی را می سازد.

۳ - **الیگارشۍ مالی:** سومین مشخصه ی امپریالیزم، ادغام سرمایه ی بانکی و سرمایه ی صنعتی است. این ادغام در بسیاری از کشورهای سرمایه داری به اتمام رسیده است. سه بانک بزرگ دنیا (بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و بانک انکشاف آسیایی) که شاخه های آن ها در تمام کشورهای جهان گسترده است، وظیفه ی شکستن سرمایه های بروکراتیک و ایجاد بازار آزاد را به عهده دارد که باید چنین ادغامی را در کشورهای نیمه سرمایه داری، سرمایه داری و مستعمره عملی سازد. هرچه سرمایه داری امپریالیستی بیشتر و فشرده تر می گردد، به همان پیمانه این بانک ها نقش رهبری مؤثرتر سرمایه ها را بر دوش می گیرد. امروز در جایی از جهان نیست که امپراتوری پولی این بانک ها در چرخاندن سرمایه های آن ها نقش هدایت کننده را نداشته باشد. این مشخصه ی امپریالیزم امروز از هر زمانی متبازلتر بوده و می رود تا امپراتوری جهانی سه بانک که در هر یک ایالات متحده امریکا بیش از ۱۵ درصد سرمایه دارد، الیگارشۍ جهانی را تکمیل نماید.

۴ - **اتحاد جهانی سرمایه داران:** مشخصه ی چهارم امپریالیزم، تشکیل اتحادهای جدید سرمایه داران است. این اتحادها به هماهنگی و ناهماهنگی های سرمایه گذاران جهانی در زمان های معین، تضاد میان کمپنی های سرمایه داری در حوزه های مختلف صدور سرمایه، تسخیر منابع زیرزمینی و تصرف بازارهای جهان رابطه می گیرد.

با اینکه در آغاز دهه ی نود میلادی بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، تیورپسن های بورژوازی، جهانی سازی امپریالیزم امریکا را مغایر «امیال امپریالیستی گذشته» تبلیغ کرده، نظم نوین را خوشبختی بشریت و شکوفایی سرمایه برای جهانیان نامیدند، اما تضاد میان کمپنی های امپریالیستی نه تنها بعد ازین فروپاشی کاهش نیافت، که روز تا روز بیشتر حدت گرفت. اتحادیه ی «فتا» که میان امریکا، کانادا و پانامه به وجود آمد، اولین اتحادیه ی منطقوی است که در براعظم امریکا برای تسلط بیشتر بر بازارهای این قاره شکل گرفت، مخصوصاً که امریکا در تشکیل بازار مشترک براعظم امریکا شکست خورد. اتحاد شانگهای که متشکل از چین، روسیه، قزاقستان، ازبکستان، قرغیزستان و تاجکستان است، اتحاد نیرومند دیگری در جهان است که در مقابله با گسترش نفوذ سرمایه داران امریکایی و اروپایی در آسیا به وجود آمد. اختلاف میان انگلیس و امریکا بر سر چاه های نفت عراق و مواد مخدر افغانستان که اتحاد سرمایه داران این دو کشور را در مرحله ی نازکی قرار داده، متقابلاً نزدیکی کمپنی های فرانسوی با امریکایی که از یک طرف پای فرانسه را در بحران های آسیا می کشاند و مترادف با آن سرمایه داران این دو کشور در بهره کشی مشترک کشورهای ثروتمند حاشیه ی خلیج قرار می گیرند، جدایی و اتحاد دیگری را به نمایش می گذارد. بگذریم ازین که کمپنی های فراملیتی اروپایی که در تقابل با کمپنی های امریکایی چون ایربس، ترینادو، کمپنی تسلیحاتی «MBWA» و غیره قبلاً شکل گرفته، در جای خود باقی می باشند. اتحادهای جدید نشان می دهد که بار دیگر سرمایه داران بر سر منافع شان به گروپ های مختلف سرمایه داری در اتحادهای جدیدی قرار می گیرند که ماهیت امپریالیستی آن ها را در بعد از اعلان «نظم نوین»، «دنیای آزاد»، «جهانی سازی» و «گلوبالیزیشن» به نمایش می گذارد و نشان می دهد که دوران امپریالیزم نه تنها به سر نرسیده، که روزگار کنونی اتحادهایی در حال شکستن و وحدت هایی در حال شکل گرفتن است. این روند به نیت افراد و اشخاص در دنیای سرمایه داری رابطه نمی گیرد. ماهیت امپریالیزم برای چابیدن جهان به دشمن شدن دوستان و متحد شدن دشمنان دیروز با رشد ناموزون سرمایه در زمان های معینی نیاز دارد، چیزی که ما امروز در اتحاد چین و روسیه و دشمنی انگلیس و امریکا به روشنی می بینیم.

۵ - **تقسیم مجدد جهان:** امپریالیست ها با صدور سرمایه و تسلط بر مواد خام، بازار و نیروی کار همیشه در رقابت قرار دارند. امپریالیست های معینی در زمان های معین بر بخش عظیمی از جهان مسلط می گردند. اما رشد سرمایه به صورت متواتر، امپریالیست های نامسلط را قوی تر ساخته و خواهان سهم بیشتر در سود جهانی می گردند که به این صورت به تقسیم دوباره ی جهان میان آن ها ضرورت می افتد. برای تقسیم دوباره عموماً جنگ های جهانی به راه می افتد (دو جنگ جهانی بر سر این تقسیم اتفاق افتاد). این رویارویی ها قبل از آن که جنگ جهانی را شعله ور سازد، با باج دادن و باج گرفتن ها، جنگ های محدود، عقب نشینی و پیشروی های محدود، میانجیگری ها، تشکیل اتحادهای جدید و غیره جنگ جهانی را به تعویق می اندازد، کاری که همین اکنون در سطح جهان جریان دارد. انگلیس ها تلاش دارند که موقعیت دلخواهی را در جهان برای سرمایه گذاری های شان به دست آورند و به این خاطر در پاکستان بر خلاف منافع امریکا عمل می کنند. چین و امریکا تصمیم دارند در کشورهای افریقایی جانشین سرمایه گذاری های کمپنی های فرانسوی شوند. امریکا تلاش دارد که روسیه را به محاصره کامل بکشد، در مقابل روسیه برای

شکستن این محاصره دولت ازبکستان را تقویت می کند. روس ها به دفاع از مناطق بسیار مهم اوستیای جنوبی و ابخازیه، گرجستان را که وابسته به امریکاست، به شدت گوشمالی می دهند که بالاخره با میانجی گری فرانسه، روس ها حاضر می شوند که نیروهای شان را از گرجستان خارج نمایند. امریکایی ها رسماً اعلان می نمایند که در اوستیای جنوبی منافع خاصی دارند، به این خاطر از آن حمایت می کنند.

تمام این ها مقدمه ی سهم خواهی امپریالیست های پا به دوران مانده است که از تسلط امریکا بر کل جهان سخت ناراضی می باشند و نیت امریکا و امپریالیست های پیرو آن را درک می کنند. در بسیاری از فیصله های شورای امنیت، رویارویی چین و روسیه با امریکا، انگلیس و فرانسه کاملاً مشهود می باشد و کسی باور ندارد که این وضعیت بتواند حتی در میان مدت حفظ گردد و اینان بار دیگر جنگ های محدود یا نامحدود برای تقسیم جهان را به راه نیندازند. این را از روند تقابل و تضادهای امروز امپریالیست ها با در نظرداشت تجارب دیروز شان به آسانی می توان حدس زد. به این خاطر در ماهیت امپریالیست ها ازین بابت نه تنها تغییری به وجود نیامده، که ولع هر یک آن ها برای قورت کردن جهان به نحو چشمگیری افزایش یافته است و باید مفهوم لقب «جامعه ی جهانی» را که از سوی مزدوران سرمایه در کشور ما و تیورین های بورژوازی در سطح جهان به امپریالیست های خونخوار و اشغالگر داده شده است، به خوبی درک کرد. خصلت امپریالیزم تغییر ناپذیر است و این را بحران اقتصادی که از چند ماه به اینسو سراسر نظام سرمایه داری را سخت زیر تأثیر درآورده و آن را وارخطا ساخته است، یکبار دیگر ثابت می سازد و همچنان صحت گفته های رهبران پرولتاریا، مخصوصاً کارل مارکس در مورد نارسایی های سرمایه داری را به روشنی به اثبات می رساند. او به عنوان بنیانگذار علم رهایی پرولتاریا در «سرمایه» اثر جاودان و فناناپذیرش با قاطعیت نوشت که نظام های سرمایه داری پر از کشمکش، نزاع، دروغ و گلودری های بی سرانجامی است که هر گز قادر نخواهد شد به عنوان نظام کارا، جلو بحران هایی که هر از گاه آن ها را در می نوردد، بگیرد. تولید درین کشورها فقط با منافع سرمایه داران میزان می گردد، نه ضرورت ها، لذا گاه این درجه تا حدی بلند می رود که بازارها ازجذب شان عاجز می ماند و اینجاست که بحران به سراغ آن ها می رسد. این سرنوشت محتوم این نظام هاست که باید هر از گاهی از درون چنین بحران هایی را تجربه کنند و نتیجه ی آن ها جز بیکاری بیشتر کارگران و کاهش مزندهای زحمتکشان چیزی نخواهد بود و بنگاه های نسبتاً کوچک تولیدی ورشکست شده، بنگاه های بزرگ به بلع نمودن آن ها کمر می بندد.

بحران کنونی که نظام امپریالیستی را فرا گرفته، نتیجه ی همان ناهنجاری ها، بی برنامه گی ها، رقابت ها و تولید لجام گسیخته است که حداقل تیورین های بورژوازی آن را نتیجه ی چنین تولیدی در بخش های کمپنی های ساختمانی در ایالات متحده می دانند. این کمپنی ها پول های کلانی را از بانک ها با پرداخت سود به دست آورده و چون توان خرید این ساختمان ها بنا به دلایل بسیاری درین دوره کمتر شده، لذا نه تنها به فروش نرسیده، که توان پرداخت سودهای بانک ها را نیز از دست داده است. بانک های قدرتمندی در ایالات متحده قادر به پرداخت پول برای بخش های دیگر تولیدی نیست و به این خاطر به طور نمونه سیتی بانک که از بزرگترین بانک های امریکاست، در چنان بحران و لرزشی قرار گرفته که تا حال ۷۵ هزار کارمند آن بیکار شده است و کمپنی موترسازی فورد در امریکا در مدت هشت ماه بیش از سه میلیارد دالر ضرر دیده و برخی از کارگانش را از کار برکنار و دستمزدها را پایین آورده است. علاوه بر این، سرمایه داران که همیشه با فریب و نیرنگ پول به دست می آورند، از وضعیت موجود سود برده، دولت امریکا را مجبور ساخته اند که خساره ۷۰۰ میلیارد دالر وارده را از بانکهای دولتی که بر رویت مالیه دهی این سرمایه داران گرد آورده، جبران نماید. چون رهبران هر دو حزب در امریکا و نمایندگان سنا و کنگره در آن کشور همه مدیران اجرایی این سرمایه داران اند، لذا به زودی این طرح را به تصویب رسانده، آنچه سرمایه داران مالیه پرداخته بودند بار دیگر در خون تولید، بهره کشی و استثمار تولید سرمایه داری به جریان انداختند. درین جا فقط کارگران آسیب دیدند.

در امریکا ده میلیون نیروی کار مطیع خارجی با مزد کمتر از امریکایی ها کار می کنند و تعدادی از آنان در بازار سیاه با نرخ ارزان نیروی کار شان را سودا می کنند و هنوز هم پروسه پذیرش این نیرو از کشورهای دیگر در امریکا جریان دارد و آن را نوعی برخورد انسانی وانمود می سازد، در حالیکه اگر نیروی کار آنان به کار سرمایه داران امریکایی نباشد، هرگز چنین برخوردهای انسانی برای شان معنی و مفهومی داشته نمی تواند، در مقابل همین اکنون در امریکا ده میلیون بیکار وجود دارد و نرخ بیکاری در آن کشور شش درصد می باشد.

بحران کنونی نظام امپریالیستی نشان می دهد که «نظم نوین جهانی» با تمام تبلیغات و زرق و برق ظاهری آن جز همان ناهنجاری که باید به طور مستمر تهدید شان بکند چیز دیگری نیست، زیرا در ماهیت امپریالیزم تغییری رخ نداده، با تمام اینکه تیورین های

بورژوازی و جواسیس وطنی شان تلاش می نمایند که فرشته خوبی امپریالیست ها را با دموکراسی، حقوق بشر و جامعه مدنی شان جنبه ی جاودانگی ببخشند، اما چون در ماهیت استثمار و استعماری شان نه تنها تغییری نیامده، که درنده خو تر هم شده اند، این بحران آن ها را بی آبروتر ساخته، مخصوصاً که این تیورین ها بار دیگر ناگزیر شده اند که به صحت نظرات مارکس اعتراف کنند و موسیچه های بیسواد وطنی ما را که سخت علاقمند قلقله کردن شکست کمونیزم اند، بی آبرو و بی نقاب سازند.

با ارزیابی این بحران می توان به نتیجه رسید که کارگران دنیای سرمایه داری نمی توانند، همیشه آرام باشند و کار شان تضمین شده و برای اینکه به چنین آرامی و تضمینی برسند، جز مالکیت عمومی بر وسایل تولید راهی برای شان وجود ندارد. بحران یکی از عوامل مهم بیکاری زحمتکشان و زایش انقلابات پرولتری می باشد و به این خاطر جهان به پایان نرسیده است. این بحران نشان داد که باور به انقلاب پرولتری و جاودانی بودن علم مارکسیزم از اصولیست که با هیچ تیوری نمی توان آن را ختم شده اعلان کرد. ارزیابی بالا از شیوه ی کار متجاوزان، مخصوصاً امپریالیزم امریکا نشان می دهد که امریکا به صورت مترادف و موازی تا استقرار کامل نیروهایش در افغانستان و منطقه (دوران گذار) به کارهای معینی دست می زند. تقویت بورژوا - دلال که به عنوان مزدوران اصلی سرمایه ی جهانی چون مدیران کمپنی ها در ظاهر رهبری قوای سه گانه و ارتش را در دست گیرند و با تعهد کامل به وطنفروشی در برابر اشغالگران زانو بزنند؛ برای رسیدن به قدرت از طریق «دموکراتیک» رهبری احزاب خاصی را نیز در اختیار بگیرند و قرارداد ستراتیژیک اشغال مادام العمری شان را با این مزدوران مهر و امضا کنند؛ اردوی افغانستان را از نظر آموزش نظامی و ایدیولوژیک چنان پرورش دهند که با اشاره ای کودتا کند و سرکوب نماید، تعداد آن را با تعداد مزدوران شان در اردو و کنترل همه جانبه بالا ببرند و به این تناسب آن را مجهز سازند و همطراز با آن ارگان های جاسوسی را از نظر کمی و کیفی پرورش دهند؛ قراردادهای مختلف اقتصادی را با دولت زیر اسارت شان ببندند و خرید ثروت های افغانستان را تکمیل نمایند؛ مزدوران جامعه ی مدنی و حقوق بشر را بیشتر فعال سازند؛ به هرج و مرج در مرزها، مالیه ها و گمرک ها پایان دهند و بر آنچه منافع اقتصادی آن ها ایجاب می کرد، مهر «قانونی» زده، دوران گذار را به پایان می رسانند و چون جاپان، کوریا، تایوان و فلیپین بدون این که تارهای هدایت، رهبری و بهره کشی کشور ما را لحظه ای فروگذار کنند، پروژه های آسیایی شان را به پیش می برند.

سازمان انقلابی افغانستان که درک روشنی از موقعیت امپریالیزم، جهانی شدن، استثمار، اشغال، رقابت، هماهنگی و ناهماهنگی های جهانی و اوضاع داخل کشور دارد، مشی و موضعگیری های خود را در نشریه ی «به پیش» شماره اول (ارگان سیاسی- تیوریک سازمان) به نشر رساند، همچنان این را وظیفه ی خود می داند که اعضا و هوادارانش را با توجه به تبلیغات تیورین های بورژوازی از اوضاع کنونی که همان دوران امپریالیزم است، آگاه سازد و بار دیگر مفهوم و عملکرد امپریالیست ها را با تمام شگردهای جدید شان بشناساند، چیزی که تا حد ممکن درین نوشته برآورده شده است. سازمان ما با اعتقاد خلل ناپذیر به مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون و ارزیابی اوضاع داخل و موقعیت امپریالیست ها، خوشبختی مردم کشور خود و زحمت کشان جهان را در سرنگونی امپریالیزم و انقلاب پرولتاریایی دیده و با این باور، این نوشته را به انقلابیون جانبخته ی جنبش انقلابی کمونیستی افغانستان و جهان تقدیم می دارد.

مرگ بر امپریالیزم در راه سوسیالیزم، به پیش

سازمان انقلابی افغانستان
خزان ۱۳۸۷

